



آنکه می رزمد، ممکن است بازنده شود؛
آنکه مبارزه نمی کند، هر آینه بازنده است!
برتولت برشت

ارگان مرکزی جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان

شماره ۱۳. مارچ ۲۰۰۷ - بهای هر شماره یک یورو یا معادل آن به اضافه هزینه پستی

مرده های متحرک!

"حضور فرماندهان سابق افغان در یک تشکل جدید" عنوان مطلبی است که روز سه شنبه ۱۳ مارچ جاری، در سایت خبری بی بی سی به شکل درشت و تحریک کننده ای به نشر رسیده است. این مطلب، چنانچه از عنوان آن پیداست، حاکی از تشکیل یک نهاد سیاسی جدید بنام (جبهه ملی) میباشد که به گفته بی بی سی " شماری از رهبران و فرماندهان احزاب جهادی و شخصیت هایی از احزاب خلق و پرچم سابق" را بدور یک پلتفرم در یک جبهه مشترک جمع نموده است.

ادامه در صفحه ۲

کنش و واکنش

مروری بر "منشور مصالحه و آشتی ملی"

(۱)

نوشته: س. آزاد

از چند روزی بدینسوست (این نوشته چند روز پس از انتشار " منشور " مجلس نمایندگان نگارش یافته است) که ما باز هم بر همان روال همیشگی، شاهد یک هیاهوی دیگری می باشیم؛ هیاهو بر سر "مصالحه" و "آشتی" در افغانستان است که "منشور" آن چند روز قبل توسط ارگان تقنینی یا عالی ترین مرجع قانونگذار دولت دست نشانده کابل، یعنی توسط همان به اصطلاح نمایندگان "منتخب مردم" به تصویب رسیده و رسماً انتشار یافت.

ادامه در صفحه ۴

فریاد دموکراسی

(۱)

نوشته: پوینده

سخنی از " قطب نما "

" فریاد دموکراسی " مقاله تحلیلی جامع، مطول و ارزشمندی است که سیزده سال قبل، بقلم انقلابی نستوه - رفیق پوینده - به رشته تحریر درآمده و اما از آندم تا کنون، متأسفانه مجال نشر نیافته است؛ این نوشته، دیدگاه ها و مواضع عملی جمعی از افراد و نیروهای سابقاً منسوب به " جنبش چپ " کشور را بررسی می

نماید که با غلتیدن در منجلاب اپورتونیسیم و رویزیونیسم، خودشان را برای خدمت در زیر رایت دموکراتیسم "نظم نوین" که در حقیقت، غیر از همان هوچی گری های متعارف نظام جهانی امپریالیسم نمی باشد، آماده می ساختند.

ادامه در صفحه ۱۰

در این شماره:

صفحه

- ۱ - مرده های متحرک!
- ۴ - کنش و واکنش...
- ۱۰ - فریاد دموکراسی
- ۱۶ - شناسنامه (بابا)
- ۱۸ - ۱۰ توصیه برای غلبه بر...
- ۱۸ - یک تست روانشناسانه
- ۲۱ - آیا می دانید ...
- ۲۲ - اشعار
- ۲۶ - شوخی با شعر
- ۲۸ - هرچه از دوست رسد...
- ۳۱ - مدافعان قلم بدست طالب...
- ۴۰ - آگهی

مرده های متحرک!

مصطفی کاظمی وزیر سابق تجارت در کابینه کرسی و اینک سخنگوی شورای موسسان این "جبهه" ، ضمن مصاحبه مطبوعاتی خودش با بی بی سی می گوید که " توافق بر سر اهداف و ساختار تشکیلاتی این جبهه نهایی شده و به زودی رسماً اعلام خواهد شد." بنا به گزارش همین منبع " مارشال محمد قسیم فهیم مشاور رئیس جمهور کرسی، سید محمد گلاب زوی و نورالحق علمی از اعضای پارلمان (هر دو به ترتیب وزیر داخله و ژنرال بالا مقام رژیم دست نشانده شوروی و از رهبران شناخته شده خلقی و پرچمی - قطب نما) و برهان الدین ربانی رئیس جمهور پیشین (رهبر جمعیت اسلامی - قطب نما) از اعضای شورای موسسان این جبهه هستند." بموجب اظهارات منبع نامبرده " در این جبهه علاوه بر رهبران و فرماندهان ارشد احزاب جهادی، چهره هایی از احزاب کمونیستی سابق و همچنین منتقدان قومی و شخصیت های مستقل نیز حضور خواهند داشت. بدنه اصلی شورای موسسان را، اعضای هر دو مجلس پارلمان افغانستان تشکیل میدهد."

بدیهی است که موجودیت احزاب، سازمان ها، جبهات، اتحادیه ها، انجمن ها و از این قبیل نهادهای سیاسی، اجتماعی و مدنی ... در هر جامعه ای، نه فقط یک امر طبیعی بدور از هرگونه جدل و منازعه میباشد، بلکه ایجاد چنین نهادها و سهمگیری شان در یک پراتیک فعال در حیات اجتماعی، بخشی لاینفک از پروسه تحول و پیشرفت اجتماعی در هر جامعه ای محسوب میگردد که الزامات و ضرورت های معین و انصراف ناپذیری هم، بدان حکم می نمایند؛ چه در یک جامعه طبقاتی که اساس آن بر تضاد ها و نابرابری های اجتماعی بنا یافته است، پیشبرد امور آن هم بناگزیر، بر بستر یک مبارزه طبقاتی، رویهمرفته به ابزارها و ارگانیم های ضروری مثل احزاب و دیگر نهادهایی مرتبط میگردد که هر کدام، خواست ها، تمایلات و منافع بخش های مشخصی از لایه های موجود اجتماعی را تمثیل و نمایندگی می نمایند؛ چه بسا که همین واقعیت بذات خود، در آن جامعه ای که بر پرچمش شعار آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی نقش گردیده باشد، همچنان محکی میگردد برای آزمایش مصداقیت خود همین شعارها و موثریت عملی طرح ها و برنامه های نیرو های مختلف اجتماعی.

اما در سرزمین واقعیت افغانستان، وضع برمنوال دیگر نیست. در اینجا در نبود آزادی و استقلال بمثابه یک شرط بنیادین برای ظهور و تبارز هر گرایش عملی ترقیخواهانه و مردمی، نه نطفه دموکراسی در مفهوم واقعی مردم سالاری اش، می تواند جوانه زده و شگوفا گردد؛ نه ممکن است عدالت اجتماعی، هرگز محلی از اعراب یابد؛ و نه هم به آن تحزب همسو و هماهنگ با اوضاع و مناسبات اسارتبار حاکم بر جامعه، میشود بعنوان یک حرکت و جنبش قانونمند با دینامیسم درونی و مستقل خودش نگریده و با همین صفت آنرا تعریف کرد. در چنین حال و احوالی، حزبیت هم در واقع، کاریکاتوری از حزب است!

همه چیز در اینجا، در پرتو تلقینات سیاست اشغال و عمدتاً در مدار نقشه کشی ها، اهداف و منافع مشترک قوای اشغالگر و ارتجاع متحدش به جریان می افتد که بنابراین، با درد و رنج، نیازها، انتظارات و در یک کلام، با سرنوشت توده های واقعی مردم، نمی تواند اصولاً هیچگونه پیوندی داشته باشد.

در اینجا **مرده های متحرکی** به تک و پو افتاده و همواره مانور میکنند که در اینکار هم، تنها و تنها به کمک و حمایت مستقیم اربابان امپریالیستی خودشان وابسته و متکی میباشند.

از همان سپیده دم تجاوز امپریالیستی در ۷ اکتبر بدینسو، یعنی در خلال پنجال و اندی از اشغال کشور، فعل و انفعالات سیاسی آن — از کنفرانس بن، برگزاری لویه جرگه ها، راه اندازی " انتخابات " ریاست جمهوری و پارلمانی، ظهور قارچ گونه احزاب فرمایشی و اخیراً جریان مصالحه و آشتی میان جنایتکاران شناخته شده ، تا شکل گیری " جبهه ملی " کنونی همین مرتجعین بعنوان تازه ترین نمونه — همه و همه بوضاحت نشان میدهند که جامعه عملاً در چه مسیری در حرکت بوده و بنابراین، دورنمای محتوم و گریزناپذیر آن، چنانچه وضع بر همین وتیره ادامه یابد، چه می تواند باشد.

آنچه اما رویداد تازه ، یعنی همین " جبهه ملی " مرتجعین را، باز هم و بیشتر از همه متشخص میسازد، همانا خصلت بنیادین بازیگران رسوای آن بمثابه مجموعه پی از خاینین ملی مزدور بیگانه و جنایتکاران آزموده شده میباشد که اینک با هم و در کنار هم، در یک جبهه واحد و مشترک با برنامه و هدف مشترک، صف کشیده اند؛ خاینین ملی و آدمکشان حرفوی شناخته شده ای که در طی سالیان متمادی، نه تنها دمار از روزگار مردم بی پناه کشور در آورده؛ نه فقط جامعه را از بنیاد ویران، و آنرا به سلاخ خانه تمامی ارزش های والای انسانی مبدل نمودند، بلکه بعنوان دو جریان متخاصم گویا آشتی ناپذیر، خون های همدیگر خود شانرا نیز، ریختانده و استخوانهای هم را شکسته اند.

جنگ " اسلام و کفر " اینها که با سوء استفاده شیدانه از باورهای مذهبی مردم از یکسو، و از اندیشه ها و آرمان های بشریت مترقی عصر از جانب دیگر، عمدتاً در خدمت نقشه ها و اهداف آزمندانه استعماری حریفان " جنگ سرد " بگریان افتاده و برای بیش از یکدهه، بود و نبود مردم ما را ببازی گرفت، بعنوان غم انگیزترین تراژیدی ربع آخر سده گذشته جامعه، برای ابد بخطر قرمزین در دفتر تاریخ ثبت میباشد.

همین جهاد اسلام امریکایی و سوسیالیسم خروشچف - برژنف ... اینان بود که، سرآغاز روندی مشحون از چنان مصایب و حوادث جانکاه بی شمار گردید، که در بهترین حالت، شاهکار های خانمان برانداز دژخیمان روزگاران سپری شده تاریخ، یعنی کارنامه های چنگیزیان و هلاکوهیان جهانسوز را، در اذهان تداعی می نمایند.

روندی که در تداوم خونبار خودش تا ایندم، با همه آرایشگری های رنگارنگ اسلامی، از حاکمیت تئوکراتیک جهادی، امارت قرون وسطایی طالبی تا جمهوری اسلامی دست ساخت امریکایی ها، جامعه را در گرداب هولناکی از بحران های مزمن و درمان ناپذیر پرتاب، و تا مرز های تجزیه و انحلال هدایت نموده است.

بیهوده خواهد بود، چنانچه بگوئیم، ترازنامه ننگین خیانت های ضد ملی و جنایات ضد بشری همین جماعت بوقلمون بیگانه پرست را در اینجا، فهرست وار درج این یادداشت مختصر نماییم.

در سجل کارنامه های سیاه اینان، هیچ چیز قابل ذکری یافت نمی شود که، بدور از قلمرو فعالیت آخذه های حواس پنجگانه و براین مینا، برون از دفترچه خاطرات بی پایان مردم زجر کشیده میهن مانده باشد. در وجدان بیدار توده های زحمتکش و وفا شعار مردم و

بنابراین، در پیشگاه دادگاه بی رحم تاریخ، مدتهاست که اینان همه برای همیشه مرده اند. اینان همان **مردگان متحرک** میباشند که محض با تزریق تصنعی خون (یعنی با دالر، یورو، ین، و ریال و دینار) توسط اربابان شان، و در پناه توپ و تانک و B-52 های لشکریان متجاوز و اشغالگر شان، در صحنه نگهداشته، و چه بسا که مانور هم می نمایند!!!
با این وجود، عمده ترین سوال هایی که خودشان را بقوت در اینجا مطرح می نمایند، اینها میباشند که:
این جماعت "اسلام نمایان به اصطلاح کفر ستیز، و متقابلاً این خیل زندیقه های به اصطلاح اسلام گریز" بالآخره باید تصریح نموده و مستدل سازند که همان تضاد گویا آشتی ناپذیر **اسلام و کفر** خود شان را، که در پای آن سال های سال، جوی های خون را جاری ساختند، چگونه حل نموده اند، که اینک "**جبهه ملی**" مشترک با برنامه و اهداف مشترک شان را بنیان گذارده اند؟!!

چه کسانی از اینان از اسلام خویش، و چه کسانی هم از کفر خود شان گذشته اند؟!
از این پس مردم به چه دلیل شرعی و منطقی، به **اسلام و کفر** ایشان می باید اعتنا و اقتدا نمایند؟!
با کدام مستمسک دیگری مقذور خواهد بود تا مردم اینک، به "**ایمان داری، وطن پرستی و ملت خواهی**" این خائنین ملی میهن فروش اعتماد نمایند؟!!

حساب آنهمه خون هایی که چه بنام **اسلام عزیز شان** و چه بنام **سوسیالیسم و انترناسیونالیسم** خروشچف - برژنف ریختانده اند، چه میشود؟!!

اگر نه اینان، پس چه کسانی و چه وقت، باید تاوان اینهمه جنایات فراموش ناشدنی ضد بشری و ضد منافع علیای ملی ایشان را بردازند؟! و ...

پس نیازی به اثبات ندارد که، نه اسلام نمایی ها و به همین سیاق، نه خرام های دروغین سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پارینه اینان، و نه هم حزب سازی ها و جبهه سازی ها و از این قبیل تقلا های مذبحخانه و عوامفریب کنونی همین **مرده های متحرک**، یعنی هیچکدام را نمی شود و نه باید جدی تلقی نمود.

این دیگر کاملاً روشن و مبرهن است که اینان، نه به اسلام و دیگر باور های مردم هیچگاهی اعتنا نموده و می نمایند؛ و نه هم به هیچ مکتب و ایده آل انسان گرای دیگری؛ مقوله های "ملت"، "میهن" و امثال شان هم که، در قاموس اندیشه و در تئوری و عمل اینان، کاملاً ناشناخته و نامأنوس میباشند. ویرانی وطن، کشتن هموطن، و چپ و راست خیانت به مصالح علیای ملی، آن گواهینامه فراموش ناشدنی و خونبار تاریخ است که، برای همیشه و تا ابد، بر تابوت لاشه های کثیف همین **مرده های متحرک** حک گردیده است.

اگر دولتمداری ها، حزب سازی ها، و جبهه سازی های ارتجاعی و ضد بشری همین خائنین ملی، از نظر تئوریک، در یک تبنانی دیرینه میان امپریالیسم و ارتجاع و آنهم بر محور منافع مشترک ریشه داشته، و بر چنین پشتوانه مادی است که مانور ها و صحنه آرای های سیاسی شان هم، در پراتیک، بی هیچ ملاحظه و مانع ای هر دم بمنصه ظهور می رسند! راز اصلی این گستاخی تاریخ اما، در واقع همانا در خالی بودن عرصه نبرد، یعنی در کمبود یک عامل ذهنی اساسی و رهگشا باید نهفته باشد، که عمدتاً در فقدان یک نیروی انقلابی منضبط، رزمنده و قدرتمند توده ای تجسم می یابد.

تبنانی امپریالیسم و ارتجاع خادمش و مشاطه گری های ضد انقلابی شان را، می توان و باید، مقدم بر همه با سازماندهی یک انتی تز انقلابی در وجود یک جبهه رزمنده و فراگیر مردمی، پاسخ گفته و بمصاف طلبید. این هم به هر معیاری، یک خواست و ضرورت عاجل و درنگ ناپذیر تاریخ میباشند.

اصولیت، جدیت و قاطعیت هر فرد و نیروی آزادیخواه و انقلابی و بنابراین، مصداقیت شعار ها و برنامه های مبارزاتی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی شان را، فقط و فقط در تمکین عملی به همین خواست اصولی و ندای رسای وحدت طلبانه، که نیاز مبرم و انصراف ناپذیر جنبش است، میشود به آزمون گرفته و تأیید کرد.

با رخوت، نظاره گری، ندانم کاری، پراکندگی، تکروری اندویدوآیستی، خرده کاری و دیگر محفل بازی ها و تئوری باقی های خرده بورژواآبانه، ممکن نیست ره بجلو گشود، چه رسد به اینکه طلسم کارایی های امپریالیسم و ارتجاع را بتوان خنثی، و جبهه متزلزل شان را درهم شکست.

بالآخره در بوته آزمون پراتیک است که میشود تأیید، حمایت و پشتیبانی توده های زحمتکش و ستمدیده مردم را کمایی نمود؛ و بر همین زمینه میباشند که تاریخ همچنان، بر رهروان و مدعیان یک روند آزادیخواهانه و انقلابی هم، بیگمان قضاوت خودش را خواهد نمود.

پیش بسوی یک وحدت اصولی و رزمنده همه افراد و نیروهای آزادیخواه و انقلابی!

جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان

کنش و واکنش ...

انتشار " منشور مصالحه و آشتی ملی " فوریت واکنش های معینی را در سطح برخی نهاد های حقوق بشری، مجامع بین المللی و عناصر روشنفکری (البته به واکنش های همیشگی توده های ستمدیده مردم هیچگاه و هرگز اعتنایی نمیشود!) برانگیخت که توسط مطبوعات و رسانه های خبری محلی و جهانی، بازتاب گسترده یافتند.

اگر **کنش سیاسی** ، یعنی صدور منشور خیلی "خجسته" مجلس نمایندگان و پیام "متبرکه" آن، بذات خود بسیار روشن و گویا میباشد که در واقع هیچگونه ضرورتی هم به تأویل ندارد؛ ولی **واکنش** بسیار "انسان دوستانه" نهاد های حقوق بشری ، مجامع بین المللی مثل دفتر نمایندگی سازمان ملل در کابل و برخی از حلقه های شناخته شده روشنفکری را، نمی شود به آسانی فهمیده و درک نمود!

اگر مضمون "منشور مجلس" و پررویی های در نوع خودش کم نظیر نمایندگان "منتخب مردم" ، برای همه همین مجامع، چنانچه وانمود میسازند، غیر مترقبه و حیرت آور بوده است؟! پس به همین نهج باید اذعان داشت که شگفت زدگی ریاکارانه خود همین مجامع هم، برای بسیاری ها مورد سوال و بحث برانگیز میباشد که بنابراین، نمیشود از کنار آن بسادگی رد شد.

البته نیازی به گفتن ندارد که مسئله نقض فاحش حقوق بشر، ارتکاب سیستماتیک جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت در طی سه دهه از حیات جامعه، و بنابراین مسئله محاکمه عاملین و مسببین همه اینها، از زمره چنان مسایل بسیار حساس و حیاتی مطرح در سطح جامعه میباشد، که بدون بازرسی دقیق و همه جانبه و بر این زمینه، بدون حل فوری و عادلانه شان، به هیچ معیاری نمی شود از صلح، ثبات، امنیت، قانونیت، عدالت و بالأخره همزیستی هم صحبت نموده و انتظار آن را کشید؛ این مطلبیست که مردم زجر دیده کشور و قیل از همه، خود قربانیان مستقیم همه جنایات متذکره، بی تردید بر آن همواره پافشاری داشته، و هرگز و هرگز نمیشود بر آن معامله نمود.

بتأسی از همین ضرورت انصراف ناپذیر حقوقی، سیاسی، اجتماعی و روانی توده های مردم ستمدیده کشور است که جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان هم، به گونه سایر افراد و نیروهای سیاسی مردمی عدالتخواه، مترقی و

انقلابی، تلاش همیشگی و پیگیر در راستای تلبیه حقوق قربانیان جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت در افغانستان را، یکی از مطالبات و عرصه های اساسی کار و مبارزه آزادیخواهانه و دموکراتیک خودش دانسته و بدان متعهد و پایند میباشد. به همین ملحوظ است که " قطب نما" همواره و در هر فرصتی، چه مستقیم با نوشته های مشخص، و چه ضمنی به طرح این مسئله و ضرورت پیگیری آن بعنوان یک مسئله فوری و حیاتی مبادرت ورزیده، دیدگاه ها، مطالبات و نیاز های قربانیان و مجموعه مردم ستمکشیده کشور را نمایندگی و نشر نموده است.

کنون هم که "منشور مصالحه و آشتی" مجلس نمایندگان رسماً انتشار یافته، منشوری که نه فقط دیدگاه های عاملین مستقیم جنایات را صراحتاً اعلام می نماید، بلکه واکنش های توأم با نارضایتی شگفت آور مدعیان شرمگین حقوق بشر را نیز، در قبال خودش برانگیخته، لازم می افتد تا همین کنش و واکنش های مترتب بر آن را همچنان مورد غور و مذاقه قرار داد؛ چون نه به تصامیم و مصوبات مشحون از آمل و نیت به اصطلاح صلح جویانه نمایندگان " واقعی و منتخب مردم" میتوان بی اعتنا ماند؛ و نه هم میشود که ابهامات موجود پیرامون واکنش های نهادهای حقوق بشری مورد نظر و شگفت زدگی دروغین مجامع دیگری از قبیل سازمان ملل را بحال خودشان گذارده و پرسش های مطرح در این زمینه را، ناشنیده و بی پاسخ گذاشت؛ به سیاق دیگر، رسیدگی به هر دو جنبه یک مسئله، یعنی بررسی یک کنش سیاسی اقتضاح آمیز در خصوص زندگی و سرنوشت مردم، و واکنش ریاکارانه در قبال آن، ضرورتیست که توجه این مختصر را بخود مبذول میدارد.

از آنجاییکه در زنجیره رابط همین **کنش** و **واکنش** پیرامون یک مسئله حیاتی و سرنوشت ساز، حلقه اصلی یعنی نقش مردم واقعی و اراده شان که در اینجا در مرتبه نخست، عمدتاً همان قربانیان جنایات مطمح نظر میباشد، آگاهانه و عمدی غایب مانده است، بنابراین نوشته کنونی میکوشد تا در بررسی خودش، همین عنصر اصلی "مفقود" را با صراحت و قاطعیت لازم وارد معادله نموده و بدین نهج، از پایگاه منافع و خواسته های حق طلبانه و انصراف ناپذیر شان سخن گفته و نتیجه گیری نماید.

پارلمان و " منشور مصالحه"

نمایندگان چه میخواهند!؟

بدیهی است که در یک نظام مشروع، قانونمند و دموکراتیک، پارلمان هم یکی از ارکان متعارف ثلاثه و بمثابة ارکان تقنینی، یگانه و عالی ترین مرجع قانونگذار میباشد.

از آنجاییکه هر عضو یک پارلمان واقعی - در تئوری - بر اساس رأی مستقیم مردم در یک انتخابات آزاد و دموکراتیک برگزیده شده و بر این مبنا، مقام و شخصیت حقوقی مشخص خودش را بعنوان نماینده منتخب مردم کسب می نماید؛ پس نمایندگی در پارلمان، گویا منوط به آرا و اراده مردم، و پارلمان یا مجلس نمایندگان هم، مظهر آشکار همین اراده محسوب میگردد که وظیفه اصلی اش عبارت از قانونگذاری، یعنی طرح یا وضع، تصویب و تعدیل قوانین هماهنگ و متناسب با قانون اساسی ناظر بر کلیت جامعه، و با استناد بدان، اعمال نظارت بر سیاست ها و رویکرد های عملی دولت است. در جامعه ای که دموکراسی در آن نهادینه گردیده است، یعنی بنیان حاکمیت سیاسی بر اصول و موازین اساسی دموکراتیک استوار بوده، و جریان امور هم در تمامی عرصه های حیات جامعه - سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مالی و ... - از خلال موسسات انتخابی چه دولتی و چه مستقل، به پیش برده میشود، حراست و پاسداری از خود قانون اساسی و رعایت آن هم، امریست مختص به یک ارگان عالی قایم بذات بنام دادگاه قانون اساسی.

همه اینها و بویژه تفکیک قوای ثلاثه - اجرایی، تقنینی و قضایی - یعنی تعیین حوزه های کاری و محدوده صلاحیت ها، با تأکید بر شخصیت مستقل هر کدام، شاخصی بارز از یک نظام و جامعه قانونمند میباشد؛ مخدوش نمودن همین ضوابط و مرزبندی ها، به هر وسیله و بهانه ای، بنیان حاکمیت قانون و اصول دموکراسی را تخطئه نموده ، که در آنصورت، بی قانونی، بی نظمی، خودکامگی، توتالیتاریسم و انارشی هم، بی تردید از اولی ترین نتایج مستقیم و منطقی آن خواهد بود.

نیازی به اثبات ندارد که همه همین بدیهیات عامه فهم اما، با واقعیت عینی افغانستان، یعنی با اوضاع و مناسبات عملاً حاکم بر کشور، هیچگاهی مطابقت و سازگاری ندارند؛ کشوری اشغالی که بر همه مقدراتش در واقعیت امر، خواست،

اراده و سیاست های بیش از ۳۰ قدرت اشغالگر با نهاد ها و موسسات رنگارنگ شان حکمروایی دارد.

از اینجاست که، نه دولت کابل شرعیت ملی دموکراتیک داشته و یا میتواند داشته باشد، چون یک دولت دست نشانده و محصول مستقیم تجاوز و اشغال است که، بدون موجودیت نیروهای اشغالگر، حتی نمی تواند هستی و بقای خودش را هم تضمین کند؛ نه پارلمان آن می تواند مظهر راستین خواست و اراده آزاد ملت باشد؛ و نه جمع بزرگی از نمایندگان به اصطلاح "منتخب" آن را، می تواند هیچ رشته بی واقعی از همسانی و تعلق مبتنی بر احساسات مشترک، خواست و اراده مشترک، منافع مشترک و ... سرانجام آمل، آرزو ها و سرنوشت مشترک با مردم ستمدیده و زحمتکش کشور پیوند دهد.

در اینجا بجای مردم در مفهوم واقعی، دست پروردگان شناخته شده اجانب و از جمله، حقیر ترین و هار ترین دشمنان سوگند خورده مردم، در تمامی نهاد ها و موسساتی (از کابینه دولت تا ارتش، پولیس، اطلاعات، نظام قضایی، پارلمان و ...) که بر مقررات و سرنوشت توده های واقعی مردم عملاً نظارت می نمایند، بکار گمارده شده و نیابتاً در خدمت نقشه ها و منافع استعماری امپریالیسم و ارتجاع، ایفای وظیفه می نمایند.

یکی از عمده ترین همین نهاد ها که "منشور" آن در اینجا، موضوع مورد بررسی ما میباشد، در واقع نهادی که در یک نظام واقعا دموکراتیک، ستون اصلی قانونیت را میسازد، همانا پارلمان عملاً موجود افغانستان است که صرفنظر از چگونگی تشکیل آن در یک انتخابات مسخره و فرمایشی امپریالیستی، خود همین ساختار ارگانیک آن که عمدتاً ترکیبی است از یک اتحاد نامقدس میان منفور ترین چهره های کریه و آدمکش خلقی، پرچمی، جهادی، طالبی و بقیه هواداران سیاست اشغال و انقیاد کشور، به تنهایی بیانگر خصلت و ماهیت واقعی آن میباشد؛ پارلمان نشینان یا همان به اصطلاح "نمایندگان منتخب" که سه دهه تراژیدی غم انگیز مردم افغانستان، از کشتار های جمعی، نسل کشی، شکنجه، اعدام، سنگسار و ... مجموعاً قریب به دو میلیون انسان همین سرزمین، که ترازنامه سیاه و ننگین جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت و هزاران مورد نقض حقوق بشر را ثابت میسازد، تا تاراج دارایی ها و

ممتلكات مردم، تا بالآخره تخریب کامل زیربنای اقتصادی جامعه و ویرانی کشور که نشاندهنده خیانت های ملی اینان میباشد؛ همه و همه محصول کارنامه های عملی همین "نمایندگان منتخب" در پارلمان و در سایر ارگان های دولت دست نشانده و سیاست های اربابان رنگارنگ شان میباشد.

پیداست که یک چنین پارلمانی هم، نمیتواند به هیچ معیاری، مظهر خواست و اراده مردم باشد؛ ممکن نیست که نمایندگانش - از همین قماش شناخته شده برای همه - بتوانند از مردم نمایندگی نمایند، چه رسد به اینکه نمایندگان گویا "منتخب" مردم باشند!!!

این چنین پارلمان و نمایندگانش بی تردید، از بنیاد با ماهیت، ضابطه ها و موازین یک پارلمان واقعی مردمی و حاکمیت قانون، چنانچه در بالا بدان اشاره شد، منافات دارد که گذشته از همه، همین "منشور مصالحه و آشتی" رسماً اعلام شده شان، در حد خودش صحت این مدعا را با قاطعیت به اثبات می رساند.

البته جلوتر در میحثی جداگانه، مندرجات یازده ماده ای "منشور" مصوب پارلمان دولت کابل را با یک تفصیل مقتضی به بحث خواهیم گرفت؛ اکنون در پاسخ به همان پرسش مطروحه که "نمایندگان" چه می خواهند؟ می خواهیم بطور کلی فقط همان خواست اصلی "نمایندگان منتخب" پارلمان را بگونه ای که در "منشور مصالحه و آشتی ملی" اعلام شده شان آمده است، در اینجا قید نماییم.

خواست اصلی "منشور مصالحه و آشتی ملی" مجلس نمایندگان دولت دست نشانده کابل عبارت از معاف گردانیدن تمامی عاملین جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت، در طی سه دهه اخیر از رویداد های خانمانسوز افغانستان بدست خود شان میباشد. خود کوزه و خود گل کوزه!

همینجا باید به این نکته اشاره نمود که، این خواست چیزی غیر مترقبه نبوده، بلکه حد اقل از همان کنفرانس بن، تشکیل لویه جرگه ها و ... اخیراً "انتخابات" پارلمان، روی آن بطور اعلام نشده ای توافق بعمل آمده بود.

اینک همین خواست با یک بی شرمی بی مانند، یعنی بدور از رعایت هرگونه اصول و موازین شایسته اخلاقی، حقوقی، سیاسی، در یک کلام با اهانت به قربانیان و مجموعه مردم ستمدیده کشور بمیان کشیده شده است!

این خواست، در متن "منشور"، در تک تک بند های یازده گانه آن، که هر کدام در جای دیگری از این نوشته بررسی خواهد شد، بدور از هرگونه تلویح، ایما و اشاره یعنی با یک وضوح و قاطعیت غیر قابل انکاری، تصریح و تصویب میگردد. (اینک شنیده میشود که به توشیح رییس جمهور به اصطلاح "منتخب" هم رسیده است)

محمد محقق یکی از جنگسالاران معروف و کاندیدا در انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری، و اینک بعنوان سخنگوی کمیسیون ارائه کننده طرح "منشور مصالحه و آشتی ملی" پارلمان، این خواست غایی آمده در "منشور" نمایندگان "منتخب مردم" در پارلمان را بقول بی بی سی، در یک مصاحبه مطبوعاتی خودش، چنین فرموله میکند:

" بر اساس طرح مصالحه ملی، باید برای تمامی جناح های سیاسی افغانستان، ضمانت روانی وجود داشته باشد "

به سخن دیگر همه همین جناح های سیاسی افغانستان که در طی سه دهه جنگ در کشور، متهم به ارتکاب جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت و نقض هزاران مورد دیگر حقوق بشر میباشند، بموجب این "منشور"، می بایست مطلقاً از هرگونه پیگرد حقوقی و قضایی مصئون و در امان باری تعالی بمانند!

این جنایتکاران و خائنین ملی، و بقول محقق، همان "جناح های سیاسی افغانستان" که مورد نظر "منشور" میباشند، عمدتاً به جریانات خلق و پرچم، احزاب مختلف جهادی، طالبان، و اینک به دولت دست نشانده کرزی منتسب استند، که تکنوکرات های تازه بدوران رسیده و از جمله افرادی از شعله ای های تسلیم طلب را نیز احتوا می نماید؛ بخش بزرگی از همین جنایتکاران و خائنین ملی که "منشور" به امضای شان رسیده و بنام شان سخن میگوید، همین اکنون در پارلمان و چه بسا در ارگان های رهبری کننده، در پست ها و مقام های بالایی در کابینه، و به همین سان در بقیه ارگان های قضایی، ارتش، پولیس، سازمان اطلاعات، و در رأس تشکیلات دولتی در ولایات فعالیت داشته، یعنی با قرارگرفتن در رأس تمامی ارگان ها و مراکز قدرت و متناسب بدان، با برخورداری از امتیازات بسیار زیادی، کماکان بر زندگی و سرنوشت توده های ستمدیده مردم، حاکمیت و نظارت خودشان را اعمال می نمایند!

با اتکا بر همین مبانی متنوع و متعدد قدرت، و با برخورداری عملی از پشتوانه عظیمی از کمک های نظامی، مالی و حمایت مستقیم سیاسی حامیان بین المللی شان در وجود ارتش های اشغالگر امپریالیستی، ناتو، ایساف، و نهاد های خادم شان مثل سازمان ملل، اتحادیه اروپا و... می باشد که، اینان همواره فرصت یافته و جرأت میکنند، با اتخاذ تصمیم و مصوبه های نافی حقوق شهروندان و مصالح علیای ملی، در مجالس، کنفرانس ها و مناسبت هایی از این قبیل، حقوق و منافع مردم را پامال، و بر سرنوشت شان معامله نمایند. "منشور مصالحه" شان هم، که نه اولین و نه آخرین خواهد بود، از جمله همین کارنامه های ننگین و ضد بشری آنها می باشد.

از اینجا میشود استنباط نمود که این خواست منشور نمایندگان به اصطلاح "منتخب"، نه یک منشور حقوقی که با طی مراحل لازمه خودش (اینک این مراحل، چنانچه انتظار می رفت، موففانه به پایان رسیده است!) به قانون ارتقا یافته و در تئوری، فرصت نفاذ می یابد؛ بلکه یک خواست و منشور محض سیاسی بقول خود "منشور"، "خواست جناح های سیاسی و طرف های متخاصم" می باشد که قبول آن، حتی برای آنانیکه همین پارلمان و در مجموع، همین دولت دست نشانده را به رسمیت هم می شناسند، فاقد یک شرعیت حقوقی و قانونی می باشد؛ چون گذشته از غیر عادلانه بودن همین خواست "نمایندگان"، ارگان تقنینی در اینجا، صراحتاً از اصل تفکیک قوا، یعنی از اصول و ضابطه هایی که، حوزه های کاری، و جایب، مسئولیت ها و صلاحیت های همان قوای ثلاثه را با استناد به قانون اساسی خودش، تعیین و مشخص می سازند، تخطی می نماید.

این ارگان، بجای وضع، تعدیل و تصویب قوانین، و اعمال نظارت قانونی بر سیاست ها و کارنامه های عملی دولت، عملاً مبادرت به اصدار منشور سیاسی نموده و بدینسان، با همین کنش، خودش را در مقام ارگان اجرایی قرار میدهد!

"مجلس نمایندگان" همچنان، با انهماک در یک امر حقوق جزایی، خودش را عملاً بجای ارگان قضایی قرار داده، که تحقیق، پیگرد و صدور هر حکم و فیصله ای پیرامون مسایل قضایی از جمله مسایل جرم و جنایت، قانوناً در حیطه وظایف، مسئولیت ها، و اختیار و اقتدار آن می باشد، که چارچوب یا محدوده خود همین اختیار

و اقتدار را هم، بر علاوه قانون اساسی، خود موارین و ضوابط مدون حقوق جزایی مشخص می سازند.

پس می بینیم که "نمایندگان منتخب مردم" و مجلس شان بمثابة یک ارگان یا مجمع قانونگذار، حتی به همان قانون اساسی، و به ضابطه های حقوقی قوای ثلاثه خودش، هم پایبند نبوده، و همانطوری که در نمونه "رحمان مسیحی" تجربه شد، در واقع برحسب قانون جنگل عمل می نمایند!

ارگان های ثلاثه اینان در هر فرصتی، چنانچه میل کنند و اقتضا باشد، همه فوراً بی هیچ دغدغه و مانعه بی، عملاً در ارگان یگانه و ترکتازی ادغام میگردند که مظهر گویای خواسته ها، منافع و امتیازات قشری و گروهی شان می باشد. تفکیک قوا، مسئله استقلالیت هر کدام و براین مبنا، ایده یک حاکمیت قانونمند و دموکراتیک، در قاموس باورها و در تئوری و عمل دولت نشانده و مجلس نمایندگان، اصول و ضوابطی می باشد که از آن، محض بمثابة ابزار تبلیغی برای اغوای اذهان عمومی، در خدمت تأمین خواسته ها و مقاصد خودش، کار گرفته میشود.

یادنامه "مصالحه و آشتی"

این دیگر کاملاً روشن و موکد است، که منظور از "مصالحه و آشتی"، البته به استناد خود "منشور" و اظهارات ارائه کنندگان آن، همانا مصالحه و آشتی میان "جناح های سیاسی متخاصم افغانستان" می باشد.

اعلام رسمی "منشور مصالحه و آشتی" در واقع چیز تازه ای نیست که بر سر آن، اینهمه غوغا می نمایند! چون بموازات قریب سه دهه جنگ ممتد و بلا انقطاع در افغانستان، چه جنگ مقاومت ضد اشغال شوری، چه مخاصمات مسلحانه گروه های اسلامی وابسته به امپریالیست های غربی و ارتجاع منطقه با مزدوران اشغالگران شوروی یعنی با همان خلقی ها و پرچمی های وطنفروش؛ چه جنگ های میان تنظیمی برادران اسلام اصیل؛ چه جنگ طالب ها با جهادی ها و سپس جنگ طالب ها با اربابان دیروزه امریکایی و متحدین شان و با دست نشانندگان کنونی آنها، یعنی با دولت دست نشانده کابل؛ آری بموازات همین سه دهه جنگ، مصالحه و آشتی هم، میان همه همین گروه های متخاصم سیاسی - نظامی که "منشور مصالحه" مجلس

نمایندگان، از آن با عزت و وقار خاصی بعنوان "جناح های متخاصم سیاسی افغانستان" یاد می نماید، یک واقعیت آشکار و اثباتی می باشد، که به موارد و نمونه هایی از آن، خود "منشور مصالحه نمایندگان" رسماً اذعان میدارد.

با قید فهرست گونه بخشی از همین موارد مصالحه و آشتی میان "جناح های متخاصم سیاسی" در متن "منشور" می باشد که مجلس نمایندگان "منتخب مردم"، در واقع می خواهد مبادرت کنونی خودش را، البته نه بعنوان یک ابتکار نوین هرچند شگفت انگیز برای برخی نهاد ها، مجامع و... بلکه بمثابة امتداد یک خط مشی "صلح جویانه" شناخته شده دیرینه توجیه نماید، که تئوری و پراتیک آن بطور اثباتی، در بحبوحه فرود و فراز های خونین سه دهه، بکرات به آزمون گرفته شده است.

برای تکمیل فهرست سیاست ها و فرمان های صلح طلبانه و آشتی جویانه میان همین داره های متخاصم و جنگسالار که منشور شان به ایجاز از آن یاد می نماید؛ و بمقصد تأکید بر مصداقیت همین مدعای مصالحه و آشتی میان خودی های "مجلس نمایندگان" که فرمان ها و پیشنهادی مدلتبار نیات و اعمال "بشر دوستانه" خودش را، سینه کشان و با گردن های افراخته، آویزه همین ورق پاره خودش، نموده اند، ایجاب می نماید تا در اینجا گوشه بی از یادنامه مصالحه و آشتی شان را که "مجلس نمایندگان" آگاهانه آنرا مسکوت گذاشته است، بطور مشخصی با خواننده این سطور یکجا مرور نموده و اما بر دیدگاه های "صلح طلبانه" شان، در مبحثی جداگانه اندکی تدقیق نماییم. اما پیش از آن، ببینیم که آنها فهرست پیشنهادی صلح و آشتی مورد نظر خویش را، چگونه بیان و توجیه میدارند؟ در منشور نمایندگان می خوانیم:

"تا هنوز در جهت ایجاد زمینه صلح و همزیستی فرامین و میثاق هایی صادر و امضا گردیده، مانند فرمان عفو عمومی در زمان حکومت موقت مجاهدین به رهبری حضرت صبغت الله مجددی در سال ۱۳۷۱، معاهده بن مبنی بر آشتی و باهمی تمامی جناح های سیاسی در سال ۱۳۸۰، فرمان عفو عمومی عناصر معارض طالبان مورخ ۱۳۷۲ (مقصود باید ۱۳۸۲ باشد - نگارنده)، فرمان ایجاد کمیسیون تحکیم صلح و اخوت اسلامی مورخ ۱۳۸۴ توسط آقای کرزی رئیس جمهوری اسلامی افغانستان و این

فرامین و میثاق ها خود موثر بوده ولی برای استحکام صلح و ثبات در کشور و ایجاد اطمینان برای همه طرف های درگیر مبنی بر مصونیت آنان در صورت پابندی به قانون اساسی و قوانین نافذ کشور، باید گام های قانونی و شفاف بیشتر برداشته شود که زمینه های بی اعتمادی رفع گردیده و همه مردم، جناح های سیاسی، فکری برای تحکیم صلح و ثبات بسیج گردند.

آری، این اعترافنامه خود نمایندگان مجلس است که اما بطور ناقص و نامکمل در " منشور " شان قید گردیده است؛ برای تکمیل همین فهرست، اینک میکوشیم بطور خلاصه یکی دو مورد دیگری را بدان، البته با شرح و تحلیلی موجز اضافه نماییم؛ تحلیل بند های یازده گانه منشور و دیدگا های آمده در آن را، چنانچه تذکار یافت، عجلتا بگذاریم به مبحث جداگانه و مناسب خودش.

باری، اولین نمونه و مورد عملی سیاست مصالحه و آشتی، که مجلس نمایندگان از آن، در فهرست ارائه شده خودش در "منشور" آگاهانه - یا از سر خجالت، یا بعلت مبابنت لفظی، و یا هم بدلیل نبود اجماع برآن - چشم پوشی نموده است، همان متارکه صلح میان شورای نظامی جمعیت اسلامی به قومندانی احمد شاه مسعود و قوای اشغالگر شوروی در پنجشیر است.

این متارکه در آزمان، با اوضاع و شرایط حاکم بر جبهه جنگ در پنجشیر، از جمله تهاجمات نظامی ارتش اشغالگر شوروی - حدودا ۸ حمله بسیار گسترده، پیاپی، متمرکز و دوامدار؛ مسدود گردیدن راه های ارتباطی به این منطقه بسیار مهم استراتژیک توسط حزب اسلامی گلبدین، که جبهه را از نظر دسترسی به امداد های تسلیحاتی و لوژستیکی از آنسوی مرز با پاکستان، در مضیقه قرار میداد؛ و اخیرا با وضعیت ناگوار اهالی در تحت تأثیر همه تهاجمات، توجیه گردید، که پشتوانه سیاسی تبلیغاتی آن را هم، فتوای مذهبی به اصطلاح " علما " و موسپیدان منطقه تشکیل میداد.

علل و انگیزه های این " متارکه " و توجیه سیاسی - مذهبی آن با در نظر داشت وضعیت آن وقت منطقه هرچه بوده باشد، امری که خارج از موضوع مورد بررسی این نوشته میباشد؛ نتایج همین "متارکه" را اما، از منظور استراتژی و منافع کل مقاومت، میشود در چند نکته خلاصه کرد:

این "متارکه" اگر هم از نظر ترمینولوژی، مترادف با صلح و آشتی نمیشد، ولی از نظر عملی، زمینه ساز چنان وضعیتی گردید که در توالی زمان، نه فقط به سیاست صلح و آشتی میان شورای نظامی جمعیت اسلامی و شوروی ها و مزدوران پرچمی و خلقی شان تکامل یافت، بلکه پایه های مودت، همکاری، جذب کمک های مالی نظامی، و در یک کلام وابستگی بعدی شان در جریان تضاد های خونین میان " جناح های متخاصم سیاسی " بویژه در نبرد مسلحانه با گروه طالبان و حامیان پاکستانی، نیز بر تهداب همان " متارکه " و مصالحه و آشتی بعدی، بنیان گذارده شد.

همین سیاست "متارکه" و سپس مصالحه، اگر برای متجاوزین اشغالگر شوروی و مزدوران پرچمی و خلقی شان در جریان جنگ مقاومت ضد اشغال، ارزش بسیار حیاتی داشت، زیرا قوای اشغالگر با فراغ خاطر از این ناحیه، نه تنها نیرو های خودشان را در مناطق دیگر متمرکز نمودند؛ نه تنها بر همین زمینه، روند تجزیه و تفرقه، انزواگری و سمتگرایی را در جنبش تسریع و تقویت نمودند؛ نه فقط به برکت همین " متارکه "، امنیت خطوط امداد رسانی تسلیحاتی، لوژستیکی و خوار و بار ارتش اشغالگر خودشان را از طریق شاهراه استراتژیک سالنگ تأمین نمودند؛ بلکه در اعمال نفوذ و تداوم مداخلات و پیشبرد سیاست های رقابتگرانه آتی شان، از یک پایه سیاسی اجتماعی جهادگر هم بهره مند گردیدند، که جریان عملی آن در نمونه جنگ های شورای نظامی و حاکمیت شکست خورده جهادی ها با گروه طالبان و حامیان پاکستانی شان، بوضاحت بملاحظه رسید، که در همین کشاکش های خونین، شورای نظامی احمد شاه مسعود و در مجموع حاکمیت به حاشیه رانده شده جهادی حتی تا قلب پایتخت های آسیای مرکزی هم، بقوت توسط میراث خوار شوروی سابق، یعنی توسط فدراسیون روسیه حمایت و تقویت میگردد!

نمونه دیگر همین "مصالحه و آشتی" میان خودی ها، و بقول "مجلس نمایندگان" میان همان " جناح های سیاسی متخاصم " که "منشور" اما، آنرا به هر دلیلی مسکوت گذارده و قید فهرست افتخارات صلح طلبانه شان ننموده است، به زمان انتقال قدرت سیاسی، از مزدوران شکست خورده خلقی و پرچمی، به رقبا

دیروزی، یعنی به برادران جهادی شان برمیگردد.

به صرف نظر از بروز منعطف هایی در جبهه مزدوران خانه زاد شوروی (تشدید تضاد های درونی حزب دموکراتیک خلق و سپس حزب وطن و جبهه عوض نمودن ناگهانی میلیشیای زیر فرماندهی رشید دوستم معروف به " گلم جم ") که تسلیمی قدرت سیاسی به ائتلاف احمد شاه مسعود - دوستم را توسط وزیر خارجه دولت نجیب خاد، وکیل پرچمی، طی یک صحنه سازی تشریفاتی سمبولیک تسریع نمود، پیش زمینه های انتقال قدرت سیاسی را اما، وجود شبکه ای از ارتباطات دایمی - چه مستقیم و چه غیر مستقیم - میان جهادی ها و خلقی ها و پرچمی ها تشکیل میداد، که رشته ارتباطات غیر مستقیم، بقول "منشور" میان همین " جناح های سیاسی متخاصم " را، سازمان ملل از طریق نمایندگان ویژه خودش برای افغانستان، بهم تنیده و پیوند میداد. طرح " دولت قاعده وسیع " سازمان ملل که مهر تقاض و شرعیت هر دو ابر قدرت رقیب را هم بر جبین داشت، نمایانگر همین مصالحه و آشتی شان بر زمینه شرکت همه آنها در یک حاکمیت یگانه موسوم به " دولت با قاعده وسیع " بود. اینکه همین طرح به توافق رسیده " دولت قاعده وسیع " اما، بعلت تشدید همان تضاد های جبهه مزدوران شوروی (چرخش دراماتیک ۱۸۰ درجه ای دوستم، چند پارچگی بر سر قدرت در بوروی سیاسی و کمیته مرکزی حزب و در نتیجه، پناهنده شدن نجیب خاد به دفتر نمایندگی سازمان ملل در کابل) سرانجام در هیئت دولت جمهوری اسلامی جهادی ها تیارز نموده و رسما اعلام موجودیت نمود، نافی ارتباطات، سازش ها و مفاهمات طولانی همه همین " جناح های متخاصم سیاسی " و آمادگی شان برای آشتی و ترک مخاصمه نمی باشد.

" دولت با قاعده وسیع " آنها محوری بود که تقسیم، یعنی سهم همه آنها در قدرت سیاسی را، بر اساس یک استراتژی مورد قبول و توافق شان عینیت می بخشید؛ و این استراتژی، همان استراتژی مصالحه و آشتی میان " جناح های متخاصم سیاسی " میباشد که مجلس نمایندگان دولت دست نشانده امریکایی ها در کابل، فهرست ناقص آن را درج "منشور" خودش نموده است.

مسکوت گذاردن آگاهانه همین مثال و نمونه عینی توسط مجلس نمایندگان، باز هم

دلایل سیاسی خودش را دارد؛ یعنی اگر خلقی ها و پرچمی ها به زعامت نجیب خاد، سازش ها و توافقات خودشان با رقبای جهادی را بنام سیاست "آشتی ملی" با علانیت تبلیغ نموده و بدینسان می کوشیدند، تا با افشای آنچه در ماورای جهاد جریان داشت، ماهیت حقیقی جهادگران و عطش سیری ناپذیر شان برای رسیدن به اریکه قدرت سیاسی را که بخاطرش، کشتار های بی حساب و خون های فراوان جاری ساختند، نشان داده و از اینطریق، یعنی با گزینش سیاست مبارزه - وحدت، موضع برادران اسلامی شان را درجریان پیشرفت پروسه مصالحه و آشتی، با تخطئه جهاد شان، تضعیف نمایند، جهادی ها هم، برای خنثی نمودن همین مانور سیاسی تبلیغاتی شرکای آینده خودشان، در جریان پیشرفت پروسه مصالحه و آشتی میان طرفین، از تعلل کارگرفته، و با حزم و احتیاط عمل می نمودند؛ آنها می خواستند که با کسب امتیازات و موقعیت برتر، و اغوای ذهنیت های عامه، سیاست مصالحه و آشتی خودشان را بتوانند توجیه نمایند، چون مصداقیت جهاد و شعار محوری "جنگ اسلام و کفر" شان در معرض خطر قرار داشت، امری که اینک بی تردید و بی چون و چرا، بالآخره و بطور نهایی به تحقق انجامیده است؛ یعنی با تشکیل "جبهه ملی" مشترک خلقی ها و پرچمی ها و رهبران احزاب جهادی و ...، حقیقت همان شعار محوری "جنگ اسلام و کفر" جهادی ها هم، در دفتر فراموش ناشدنی تاریخ به ثبت رسیده است!

اما سیر پر شتاب حوادث (که تشدید حدت تضاد های درونی خلق و پرچم، که چرخش ناگهانی میلیشیای دوستم "گلم جم" تیلور آشکار آن بود) همه محاسبات، مقاولات و مفاهمات بر سر تقسیم قدرت بر محور طرح "مصالحه و آشتی" در چارچوب دولت با قاعده وسیع به کارگردانی سازمان ملل را، به نفع یکی از اطراف این معامله و مصالحه، یعنی به نفع برادران جهادی برهم زده و در نتیجه، برزمینه ظهور یک موازنه جدید قدرت، بجای "دولت با قاعده وسیع"، "دولت جمهوری اسلامی جهادی ها" عرض اندام نمود که، جریان همین کشاکش ها، چانه زنی ها، مفاهمات و زد بند ها اما، در اذهان عامه مردم، ناشیانه بنام "انقلاب اسلامی ۸ ثور" تبلیغ گردیده و میگردد!!!

معاوضه غیر مترقبه "دولت با قاعده وسیع" که سازمان ملل برایش عرق ها ریخته بود، با "جمهوری اسلامی" اما، اساس **مصالحه و آشتی** میان طرفین را که مستقیم و غیر مستقیم، در سطوح مختلف و از کانال های متعددی سال ها بر سر آن چانه زنی شده بود، با وصف ظهور واقعیت جدید، از گزند مصئون نگهداشت، زیرا پابندی به تعهدات پشت پرده (ماورای جهاد)، التزام به گزینش "مشی مصالحه و آشتی" را، گذشته از رشته های علایق و ارتباطات تنیده شده در طول جهاد، خود وابستگی بقول "منشور" جناح های متخاصم سیاسی به حامیان بین المللی شان، حتمی و لازمی می ساخت؛ چون نهایتا این همان اربابان ولی نعمت آنها بودند که بر جبین "مشی مصالحه و آشتی" میان دست پروردگان خویش، مهر تایید خودشان را گذاشته بودند، که این توافق هم از جهتی، در علایق و مناسبات جهانی و منطقه ای ابر قدرت های رقیب ریشه داشته که وارد شدن بدان هم، از عرصه اهتمام این یادداشت خارج است.

از اینجاست که با اعلام دولت جمهوری اسلامی جهادی ها، روند مصالحه و آشتی میان "جناح های متخاصم" دیروزی، از قلمرو طرح و تعهد تئوریک، به نحوی کاملاً قانونمند، بمنصه آزمون پراتیک وارد شده، و بدینسان همان راز های متراکم چندین ساله ماورای جهاد، برای بسیاری ها، از هاله ابهام و گمانه زنی بیرون شده و در نهایت، چهره واقعیت ها هم، در پرتو فاکت های اثباتی و غیر قابل انکار، برای همگان محسوس و هویدا گردید:

- دولت جمهوری اسلامی جهادی ها، به هیچگونه اقدام نظری و عملی در راستای اعاده حقوق قربانیان جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت، چه برای یک محاسبه قانونی عدالتخواهانه مبتنی بر موازین متعارف حقوق بشر، و چه حتی برای یک محاسبه شرعی بر مبنای عدل اسلامی ادعایی خودشان، در قبال آدمکشان خلقی و پرچمی میهن فروش و جنایات نابخشوندی شان در حق مردم مباردت نورزیده و اصولاً هم نمی توانست.

برعکس همانطوری که خود مجلس نمایندگان "منتخب" اذعان داشته و در "منشور مصالحه و آشتی" خودشان قید می نمایند، آنها شرکای جرم و جنایات خودشان را عفو عمومی می نمایند:

"تا هنوز در جهت ایجاد زمینه صلح و همزیستی فرامین و میثاق های صادر و امضا گردیده، مانند فرمان عفو عمومی در زمان حکومت موقت مجاهدین به رهبری حضرت صبغت الله مجددی در سال ۱۳۷۱..."

باری، بمجرد تکیه نمودن برادران جهادی بر اریکه قدرت سیاسی در چارچوب یک حاکمیت تئوکراتیک اسلامی، که اولین عهده دار موقت آن، به اعتراف خود "منشور"، یکی از همان جهادی های شناخته شده بنام صبغت الله مجددی میباشد، فرمان عفو عمومی خودشان (یعنی عفو تمام آدمکشان و خابنین ملی خلقی و پرچمی که بقول خود "منشور" یکی از همان "جناح های متخاصم سیاسی" میباشد) را اعلام نمودند!!!

پاسخ به این پرسش کار دشواری نمی باشد، که چرا حاکمیت اسلامی مجاهدین در تحت یک رهبری سیاسی متناوب - از صبغت الله تا ربانی - مسعود، گلبدین و بقیه برادران جهادی، بجای یک محاکمه قانونی عادلانه، ناگهان و بطور غیر مترقبه، بمثابه نخستین کنش عملی سیاسی، فرمان عفو عمومی (عفو رقبای دیروزی خلقی و پرچمی یا به زبان خود جهادی ها، همان کفار) را صادر می نمایند؟

تأکید روی عبارت ناگهانی و غیر مترقبه، صرفاً برای آنانی میباشد که هنوز بخاطر حسن نیتی که داشتند، قادر به درک و شناخت ماهیت حقیقی رهبران جهادی نگردیده بودند.

واقعیت اینست که از همان آغاز جنبش مقاومت، که احزاب و تنظیم های اسلامی به کمک و حمایت حامیان منطقه ای و غربی شان، دزدانه در صفوف آن خزیدند، از زدو بند های میان کودتاچیان خلقی و پرچمی و رهبران تنظیم های جهادی گزارش می شد؛ علاوه بر شبکه پیچیده روابط سیاسی، نظامی و مالی که با کوچک و ناچیز جلوه دادن شان در مفهوم کار نفوذی در هر دو جبهه متخاصم، بمثابه یکی از الزامات جنگی توجیه میگردید، گوشه یی از این علایق هم، در آغاز با رشته روابط خانوادگی تنیده و بافته شده مثل روابط خویشاوندی صبغت الله مجددی با سلیمان لایق از رهبران پرچمی، و رابطه خویشاوندی سیاف با امین جلا، که بعلت همین رابطه، نه تنها همانند بسیاری دیگر اعدام نه شد، بلکه با رهایی از زندان خلق و پرچم، با عزت و سلامتی برای پیوستن به جمع

برادران جهادی خودش به پاکستان اعزام شد!

این گونه علایق در ادامه جهاد اسلامی، نه تنها در ابعاد و سطوح مختلفی تکامل نموده و همواره بسیار پیچیده گردید، بلکه حتی برای همه آن مردمانیکه فریب شعار محوری " جنگ اسلام و کفر " جهادگران را که در واقعیت امر، شعار ساخته و پرداخته سازمان سیا بود، خورده بودند، کاملاً روشن و افشا هم گردید. در اینجا بعنوان مشت نمونه خروار، یک مثال از همین شبکه علایق پیچیده میان " جناح های متخاصم سیاسی افغانستان " را به روایت از یک منبع موثق، نقل می نمایم:

زمانی یکی از هموطنان زجر کشیده که از زیر شکنجه های ضد بشری جلادان خلقی و پرچمی، جان به سلامت برده، دقیقتر بگویم خودش را زنده اما نیمه جان به گونه هزاران پناه جوی دیگر به موطن اسلامی پاکستان رسانیده، و روزی بحکم ضرورت مستقیماً به یکی از دفاتر مجاهدین مراجعه می نماید، در آنجا با یک واقعیت برای وی باور نکردنی و شوک آور مواجه میگردد؛ او در عقب میز کار دفتر مورد نظر مجاهدین، همان شکنجه گر خودش را لمیده می یابد، که اینک کارمند عالی مقام دفتر مجاهدین میباشد!

این هموطن بسیار زجر کشیده بی اختیار به شکنجه گر خودش می گوید که " این مگر شما نبودید که ناخن های انگشتان مرا درآوردید؟! "

کارمند عالی مقام مجاهد در پاسخ می گوید که " اگر دیروز ناخن های انگشتان را درآوردم، برو که حالا چشمانت را هم از حدفه بیرون می آورم "

این فقط یک نمونه بی میباشد از هزاران رویداد و چشم دید های دوران مهاجرت مردمان ستمدیده کشور چه در داخل و چه در کشورهای همسایه پاکستان و ایران!

پس از همان " متارکه جنگ " میان احمد شاه مسعود و ژنرال های شوروی، مناسبات وی با رهبران حزب دموکراتیک خلق بسیار توسعه یافت؛ تقسیم فهیم که بعد ها جانشین مسعود، و مارشال و وزیر دفاع و... جمهوری اسلامی کرزی گردید، باید یکی از کارمندان بلند پایه خاد بوده باشد. البته کم نیست شمار چنین افرادی که در دو طرف بقول " منشور " جناح های سیاسی متخاصم، نقش دوگانه خودشان را ایفا می نمودند؛ یک نمونه

دیگر از همین همکاری و همسویی متقابل در دو جبهه، همان کودتای وزیر خلقی در دولت نجیب خاد میباشد.

کودتای نافرجام " تتی " علیه دولت نجیب خاد، که در همکاری با حزب اسلامی حکمتیار و استخبارات نظامی پاکستان ISI بوقوع پیوست، نه یک عمل ناگهانی و مجرد، بلکه بر زمینه یک شبکه از رشته علایق و ارتباطات دیرینه تدارک دیده شده بود؛ به این واقعیت گلبدین و یارانش معترف بودند. " تتی " و همراهانش پس از شکست کودتا به پاکستان رفته، و در آنجا در همسویی عملی با حزب اسلامی حکمتیار، در دوران تشدید تضاد های درونی خود برادران جهادی (حکومت مجاهدین) مشترکاً راکت های اسلامی گلبدین را بر سر شهریان بی پناه کابل شلیک میکردند که ویرانه های جانگداز شهر کابل، هنوز هم به زبان رسا از آن حکایت می نمایند! اگر پیوستن گلبدین به دولت دست نشانده کرزی، مسئله ای مربوط به زمان است که در مذاکرات پشت پرده بر سر آن چانه زنی میشود، تتی و یاران دیگر خلقی و پرچمی اش، مدتهاست که بمثابة " نمایندگان منتخب " مردم در پارلمان همین دولت، در یک صف طولانی از مجموعه رنگارنگ افراد و نیرو های خادم امپریالیسم و ارتجاع، بوظایف خودشان در نقش ها و موقعیت های جدید، اشتغال دارند.

پس از سقوط دولت دست نشانده شوروی ها در کابل و برقراری یک حاکمیت تئوکراتیک مجاهدین بنام جمهوری اسلامی، برادران اسلامی بی هیچ درنگی و بر مبنای همان توافقات و تعهدات پشت پرده در چارچوب " مشی مصالحه ملی "، با تمامی رهبران و کادر های بلند پایه خلقی و پرچمی جنایتکار و میهن فروش، حتی بالاتر از شیوه اسلامی برگزیده خودشان هم رفتار نمودند؛ رهبران خلقی و پرچمی نه تنها که از هرگونه گزند و دردسری مصنون و درامان ماندند؛ نه اینکه به هیچگونه بازپرسی و دادخواهی حقوق بشری و حقوق الهی کشانیده نه شدند؛ بلکه برعکس با ایشان در کمال احترام و اعزاز رفتار شده، توشه راه (بطور مثال نقدینه هزاران دالری هدیه اسلامی احمد شاه مسعود به شخص وکیل، وزیر خارجه دولت ساقط شده نجیب خاد) و دیگر موجبات سفر شان به روسیه و کشور

های غربی (اروپا و امریکا) فراهم گردید.

تمامی کادر های خلقی و پرچمی، بویژه افراد مجرب خاد، بی هیچ دغدغه و ملاحظه بی، در تشکیلات دولت جمهوری اسلامی جهادی ها - از وزارت خانه تا ارتش، پولیس و سازمان اطلاعات - بکار گرفته شده و ادغام گردیدند.

ارتقای مقام و اعطای القاب باد آورده نظامی و کشوری، مثل بالا ترین رتبه های مسلکی نظامی - ستر جنرال، تورن جنرال و ... - به همه جنایتکاران آدمکش بعنوان مثال به رشید دوستم بمثابة یک فرد جانی و بیسواد معروف به " گل جم "؛

اعطای القاب و رتبه های بالای مسلکی نظامی که در شرایط عادی، دست یافتن به آنها، ایجاب سال ها تعلیم، تحصیل، خدمت عملی و آموزش اصول و فنون نظامی را می نمایند؛ در تحت حاکمیت جهادی ها، مسئله ای پیش پا افتاده و به نرخ روز گردید. این وضعیت بگونه ایکه در فیلم های کوبای امریکایی تمثیل میگردد، اوضاع و شرایط قرون ۱۸ و ۱۹ مکسیکو را در اذهان تداعی می نمود، که چگونه سران داره ها و باند های رهن و آدمکش همه، خودشان را ژنرال و قومندان می نامیدند. اعطای القاب و عناوین بی پشتوانه، محدود و منحصر به عرصه نظامی نمانده، بلکه بسان تقسیم اجتماعی کار، تمامی بخش ها و ابعاد زندگی جامعه را احتوا می نمود، که توسط خلقی ها، پرچمی ها، جهادی ها، طالب ها البته همه به همسویی و همکاری عملی حامیان منطقه ای و بین المللی شان، ممکن گردیده و اشاعه می یافت. القاب نابغه شرق، تیتوی افغانستان، گاندی افغانستان، خورشید خراسان، مجاهد اعظم، خالد بن ولید، امیرالمومنین و بسیاری امیران خود ساخته دیگر، نمونه های بسیار بارزی میباشد از یک افسار گسیختگی و انارشسیسم عریان، که همه به نرخ روز تقویض، و یکی به دیگری انتقال و معاوضه میگردد.

در تداوم همین شخصیت سازی های دروغین و حاتم بخشی های بی پایه و مسخره است که بعد ها با اشغال نظامی افغانستان توسط امریکا و متحدین امپریالیستش، در پهلوی القاب، عناوین و رتبه ها، مدال های افتخاری هم توسط دولت دست نشانده کابل کشف، و با ملا ملا گفتن ها، در میان خودی های خودشان به شاخی باد میگردد. مارشال بازی ها، جوایز افتخاری برای " صلح "، مدال های

افتخاری بنام شخصیت های ملی تاریخی، متخصص، کارشناس، اهل نظر سازی ها و... همه و همه بسان نمایشات سرکس، نمونه هایی از یک بازی مسخره است که در تئوری و در عمل، حسابگرانه بعنوان جزئی جدایی ناپذیر از یک سیاست دیرینه مفاهمه، مصالحه و آشتی میباشند که اینک "منشور" آنرا، "پارلمان منتخب" رسماً اعلام نموده است. هیچ کسی اما به اینها نمی گوید که این القاب، مدال ها، عناوین، رتبه ها و شخصیت سازی های مسخره، هرگز با تن و قامت، و باقی صفات و خصوصیات شناخته شده هیچکدام از جمع همین "جناح های سیاسی متخاصم" مطابقت و خوانایی ندارد. مثلاً نمی گویند که این آقای مارشال و ژنرال های آخرین درجه و بی سواد چون دوستم "گلم جم"، مراحل تحصیل و آموزش نظامی خویش را، چه وقت و در کجا به اتمام رسانیده و در کدام جنگ آزادیخواهانه و یا کدام جنگ تدافعی ملی شرکت نموده و چه شاهکاری هایی آفریده اند، که اینک یکباره به درجه های مارشالی، سترجنرالی و... ارتقا نموده اند! بعنوان راه صاف کن ارتش متجاوز و اشغالگر امریکایی، با دریافت رشوت های میلیون ها دالری، و در پناه بمب افکن های B-52 امریکا... که افتخاری ندارد تا بر پایه آن، بتوان به چنین رتبه ها و مقام هایی رسید، مگر به مارشال ها و ژنرال های مواد مخدر و غصب و تاراج ممتلكات مردم؛ مارشال ها و ژنرال های قتل و کشتار و جنایت علیه بشریت، و مارشال در میهن فروشی و خیانت ملی! همینگونه از کرزی نمی پرسند که با کدام سابقه کاری و فعالیت سیاسی افتخار آمیز، و با چه درایت و شایستگی یی به ریاست رسیده، و وجهه به اصطلاح بین المللی می یابد!!!

همینطور افراد و عناصر مطلقاً ناشناخته و بیگانه برای مردم که در یک چشم بهم زدن، معجزه آسا در مقام های وزرای کابینه دولت دست نشانده نصب میگردند! اینها همان مجموعه وزرایی میباشند که سفارشنامه های شان، توگویی مهر و امضای قوای اشغالگر را داشته باشند؛ این همان مطلبیست که مردم از آن به طعنه، با عبارت مشخصه "وزرای صادراتی" یاد می نمایند!

همه همین "جناح های سیاسی متخاصم" که عاملین درجه یک قتل و کشتار، ویرانی و جنایات بی شمار در حق وطن و هموطن هستند؛ به اضافه شرکای تازه

بدوران رسیده شان در وجود ریزه خواران خوان خاندان طلایی و به همین سان عناصری از تسلیم طلبان شعله ای وابسته به قدرت های اشغالگر امپریالیستی که اینک بموجب همان قرارداد ننگین بن در یک اتحاد نامقدس در دولت دست نشانده کرزی گرد هم جمع شده اند، همه به مقوله دشمنان مردم افغانستان تعلق داشته، و هر کدام به نوبه خویش، به جرم جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت و خیانت ملی، در پیشگاه مردم و تاریخ محکوم شمرده می شوند؛ "منشور مصالحه و آشتی" پارلمان اینان هم، چنانچه بتکرار خاطر نشان گردید، عبارت از مصالحه و آشتی میان خودشان است که به مردم اما، هیچ ربطی ندارد؛ این مصالحه و آشتی هم، چنانچه ملاحظه نمودیم، چیز تازه ای نبوده، بلکه پیشینه بسیار طولانی دارد که فهرست نامکمل آن بعنوان یک اعترافنامه، درج همین "منشور مصالحه و آشتی" مجلس نمایندگان گردیده است.

ادامه دارد

فریاد دموکراسی

سخنی از "قطب نما"

برای همین منظور بود که آنها در یک اتحاد فوق ارتجاعی، در تشکیلاتی مسمی به "شورای دموکراسی برای افغانستان" بسیج گردیده و از این طریق، برای تقدیم نمودن بقول "پوینده" **عرایض آشنای** خودشان، هیچ دربی نبود که به آن دق الباب نکرده باشند!

از اینجاست که "پوینده" رفرمیسم تسلیم طلبانه همین عده بریده از مردم را، در "فریاد دموکراسی" خودش، بدینسان به زیر شلاق نقد انقلابی میگیرد:

در پاسخ به موعظه های بی رمق دموکراسی لیبرال امپریالیستی که آنها جانفشانه پرچم ژنده آن را برافراشتند؛ "پوینده" دموکراتیسم پرولتری را با جدیت و قاطعیت انقلابی ترویج، و پرچمش را به اهتزاز می آورد.

در تخالف با اتکای مطلق آنها به نیروی لشکر امپریالیسم و ارتجاع و نقشه های اسارت آور شان است، که "پوینده" کماکان به نیروی لایزال توده های واقعی مردم تکیه نموده و بنابراین، از منافع و آرمان والای جهانی کارگر، دهقان و سایر زحمتکشان نمایندگی و دفاع می نماید و... از آنجاییکه علمبرداران دموکراتیسم "نظم نوین جهانی" زوزه های گوشخراش و

برده ساز به اصطلاح دموکراسی خواهانه شان را در نشریه ای بنام "فریاد" نشر می نمودند؛ "پوینده" هم، عنوان نقد خودش را طنز گونه، "فریاد دموکراسی" می گزیند.

اینک که پیروان بدنام "دموکراسی نظم نوین" به یمن اشغال نظامی و ریزش بلا انقطاع خون مردم بی پناه و ستمدیده کشور بدست قافله سالاران ددمنش همین "نظام" سرانجام پاداش خدمت و جبهه سایه دبیرینه خویش بر آستان لشکر تجاوز و غارت سرمایه را کمایی نموده و بدینسان به کعبه آمال خودشان رسیده اند، اهمیت تحلیل ها و نوشته هایی از نمونه همین "فریاد دموکراسی" هم، بیش از پیش متجلی میگردد.

اگر اپورتونیزم رسوای همین "دموکرات های ناب"، تسلیم طلبی و خیانت های طبقاتی ملی شان، برای بسیاری ها ناگهانی و غیر مترقبه می نماید؛

اگر حتی برخی از ناظرین کم تجربه ساحت جنبش چپ، به عین مسئله با یک حیرت زدگی و سرگرانی توأم با کراهیت می نگرند؛

"فریاد دموکراسی" اما، وجود همین خصوصیات و گرایشات تسلیم طلبانه مورد نظر و سرانجام منطقی و قانونمند آن را، چنانچه ملاحظه خواهیم کرد، سیزده سال قبل به روشنی تحلیل و پیش بینی نموده است که واقعیت های عینی پنجساله کشور، آشکارا بر آن صحنه میگذارند.

"فریاد دموکراسی" همچنان، برخلاف تصورات نادرست و یا اظهار نظر های حسابگرانه برخی ها، که بیهوده میکوشند خیانت های طبقاتی و ملی همین جماعت خادم امپریالیسم و ارتجاع را، با تمسک به پیشینه شعله ای گری شان، بحساب جنبش انقلابی کشور قید نمایند، ثابت میسازد که آنها چرا، چگونه و از چه زمانی، دیگر به جنبش انقلابی هیچگونه پیوند و تعلق نداشته و نمیتوانند داشته باشند.

بنابر همه همین ملاحظات ارائه شده در این یادداشت، و بتأسی از اهداف و رسالت اعلام یافته "قطب نما" بمثابة یک تریبون آزاد و زبان گویای هر آزاده انقلابی میباشد که هیئت تحریر به نشر "فریاد دموکراسی" مبادرت ورزیده و در همین جا با اغتنام فرصت، از رفیق "پوینده" که نوشته ارزشمند شان را در دسترس "قطب نما" قرار داده اند، تشکر می نماید.

قطب نما

فریاد دموکراسی

نویسنده: پوینده

" هر آزادی، استرداد جهان انسان و مناسبات انسان، بخود انسان است. آزادی سیاسی، تنقیص انسان از یکسو به یک عضو جامعه مدنی، بیک فرد خود خواه و آزاد؛ از جانب دیگر بیک همشهری Citizen، بیک شخص اخلاقی است..."

آزادی انسان تنها وقتی کامل خواهد شد که انسان منفرد واقعی، خود را بمثابه یک همشهری مجرد، در خود منحل سازد؛ وقتی که بمثابه انسان منفرد، در حیات اجتماعی هر روزه - در کارش و در مناسباتش - یک هستی اجتماعی شود؛ و وقتی که او قدرت خود را Forcers Propers بمثابه قدرت اجتماعی بشناسد و سازمان دهد، و در نتیجه، دیگر این نیروی اجتماعی را، بمثابه قدرت سیاسی از خود جدا سازد"

کارل مارکس

تمهید

شگفتی ندارد که در کمین نشستگان فرصت مناسب سیاسی، از آب خت آلود فعلی کشور افغانستان، ماهی مطلوب را میخاوند و فریاد می کشند که: **هل من مبارز؟**

با کمی تعمق دیده میشود که این تشنگان قدرت مناصب دولتی، به خاقان سرمایه داری جهانی با شیوه پراگماتیستی عریض آشنا تقدیم میکنند، و در عین اینکه همه از گروه های به اصطلاح چپ و راست معمول، باهم ائتلاف نامقدس را براه انداخته، ولی به پلاتنرم واحدی دست نیافته اند؛ هر کدام به سبک خاص خود، خاطر بادران را بسوی خویش جلب میکنند، تا خداوندگاران بساط سرمایه تشخیص دهند، کدام یک از این عمال و ایادی شان بهتر خدمت میتوانند، و به زبان عام بشری خوبتر دموکرات اند.

دیده میشود که نوسانات طیف "چپ" از لیبرال های عادی تا دموکرات های ناشی، سوشل دموکرات ها و بخصوص لیبرال دموکرات ها، طور معروف مدعی اند، که نبض جامعه سرمایه داری را بدست دارند و موافق آن، جریان خون را در بدن سیاسی جامعه افغانستان جاری میسازند!

در عمل مفهوم است که در لوای این شعار یا ارزش ایدئولوژیک سود، این دموکرات های لیبرال، آب به آسیاب خداوندان یا مگنات های سرمایه مالی می ریزند و بیک کلام، در خدمت الیگارشلی مالی مانند پادوی جانکنی میکنند.

این دگر اصل مطلب را به هیچوجه از نظر پنهان نمی سازد، اگر هم، کلمه یا مفهوم اصلی دموکراسی را با پیشوند و پسوند های گونه گون تزئین کنند و با معلومات و اندوخته های شان از کتب و غیره، افاده فروشی را باب روز سازند؛ و در عین حال با اطناب کلام، سرکلوه را بپچیده سازند.

جان کلام در اینجاست که پیوند ها و گسست های ایدئولوژیک - سیاسی، و در مواردی تشکیلاتی این طیف، نه با عمق مضمون تئوریک ملی - دموکراتیکش بمفهوم علمی - انقلابی توافق دارد، و نه در عمل، مردم یعنی کارگر - دهقان کشور ما را به سریر قدرت یا سالاری می رساند.

توده های مردم همین حالا مانند سالیان پار و پرار... و پیش پرار ها در میدان مبارزه، مبارزه دوباره تولید اجتماعی که شامل تولید مثل و تولید نعم مادی بمنظور رفع حوائج انسان است، همیشه با موانع و مشکلات طبیعی و اجتماعی رزمیده، و در تحلیل نهایی به انقلاب اجتماعی سمت و سو داده اند. بهمان افاده معروف تاریخ ساخته اند، و انسان را از درجات پایین یا حضيض ذلت و بندگی، به اوج رفعت و آزادگی سوق داده اند.

نباید از یاد ببریم که آزادی خود، درک ضرورت است. و مردم هم بر حسب درک نسبی شان از شرایط هستی و اینکه چه تعداد مدعیان علم و دانش واقعا به یاری آنها شتافته و در تاریخ سازی، تاریخ نگاری خویش را با واقعیت ها توافق داده اند، کم و بیش به اهمیت فعالیت شان آشنا شده اند.

اما باید گفت که ناز و نخوت این فاضلان دور از توده ها، تقلت دیگری بود بر کرده های رنج دیده و عذاب کشیده مردمی که در طول سده ها و هزاره ها، ستم ارباب وسایل تولید را متحمل شده و با تمام شداید و حق تلفی های صاحبان قدرت، فریب این خادمان قلم بدست و یا طور معروف، روشنفکران را خورده و در پشت شعار های زیبای فلسفی، سیاسی، هنری، علمی، ادبی و مذهبی شان، منافع طبقاتی این "روشنفکران" را

ندیده اند و یا بنا بر درک ناقص، برآن خط بطلان کشیده اند. حال که میدان سیاسی کشور افغانستان شغالی شده، "فریاد دموکراسی" را براه انداختن و آنهم از دور به اصل زندگی مردم کشور که با آتش و خون سرو کار دارند، تئوری های مختلف را تکرار کردن و یا تاریخچه دموکراسی را نگاریدن، مفهومش اینست که در این زمان قهرمانان معرکه ما، مانند قهرمانان قرن ۱۵ میلادی که با رفورماسیون، رنسانس یا سنکسنتو مسمی شده، با قلم و شمشیر در خدمت مردم نه ایستاده و از همان دور، انگشتان شان را هم از گرمی آتش محفوظ نگه میدارند.

ما نمی دانیم چرا این هواداران دموکراسی که در نسخه های مجوزه شان، هر کدام "اکسیر اعظم" را می بینند، با واقعیت های موجود جهانی، در سلطه مناسبات تولید اجتماعی بورژوازی روبرو نمی شوند و از تقابل با فاکت ها هراس دارند؟

آنهایی که گویا امروز مدعی رسالت اجتماعی اند و همه دسته ها و گروه های چپ و راست را به سخریه گرفته و خود را وارث "دموکراسی" میدانند، و هر کدام به دیگر شان "ملا" "ملا" می گویند، جز یک چند سطری از نوسانات فکری، بی ثباتی عقیده وی، هوس بازی های سیاسی و دمدمی مزاجی فلسفی... و انکار اعمال دیروزی... و... خود چیزی نمی نویسند. و یک قلم از خود انتقاد نکرده، به کوتاهی و عیوب و شکست و چه... چه دیگران با ایما و اشاره سخن میگویند.

انگار برای یکدمی غافل باشند و فکر کنند که دیگران فراموش کارند و یا در قضاوت خود شتابزده و عجول، و یا در درک مطالب نارسا و غیره. اما چرا اینها که دعوی خدمتگاران صادق مردم را در لفظ دارند، در عمل حداقل از دشمنان سرسخت و تشنه خون مردم فاصله نمی گیرند، چه رسد که آنها را از صف خود برون کرده و در رسوا ساختن شان سهمی ادا کنند.

بفکر ما این عقلایی که به نرخ روز نان میخورند و در شکمبارگی هم دلایل مادی را برای تزئین فلسفه لا ادری خود بکار میگیرند، چرا از یاد می برند که نسخه " دولت با قاعده وسیع" ملل متحد که معلوم است از نظم نو جهانی زمامداران قصر سفید و همکاری آشکار و پنهانی

امپریالیسم روس ملهم است، چهره ظاهر شاه را هم مشخص میسازد. از این سبب بهتر است از شوره زار خواست سنبل نکنیم و از درخت بید ثمر مثمر را طالب نشویم.

مردم جنگ زده و اما سلحشور و حماسه ساز کشور ما کماکان در آرزوی آزادی واقعی، که به نظر ما میسر نمیشود، الا اینکه مناسبات تولید اجتماعی مبتنی بر استثمار فرد از فرد را از بین ببریم و کار را از بوع سرمایه رها سازیم، پامال جفای عمال سرمایه داری جهانی می شوند، یعنی در سنگر مبارزه برای تحقق اصل حیات با وقار انسانی پیکار می کنند؛ اما این نویسندگان پرورش یافته در دبستان بورژوازی بسوی قدرت دولتی می خزند.

آیا این خادمان به اصطلاح با هوش سرمایه داری جهانی نمی دانند و یا مصلحت نمی بینند که چند سطری را روی موضوع دموکراسی نقش کاغذ کنند تا مبرهن شود، مقوله دموکراسی در قلمرو روبنا، شامل در مفهوم سیاست است. اگر چنین مطالبی روشن و مفهوم گردد، در تاریخ تکامل جامعه انسانی مشخص میشود که، سیاست خود پس از پیدایش طبقات در جامعه عرض اندام کرده و در نتیجه، دموکراسی هم که نوعی سیاست است، مقوله ی طبقاتیست.

بنا بر این عمال و ایادی بورژوازی جهانی هر قدر به اصطلاح زرنگ و هوشیار باشند و با کمک همکاران دیگر شان که عریان یا پنهان در خدمت سرمایه داری جهانی قلم فرسایی میکنند، دم دموکراسی را تازه ساخته و رونق آترا باب روز سازند! نمی توانند پرده روی مفهوم طبقاتی آن هموار سازند.

هر قدر تلاش کنند که با نام حقیقی مردم، دموکراسی بورژوازی را گویا لوای مردمی بخشند، این امکان میسر نمی گردد که به مردم واقعی، در طیف همین مبارزات رفورمیستی، "نظم نو جهانی" را خادم مردم رنجبر و زحمتکش معرفی سازند. زیرا مردم کشور های مختلف جهان در سراسر گیتی و در قاره های مختلف جهان، بر سر گوشت و پوست خود لمس میکنند که هواداران "نظم نو جهانی" از دموکراسی یا مبارزات دموکراتیک چه بلا ها، مصیبت ها، درد ها و رنج های روزافزون جنگ تحمیلی بردار کشی را بر آنها نازل ساخته و چطور در پرده این طنین دموکراسی،

حلقه های زنجیر ستم سرمایه را بر گرده های آنها سفت می گردانند.

فاکت ها چه می گویند

با یک نگاه سرسری، ما در افریقا به کشور های زائیر، موزمبیق، انگولا، گینیا بیسو، سودان، لایبیریا، افریقای جنوبی و نایجریا ... متوجه میشویم که "نظم نو جهانی" این نادى دموکراسی لیبرال، چطور بمثابه یگانه ابر قدرت سرمایه داری جهانی، بر شکست حریف دیگرش سرمایه داری انحصاری دولتی طراز نو شوروی، پایکوبی کرده و گویا علم دموکراسی را از طریق سازمان دست پاک خود "سازمان ملل متحد" بلند و بر مرگ "کمونیسم" کوس شادیا نه را بصدا در می آورد. و اما در حقیقت امر با همان آش و کاسه سابق، جنگ های فرمایشی تحمیلی را از طریق ایادی و عمال خویش، در لباس سران قبایل و عشایر، چنان مشتعل نگه میدارد که در درازمدت خشم حقیقی خود مردم این کشور ها را علیه نظام خونخوار سرمایه داری دامن می زند؛ و اکنون زبانه آن آتش، دامن آتش افروز را نیز فرا گرفته است.

همچنان در آسیا به کشور های کمبودیا، بورما، تایلند، پاکستان، بنگله دیش، هند، نیپال، افغانستان، ایران، عراق ... توجه کنید که چطور این "نظم نو جهانی" سرمایه داری در حال جان کندن اضلاع متحده امریکا، باز هم از طریق همان "ملل متحد" خودش بساط دموکراسی بازی را پهن ساخته و حتی در کمبودیا با مصارف گزاف سه بلیون دالر و پیاده کردن هزاران عسکر بنام قوای "صلح ساز" یا "صلح خواه" و "نگهبان صلح" آتش جنگ را باز هم روشن نگهداشته است. در همین کشور آنطوری که از زبان نوکران خاص خودش اعلام میکند، گویا پلان دموکراتیکش جامه عمل پوشیده و شاد است که نتیجه آن شاید (محتملا) بتواند انظار مردم غافل را از طریق "ملل متحد" به گرم این یگانه ابر قدرت جلب کند. اما واقعیت های سرسخت خود گواه بر این اند که نورودوم سهانوک این مقلد سیاست موافق طبع بورژوازی جهانی هم، از فشار ابر قدرت امریکا به ستوه آمده و در کشور چین فریاد می کشد، مساعی او در تأمین به اصطلاح صلح و گسترش دموکراسی بجایی نمی رسد، زیرا مورد فشار دولت اضلاع متحده قرار دارد تا به خمر های سرخ،

بخشی از نیروهای داخل معرکه نبرد بر سر قدرت سیاسی، به معامله دست نزنند و در اصل آتش جنگ را خموش نسازد! سهانوک علاوه میکند که امپریالیسم امریکا، که امروز گویا دوست و هم جهت این شهزاده کمبوجی است، در سال ۱۹۷۰ لئونل افسر نظام را تقویه کرد، تا با کودتایی بساط سلطنت را برچیند، و این شهزاده را آواره کشور چین سازد. در حال همین قدرت قاهر جهانی او را (شهزاده کمبوجی) را امر میکند در داخل کشور کمبودیا که متعلق بمردم کمبودیا است، با بخشی از این نیرو، بمنظور حل مناقشه سیاسی مذاکره نکند.

کیست نداند که در پس پرده این دیپلوماسی های بورژوازی جهانی چه غرض و منفعتی پنهان است و چطور دموکراسی لیبرال، که نسخه اکسیر اعظم نظم نو جهانیست، در پرده پوشی آن غرض و منافع، از یکسو نغمه صلح و آشتی را بصدا در آورده، و از سوی دیگر آتش جنگ استعماری یا نواستعماری را در لباس عساکر و صاحب منصب های اجیر می افروزد.

نظاره کنید که در بورما (آسیا) و نایجریا (افریقا) چطور انتخابات به اصطلاح آزاد و دموکراتیک، وقتی از حیظه اختیار افسران اردو، زمام امر بیرون میگردد، مورد سوال واقع شده و شکل دولت نظامی بر این بازی مسخره دموکراتیک، امر و نهی میکند.

در بورما که جنرال نوین به اشاره ارباب سوشل امپریالیستش ضمن کودتایی، گویا دولت سوسیالیستی ای روی کار آورد، سالیان دراز با استبداد کور، ظاهرا در پیمودن راه رشد غیر سرمایه داری، ستم سرمایه داری کمپرادوری بوروکراتیک را بر گرده های مردم رنجبر و زحمتکش بورما هموار ساخت. هنگامیکه دولت شوروی امپریالیستی بنا بر مشکلات داخلی و جهانش دیگر نمی توانست از این اجیرش کما فی السابق پشتیبانی کند، و از آن عمده تر کاسه صبر مردم لبریز شده و علیه این دولت نظامی بپا خاستند، جنرال چاره ای نداشت که به عقب ننشیند. اما در این بازی با رشته های متعدد نظامی خود در رتق و فتق امور ید طولای داشت و از پشت سر، امور مملکت را با همکاران و یارانش اداره میکرد. از فشاری که توده های مردم و منجمله محصلین پوهنتون و طلاب مکاتب متوجه دولت ساختند، ظاهرا انتخاباتی سر براه شد و در نتیجه حزب وحدت

ملی، به رهبری سوچی اکثریت آرا را بدست آورد. چون نتیجه انتخابات به مذاق نوین و رفقای گوارا نیفتاد، استبداد عریان بر این انتخابات سلطه پیدا کرد. بسیاری از رهبران حبس و شکنجه شدند و سوچی در خانه خودش مورد تعقیب و آزار قرار گرفت. از او خواستند که یا از سیاست دست بکشد و یا از کشور خارج شود، در غیر آن به همین حبس تحت نظارت باقی خواهد ماند.

بهانه ای که بدست دارند اینست که سوچی شوهر انگلیسی دارد و لذا رهبری او خارج از اینکه یک زن است، بنابر این رشته ازدواجش موافق طبع (بخوان قانون) مقامات نظامی نیست.

از اینگونه بازی های دموکراتیک در سایه "نظم نو جهانی" یا بهتر بگوییم، نظام دموکرات لیبرال بورژوازی در گوشه و کنار گیتی فراوان براه افتاده و هم در صورت به اصطلاح پیروزی یا عدم پیروزی، نیروهای دموکرات از همان یک سرچشمه آبیاری شده و در اخیر به ثمر می نشینند!

و اما در افغانستان!

خیلی ها مزه دار است که هواداران جنبش دموکراتیک فعلی، بنا بگفته شاعر معروف و شهیر حافظ، ذلت کش خود نیستند! زیرا می را در روشنی مهتاب می نوشند و بر آن حکم شیر میکنند!

ولی آنچه در واقعیت اتفاق می افتد، خلاف توقع آنها ماجرای آتش و خون است که سردمداران " نظم نو جهانی" آنرا براه انداخته و با گاه شماری در پی فرصت اند تا مهره های مطلوب خویش را در " دولت با قاعده وسیع" از طریق ملعبه دستن " سازمان ملل متحد" بر کرسی ها نصب کنند.

آیا مایه تعجب است که در جوار بوروکرات های کهنه کار و کار کشته، که اسمای شان درج لیست " دولت با قاعده وسیع" ملل متحد است، این نیمه کار کشته ها هم، عرایض شان را تقدیم بارگاه خاقان سرمایه داری نمایند و فریاد دموکراسی را بگوش هم جهتان و همکاران شان رسانند؟ به نظر ما که نی و ابدانی.

آخر اینها در ظرف یکدهه و از آن بیشتر با رشته پیوند طبقاتی خرده بورژوازی - فنودالی خویش، با وجود اینکه بعضا جلوه های "چپ" کردند؛ در مکتب سوسیال دموکراسی غرب، چنان پرورده شدند، که گویا طبع ملایم، مطیع و انسانی حاصل

سرمایه داری جهانیست که پیروز شده است!

چیزی که اینها فراموش میکنند و یا زحمت و رنج تحقیق آنرا متحمل نمی شوند، اینست که با واقعیت ها روبرو شوند و بدین امر خود را آشنا سازند که روند تکامل جامعه شوروی با کدام مناسبات تولید اجتماعی در حرکت بود و در سه - چهار دهه اخیر مناسبات تولید مسلط کدام بوده است؟

اگر اینها به فاکت های اجتماعی رجوع کنند و در پرنسیپ هم دانسته باشند که در یک جامعه در حال گذار از سرمایه داری به کمونیسم - جامعه سوسیالیستی - برخورد میان دو شیوه تولید سرمایه داری مغلوب اما معدوم نشده و سوسیالیستی در حال پیدایش و تکامل، اما مسلط نشده امریست طبیعی و غیر قابل انکار. بنا بر

اثر مداخله عوامل مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، میتواند در اثر اهمال دیکتاتوری پرولتاریا، احیا و بازگشت سرمایه داری چیز قابل تعجبی نه باشد. از همین سبب است که در جامعه شوروی و به تبعیت از آن، در بلوک منوط به شوروی روند تکامل سرمایه داری بوروکراتیک طراز نو، بجای روند تکامل سوسیالیستی، فاز اول جامعه کمونیستی قبول شده و در نهایت شکست مفتضح این سرمایه داری در بحران عام سرمایه داری جهانی، "مرگ کمونیسم" و پایکوبی دموکراسی لیبرال غرب ارزیابی شده و کماکان ارزیابی میشود.

اینکه در چین، کیوبا، ویتنام، کوریا و ... کنه دولت از چه قرار است، در این مقال بررسی آن مطرح بحث نیست، زیرا ما نمی خواهیم در امر احیای سرمایه داری در کشور های قبلا سوسیالیستی یا دموکراتیک توده ای، طور مبسوط در اینجا داخل بحث شویم. میگوییم یار زند و صحبت باقی.

بنظر ما بین دو ابر قدرت امپریالیستی - شوروی و امریکا - بمنظور تقسیم مجدد جهان برحسب نیروی نظامی شان، یا بمنظور ساحه نفوذ اقتصادی - سیاسی شان در ربع مسکون، رقابت و مبارزه شدیدی در جریان بود، که در فرصت مناسب، شکست ژندارم منظوری امپریالیسم امریکا در ایران - شاهنشاه خونخوار آن کشور - و عقب نشینی موقتی این ابر قدرت در همین معرکه، امپریالیسم شوروی را جرئت داد تا به مانور هایی دست بزند؛ در عقب کودتا

کردند و از قهر و خشونت بریدند و در خیال خود بودا شدند، تا دیگر در روی زمین خون هیچ حیوان یا حشره ای نریزد، چه رسد بخون انسان هایی که خواهان "نظم و قانون" اند؛ و می خواهند در مبارزه گویا هر کسی حق رأی و نظر داشته باشد. و در اخیر بهتر ها و برترها در رأس "نظم و قانون" قرار گیرند!

اما میدانند یا اینکه تهازل عارفانه میکنند، تا نشان دهند که نمی دانند، این جلوه های دموکراسی به هیچوجه از قلمرو دموکراسی بورژوازی برون نیست، که خواهی نخواهی پشت سکه خود را هم دارد، که قهر، خشونت و یا عام تر دیکتاتوریست، یعنی دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت، دیکتاتوری بورژوازی بر پرولتاریا.

کذا باید اعتراف کنند و ببینند که همین حالا در سراسر گیتی ساطور قصابی جلاان سرمایه داری جهانی از غلاف بیرون شده و بالای سر مردم رنجبر و زحمتکش شمشیر دموکلس به تار مویی آویزان است. بعبارت دیگر از آن دموکراسی طبقاتی بورژوازی برای این مردم رنجبر و زحمتکش که واقعا مردمند، بجز از تعقیب و آزار و شکنجه و حبس، آوارگی و دربدری چیز دیگری عاید نمی شود.

ولی تبلیغات سرمایه داری جهانی با مصارف گزاف و رشته های مختلف تخنیکی با یک سر و هزار زبان، دیکتاتوری فاشیستی بورژوازی انحصاری را دموکراسی خرده لیبرال و سوسیال دموکرات و یا "دموکراسی ناب" سودا کرده و آنرا علیه "کمونیسم" علم میکند! بیا بید کمی بگذشته یک - یک و نیم دهه کشور خود چند لحظه ای درنگ کنیم تا دریابیم این پیش پرده ها یا نیم پرده های صحنه های مختلف درام دموکراسی در کشور ما از چه مجرای تقویه می شده و بورژوازی جهانی چطور در دیکور صحنه ها و پیاده کردن اصل درام نقش داشته است.

ناگفته روشن است که هواداران لیبرال دموکراسی امروزی بقرار فیصله باداران امپریالیستی غربی شان، کاسه و کوزه را بر سر زعمای به اصطلاح کمونیست بلوک شوروی می شکنانند، و همانطوری که ولی نعم شان گفته می گویند، که این دیکتاتوری "کمونیسم" بود که شکست خورد، و این دموکراسی لیبرال

های تعبیه شده اش در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و ۷ ثور ۱۳۵۷، قدرت نظامی اش را آزمون کند و با ارسال قشون بیش از صد هزار نفری کشور افغانستان را تسخیر، و اگر پیروزی نصیب او شود، جمهوریت دیگری را بر جمهوریت های قبلی اش بیافزاید.

اینکه در این معامله چقدر با حریف مقتدر دیگرش چند و چون کرد و از طرق مختلف نبض او را بدست گرفته و در اخیر با گذشت های نسبی به دست درازی حریفش در مناطق دیگر جهان طور مثال گرینادا، پاناما و غیره و غیره، موقتا به تئانی رسیده و روی مبارزه که بین امپریالیست ها امر مطلق است، در ظاهر پرده سفید هموار کرده، خود از خلال فاکت ها و واقعیت ها مشهود است.

در نتیجه، سرمایه داری انحصاری دولتی طراز نو شوروی در جمله اعمار دیگرش، کشور افغانستان را از طریق علاقه داران مزدورش در کابل، در بته آزمایش جدید می زند، تا اگر کوس پیروزی اش در این سرزمین دشمن کش، بصدا درآید، بعدا دست های تجاوزی اش را بسوی آبهای گرم نیم قاره هند هم پهن و دراز سازد.

جای شک نیست که سرمایه داری جهانی به سردمداری امپریالیسم امریکا، تحمل نمیتوانست در تقسیم مجدد جهان، سهم شیر از آن امپریالیسم شوروی باشد. از اینرو بطرق و وسایل مخالف رو آورد تا نگذارد آب در شکم شوروی امپریالیستی گرم شود و از دست درازی اش به کشور افغانستان فارغ بال باشد.

بیک نکته خیلی ها عمده عطف توجه لازم است که همیشه بین نیروهای جهانخوار امپریالیستی بر سر تقسیم غنایم جهان، کشمکش و جدال آشتی ناپذیر وجود دارد. و اما وقتی پای مقاومت جنبش های آزادیبخش انقلابی در میان آید، چون هدف این چنین جنبشی هیئت کامل امپریالیسم جهانیست، بین این نیرو های مختلف امپریالیستی، برای ابقای حیات شان و زدن جنبش مقاومت انقلابی، تئانی یک امر حیاتی و ضروری میگردد.

بگذریم از اینکه بین غلامان اجیر، آشکار و پنهان این دو ابر قدرت در صحنه مبارزه علیه جنبش مقاومت خود جوش، که در آن دست های نامرئی جنبش انقلابی را دخیل می دانستند، و طور معروف جریان شعله جاوید را مشخص می ساختند، چه زدوبند ها و تئانی هایی وجود داشت که از اصل غایه امپریالیسم

جهانی آب میخورد؛ همکاری های دستگاه های جاسوسی کاگی بی و سیا هم نوکران و ایادی هر دو جناح: پرچم خلق و اخوانی و سایر دسته های اسلامی و حتی برخی از عناصر معلوم الحال منسوب به "چپ" را وامیداشت، تا هرچه بیشتر در پارچه ساختن و مغلوب نمودن، این جنبش مساعدت کنند.

معلوم است که عزم و اراده آهنین مردم افغانستان، کارگران، دهقانان و روشنفکران واقعا انقلابی نه تنها خلل نه پذیرفت، بلکه روز تا روز در سنگر مبارزه سخت تر و محکم تر گردید. باید تذکر داد که نیروی روشنفکر انقلابی از نظم، انسجام و تشکیلات واحد که اراده و عمل را باهم تلفیق میداد و صف مبارزه خود جوش را جهت انقلابی و آگاهی لازم می بخشید، عاری بود و تشتت و هنگامه جویی های انقلابیگری خرده بورژوازی، نظم انقلابی پرو لتاری را ضربه کاری می زد که زد.

از آنجا که قدرت های بزرگ سرمایه داری جهانی، در تلاش بمنظور رسیدن به غایه های استثماری - استعماری شان، شکار ارزش اضافی، کسب سود انحصاری، هیچ آرامش ندارند و دایما بین خود هم در کشمکش اند؛ برحسب قدرت نظامی خویش، جهان امروزی را به قلمرو نفوذ اقتصادی - سیاسی شان تقسیم کرده و بر سر تقسیم مجدد آن به تناسب همین نیرو، باز هم بین شان مبارزه دارند. می بینیم و دیدیم که چسان امپریالیسم امریکا و شوروی، در عین اینکه باهم بر سر کشور افغانستان مبارزه میکردند، و اهمیت استراتژیک و نیروی کار و مواد طبیعی و بازار فروش کالا های خود را در همین سرزمین فراموش نمیکردند، در تئانی هم، به نیروهای واقعا انقلابی فعال و مترقی پی در پی حمله می بردند و به طرق و وسایل گونه گون پتانسیل این نیرو ها را تا حد زیاد کاهش داده و قسمتی از آن را از طریق مهاجرت، آوارگی به کشور های مختلف سرمایه داری چنان به نیروی کار فزیکمی مبدل ساختند، که با جدایی از فرهنگ فئودالی مسلط و نا آشنایی به فرهنگ مسلط بورژوازی، طور معروف هم از زاغ ماندند و هم از رزاق.

منظور اینست که دموکراسی های موجود در سرمایه داری جهانی، با ادعا های پرطمطراق خودش ولو بوسایل و حیل های مختلف متوسل شوند، تا همین دموکراسی از رونق افتاده خود (بخوان

فاشیسم عریان شده) را تزیین بخشند، در کشور های وابسته، نیمه مستعمره و مستعمرات خود، چنان داخل پیکارند، تا در لوای آزادیخواهی های دموکراتیک بورژوازی، در اصل به ریشه دموکراسی پیگیر، دموکراسی ای که ضد فئودالیسم و ضد امپریالیسم باشد، ضربه های مهلک و کاری بزنند، و آنانرا که خواهان نیل و تطبیق چنین دموکراسی اند، بنام های مختلف بویژه تروریست و ماجراجو، از میان بردارند. زیرا بخوبی میدانند که این دموکراسی پیگیر، دیگر دموکراسی پرولتاریست که بدون تحقق و تعمیم آن، امر ساختمان سوسیالیسم، فاز اول جامعه کمونیستی به اشکال و موانع و حتی احیا بورژوازی می انجامد.

اجازه دهید که چنین دموکراسی ای که شامل حال توده های میلیونی کارگر - دهقان میشود، با شهامت انقلابی روی دیگر سکه خود را در معرض دشمنان طبقاتی خویش قرار دهد و آنرا در اصل صریحا عنوان کند تا به بورژوازی محیل و سالوس تفهیم کند، که او (بورژوازی) در لوای دیکتاتوری اش، دموکراسی بورژوازی را عنوان میکند و همیشه دم نیز تیغ دیکتاتوریش متوجه اکثریت جامعه است. و اما پرولتاریا در لوای دموکراسی خود، دیکتاتوریش را عنوان میکند که لب نیز تیغ آن متوجه اقلیت جامعه، مستبدین، متفذین شریر و بیک کلمه استثمار کنندگان و ستمگران است.

از همان آوانیکه دو ابر قدرت امپریالیستی با همکاران و یاران شان عرصه کشور ما را از طریق بندگان گوش فرمان شان با وسایل عصری جنگی، به ناپره آتش و خون مبدل ساختند، میلیون ها را کشتند، میلیون های دیگر را جیرا به مهاجرت و فرار واداشتند. هزار ها را محبوس ساخته و مورد شکنجه و آزار جسمی - روانی قرار دادند، صد ها را معیوب و مفلوج و از عقل بیگانه ساختند، و صد های دیگر را یتیم، بی پسر، بیوه و به مواد مخدر معتاد ساختند؛ صد های دیگر را به فساد های گونه گون اجتماعی - اخلاقی سوق دادند و غیره. زمینه را برای لگام زدن جنبش انقلابی برای چندین دهه چنان مهیا نمودند که الحال تنها یک جنرال پاکستانی، یک شهزاده سعودی و یا یک چوکیدار کوچک ایرانی می توانند با سر انگشت دست شان، مامورین را بنام رئیس جمهور، صدراعظم، وزیر و ... به چوکی های

علاقه داری کابل نصب و عزل کنند و در عین حال از سنگ، چوب و جاندار و بیجان کشور ما، انتقام بگیرند، چرا که در مقابل خاقان سرمایه داری سر اطاعت خم نمی کنند، و ربقه بندگی را به گردن نمی کشند.

وقتی اکنون بخواهیم در گیر و دار آتش و خون، به عرایض گویا نورین خردمند فعلی هوادار جنبش دموکراتیک توجه کنیم، ملاحظه میکنیم که اینها چشمان ظاهری خود را بسته و حد اقل به فاکت های دور و برشان هم توجه نمی کنند، که این هواداری "ملل متحد" را از تاسیس "دولت با قاعده وسیع" جدی میگیرند و از نبیان آتش سوزی، آتش بس، صلح و بالأخره آشتی ملی و راه حل معضلات افغانستان را طالبند.

چرا اینها حداقل به نشرات خود کشور های سرمایه داری که بدون سانسور بورژوازی بدست ما نمی رسد هم توجه نمی کنند، تا دریابند که چطور بورژوازی جهانی در زد و بند است؛ رجعتگرایان و نیرو های مطرود تاریخ تکامل جامعه انسانی را، دوباره خر خره و پشت روی کرده، آرایش و تزئین نموده و در رکاب شاه خونخوار، خاین، فاسد، زنیاره و روسپی دیروز سر و صدایی را براه اندازد که همین غلام سرمایه داری جهانی، می تواند ناجی، چهره سرشناس و گویا مورد اعتماد "مردم" افغانستان است، افغانستان را از این بن بست بکشد.

آیا ریگان نماینده خاصش را بنام داکتر ایمر که خود از خزیول های جامعه امریکاست، شخصا به روم نفرستاد تا پادشاه جانیکار سابق را تشویق و پشتیبانی کند، اگر بشود که بنام "صلح"، "منجی" "خیرخواه" و چه چه دست بکار شود، تا قضیه افغانستان به نفع سرمایه داری جهانی حل و فصل گردد؟

در عقب آن وقتی گریچف ضمن سفر رسمی به ایتالیا، وزیر خارجه اش شوارد نازه را نزد شاه محیل فرستاد، معلوم شد که در کنفرانس - ریکیاویک - این دو زمامدار، در باره "حل" قضیه افغانستان بموافقه ای نایل شده و اینک در عمل نتیجه توافق خود را ارزیابی میکنند.

چند روز بعد رئیس جمهور ایتالیا شاه را دعوت رسمی میدهد و از زبان وزارت خارجه آنکشور، از شاه تقاضا میشود، وقتی مردم افغانستان (بخوان بورژوازی جهانی) به او اعتماد دارند و از او چشم انتظار در راه حل مشکلات خود دارند،

چرا بکشور بر نمیگردد و عملا دست بکار نمیشود؟!

اما در عمل این قدرت های بزرگ سرمایه داری جهانی دیدند که برون شدن سر ظاهر شاه از گریبان شوروی امپریالیستی، در حالیکه بگردنش توق بندگی امپریالیسم جهانی وجود دارد، مورد التفات توده های اصلی مردم افغانستان واقع نشده و او را نه منجی خود میدانند و نه دیگر به او اعتماد دارند. مردم افغانستان بیاد دارند که پدر این شاه مکار نادر غدار هم بنام اینکه میخواهد آتش خانه جنگی (بخوان جنگ تحمیلی امپریالیستی بریتانیا کبیر از طریق غلامان به اصطلاح افغانی اش) را خموش سازد و گویا محض خدمتی را در راه رفاه کشور انجام دهد (بزور رجال انگریز) داخل کابل شد، اما عملا درک کردند که این عمال امپریالیسم انگلیس، چطور در حال بیغرضی و ادعای خدمتگذاری، خود را بمثابه شاه مقتدر مطلق العنان بر کشور تحمیل کرد و یکایک اوامر بادارش بریتانیای کبیر را بر افغانستان عملی نمود.

از آن زمان که ریگان - گریچف علنا نسخه شاه مخلوع را عنوان کردند، به ذرایع و وسایل مختلف تلاش کردند با گردهم آیی های ارستوکرات ها، بوروکرات ها، خانها و اشراف قبایل درانی - محمد زایی ... چهره منحوس این ستمگر را بمثابه یک انسان (بخوان خادم واقعی استثمار سرمایه داری) بیاریند، و اما در هیچ موردی نتوانستند آنرا بر جنبش مقاومت مسلحانه کشور تحمیل نمایند.

قصد نداریم کرونولوژی این قضیه را (... تعقیب کنیم. اما مکلفیم تذکر دهیم که در همین معرکه، صف آرای های جدید ترتیب گردید و حتی آنهایی را که دعوی "چپ" داشتند و در جنبش انقلابی کشور مدتی سر شور داده و مدعی "رسالت" هایی بودند، هم بدست بوسی یا معانقه با شاه به روم رساندند، تا با معقولیت، واقعیت ها را ارزیابی کنند و بگویند که در راه حل قضیه افغانستان، نسخه بهتر، نسخه شاه ستمگر است.

تا اینکه در کنفرانس ژنوا نسخه "دولت با قاعده وسیع" ظاهرا از جانب "ملل متحد" و در اصل بموافقه امپریالیسم امریکا و سوشل امپریالیسم شوروی، بدست نشر سپرده شد. آمد و شد های دیپلماتیک - سیاسی به بعد جهانی و

منطقوی زیاد صورت گرفت، و باز هم اعلیحضرت معظم همایونی، در موارد مختلف چهره مشخص سرمایه داری جهانی بوده است.

در حالیکه پیش پرده ها و نیمه پرده های صحنه های مختلف درام افغانستان، که نویسندگان آن در دژ سرمایه داری جهانی به کشورهای عمده (متروپول) سرمایه داری بویژه دو ابر قدرت نشسته اند، و ابر قدرت شوروی امپریالیستی جایش را بیک دولت روسی داده که سراپا درگرو سرمایه داری غرب و عملا زمامدارانش ملعبه دست امپریالیسم امریکاست، " ملل متحد" هم خود آله مقاصد استثماری - استعماری همین قدرت بوده و نسخه "دولت با قاعده وسیع" که نشانه هواداری از دموکراسی لیبرال غرب است، در متن "نظم نو جهانی" رنگ دیگر میگیرد.

سر ویلهم پیتر جان رایت، یک مامور عالی رتبه پنتاگون، اظهار میکند، که در این "نظم" پس از عملیات "توفان صحرا" نوبت به "عملیات شهر ها" می رسد، که در آن این دموکراسی لیبرال بورژوازی بمنظور تأمین حاکمیت امپریالیسم جهانی در قاف تا قاف جهان، ویران سازی شهر های کشور های عقب مانده را روی دست میگیرد.

در این مانور اصلا کارآیی و ظرفیت جنگی نیرو های وابسته به سیا و سازمان های جاسوسی نظامی کشور های منطقه و نیرو های جاسوسی کا گی بی، مورد آزمون قرار میگیرد.

چنانیکه امروز در کشور افغانستان می بینیم، تطبیق همین مانور روی دست است و شهر کابل و شهر های دیگری که در ظرف این چهارده سال جنگ تحمیلی امپریالیستی قسما سالم مانده بودند، قصدا مورد تهاجم قرار گرفته و به ویرانه و تل خاک - خاکستری مبدل میگردند.

چرا این مبلغین و مروجین لیبرال دموکراسی بورژوازی جهانی غافلند یا نمی بینند که عملی ساختن "دولت با قاعده وسیع" کلنتون از طریق "ملل متحد" در عمل، دفن کردن همان حداقل تولید بومی کشور و کور ساختن رگ های اقتصادی خودی و در نهایت پامال کردن مفهوم استقلال اقتصادی و لطمه زدن بهمان حد اقل آزادی های دموکراتیک تیپ بورژوازی می باشد؟ ■ **ادامه دارد**

مقاله " فریاد دموکراسی" از همین شماره به بعد، منظم و بطور دنباله دار در "قطب نما" به نشر خواهد رسید.

شناسنامه " بابا "

(بابا) چیست؟

(بابا) سایت انترنتی یا نشریه الکترونیکی همه رهروان و دوستداران راه آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی میباشد؛ (بابا) یک سایت سیاسی آزاد، مستقل و دموکراتیک است که به هیچ حزب، سازمان، گروه و یا کدام بنگاه مالی، تعلق تشکیلاتی و ارگانیکی ندارد.

سایت های انترنتی موجود که در ارتباط با قضا و رویداد های افغانستان فعالیت نشراتی دارند، از نظر ایدئولوژیک - سیاسی و بروفق منافع قشری طبقاتی خودشان، بطور عمده دو گرایش ماهیتا متضاد را نمایندگی می نمایند که از نظر کمی نیز، باهم تناسب عکسی دارند:

با در نظر داشت جمع پر عده و در واقع خارج از شمار مطبوعات الکترونیکی داخل و خارج کشور، که با وصف گوناگونی خاستگاه اجتماعی و تعلق سیاسی حزبی، سازمانی و گروهی - از خلقی و پرچمی گرفته، تا جهادی، طالبی ... و اخیرا شعله یی های تسلیم طلب - اما همه به یکسان در همسویی و هماهنگی کلی با اوضاع و شرایط افغانستان اشغالی، مشترکا و در یک اتحاد نامقدس، سیاست تسلیم طلبی و انقیاد ملی را موعظه و بدین ملحوظ مستقیم و غیر مستقیم، توسط منابع مالی امپریالیستی و نهاد های وابسته بدان از قبیل " NGO " ها، حمایت مالی میگردند.

جریان متضاد، یعنی شمار سایت های متعلق به احزاب، سازمان ها و نهاد های مردمی، با خط و مشی های سیاسی آزادیبخش و انقلابی، متأسفانه در حد مقتضی نمیباشد. در این میان هم، باز جای بویژه آن سایت هایی که **پدون** کدام تعلق حزبی، سازمانی، اما تبلیغ و ترویج پیگیر ایده ها و اندیشه های روشنگرانه انقلابی که مسئله آزادی ملی، دموکراسی مردمی، پیشرفت و عدالت اجتماعی در محراق توجه شان باشد، بگونه یی خالی است.

با توجه به همین نکته و ضرورت سهمگیری فعال در اشاعه افکار و ایده های دموکراتیک و انقلابی است که (سایت بابا) و آنهم در همکاری بسیار نزدیک با " قطب نما " ارگان مرکزی جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان، البته با حفظ استقلالیت ارگانیکی، کار نشراتی خودش را آغاز می نماید.

(بابا) ناشر افکار و اندیشه های مترقی، دموکراتیک و انقلابی بوده، و در انجام این مهم، خودش را در کنار سایر مطبوعات مردمی آزادیخواه، بمثابة یک سنگردار ثابت قدم و استوار همین راه، متعهد می شناسد.

(بابا) به رسالت خود، در فراسوی چارچوبه تنگ علایق و مناسبات ملی یک جغرافیای سیاسی، اندیشه و عمل نموده و در این مفهوم، خودش را انترناسیونالیست می داند.

با همین خصوصیات است که (بابا)، برای اشاعه افکار، ایده ها و مواضع آزادیخواهانه و انقلابی از خلال صفحات خودش، از هرگونه همسویی و همزیمی صمیمانه رهروان و دوستداران همین راه، به گرمی استقبال می نماید.

(بابا) کیست؟

واژه (بابا) در زبان و ادبیات مروج در گستره یک حوزه بزرگ فرهنگی هرچند نامتجانس، چه بسا در همان هیئت ظاهری اش هم، مفهوم و کاربرد عملی مشترک می یابد؛ مقدم بر همه، این اصطلاح بدایتا بمثابة یک اسم توصیفی عام، هویت بیولوژیک فرد و جایگاه مشخص وی را بعنوان پدر و پدر بزرگ، در رأس هرم هیرارشی خانوادگی، تبیین میکند.

رویهمرفته بموازات پیشرفت زندگی اجتماعی است که مقوله (بابا)، کاربرد نوین یافته و اینک در مفهوم رئیس یک قوم و قبیله، موقعیت اجتماعی فردی را باید افاده نماید که، از منظر نگرش انتیکی، صفات شایسته همین مقام را، جمعا در خود متمرکز نموده باشد.

به همین نهج، البته در امتداد مسیرت تکاملی خودش است که (بابا) هم، در یک مفهوم اجتماعی قراردادی، بحق و یا ناحق بعنوان رهبری یک جماعت ملی، هویت تاریخی می یابد. وانگهی اینجا و آنجا، (بابا) های قلابی هم بظهور می رسند که علت وجودی شان را اما، نه دلالت های درونی بیولوژیکی، انتیکی و قرارداد اجتماعی، که منطق معوج و ساختگی یک دیپلوماسی مزورانه و فرصت طلب، از همان نمونه (بابای) "کرزی" ها و حواریون، تمثیل می نماید!!!

ناگفته پیداست که (بابای) ما، به هیچ یکی از همین کتگوری های ارائه شده تا اینجا، تعلق نمی گیرد؛ (بابای) ما، از یک سنخ و برش دیگرست، یعنی (بابای) اندیشه و معرفت؛ (بابای) آرمان های والا؛ (بابای) درد و رنج انسان ستمدیده و زحمتکش؛ و در یک کلام (بابای) ما - شعله جاودان - سمبول افتخار نسلی از رهروان پیدا و گمنام یک رستاخیز خروشان مردمی میباشد!

آری، (بابای) ما، آموزگاری از تبار انسان بود که، اندیشه پرورش انسان نو، فرهنگ نو و ایده آل نو، بر پهنای قلمرو فکر و عمل وی، همچون مشعلی تابان و پرفروغ، چه بسا تا آندمی که قلب تپنده وی، در اواسط دهه زندگانی پربارش از حرکت باز ماند، همواره و بلا انقطاع می درخشید!

او در دبستان؛ در کوچه و خیابان؛ در حلقه های مخفی و علنی جوانان؛ در محله های کار و تلاش انسان زحمتکش و ... خلاصه در همه جای هرات باستان، آموزگار مهربان، همشهری دوست داشتی، رفیق شفیق، همزیم با وفا، و سرانجام (بابای) بامسمی برای همگان بود! پس بر یک چنین هستی اجتماعی است که (بابای) ما، بمثابة یک شعور اجتماعی، تجسم مادی می یابد.

پاگیری یک جنبش فراگیر توده ای رادیکال و نوین، که نقطه عطفش " سوم عقرب " گردید، در هرات برای همیشه با نام (بابا) عجین میباشد؛ چون در پرتو اندیشه و عمل، و به سیاق دیگر، در مکتب هستی ساز و انسان آفرین (بابا) بود، که طلایه داران رزمنده این جنبش در هرات، آموزش دیده و پرورش یافتند.

با قدرانی از (بابا) و به یاد و افتخار وی است، که کسانی از جرگه شاگردان ثابت قدم و با وفای او، " سایت " خودشان را (بابا) نامگذاری می نمایند!

باری، (سایت بابا) تداعی کننده یاد، ادامه دهنده راه، زبان رزم، و ندای وجدان (بابای ما) و همه شهدای یک رستاخیز نوین و جاودان میباشد.

کارکنان (سایت بابا)

هرچه از دوست رسد نیکوست!!!

مه صرف یک کمی با شما درد دل کنم، ای کدام گله و شکایت نبود ... مه به تنهایی هم از عهده ای کار میبرایم! با همدردی از مرد پرسیدم : بیادر حالی چی میکنی ؟ چقه کارت مانده ؟

مرد در حالی که خسته و افسرده بنظر میرسید گفت: " یکی دو سات خو میکنم باز همی که حالم کمی به جای آمد ، باید دو سه متن باقی مانده ره تایپ کنم، فردا صبح وقت باید به چاپ خانه برم، باز به پسته خانه و باز باید نشریه دوستایی ره که ده اینجه استن تقسیم کنم ،باز باید به چند تیلیفون جواب بتم ، ، اگه وقت یافتم کدام جای یک لقمه نان خورده و باز وقت کار میشه ، امشب پس از کار باید ده یک نشست اشتراک کنم ، و بعد از آن و بعد از آن و باز

از خانه مرد بیرون آمده و در حالی که احساسات انسان دوستی، وطنپرستی، و افغان دوستی، ام به شدت تحریک شده بود، تصمیم گرفتم تا ده دفاع از مرد بیچاره ، کاری ره انجام بتم و همی حالی رفته و ده کمپیوتر یک دفاعیه جانانه ده مورد ای مخلوق بیچاره خدا نشسته کنم، و به ای دوستان و خوانندگان بی غم باش قطب نما بگویم که او بیادر ها از برای خدا، ای شما چی میکنین ؟ به حال همی الف انیس بیچاره رحم کنین ! سر تانه ده گریبان تان کنین، مه خو هر چیزی که از توانم پوره بود کدم و وجیبه افغانی و انسانی خوده انجام دادم !!، حالی نوبت شماست که خوده شور بتین ، تصادف که هیچ دیسکیت سفید ده خانه نداشتم، باز با خود فکر کردم که اگه نی خو ای بیادر بیازو نوشته کل مردمه خودش تایپ میکنه

" تایپ که از سر پرید چه یک صفحه چه صد صفحه !!!"، دگه مه چرا خط خوده ده کمپیوتر نشسته کنم، ده فرهنگ اصیل افغانی ما چه خوب گفته اند که : " خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت باش!!!" همو بود که قلمه ورداشته و مام همرنگ جماعت شده ، به نوشتن پرداختم.

صبح طرف های هفت ، هفت ونیم دروازه خانه دوست ناشناس دیشب خوده تک تک زدم، مرد با چهره رنگ پریده و خسته در را باز کرده و با تعجب از دیدن من به احوالپرسی پرداخت. بدون معطلی به اصل مطلب پرداختم: بیادر مه زیاد وقت تانه نمیگیرم مه آدمم که یک چیزی ره بر تان بتم ، مه یک نوشته بر نشریه شما دارم، امکان داره که چاپش کنین؟ مرد جواب داد، بلی حتماً .. موضوعش چیس؟ باز گفتم : موضوعش مهم نیس مگم قول بتین که نوشته مره بدون تغییر و کم و کاست، همین طور که اس چاپ کنین، درست اس؟ مرد با کمی حیرت گفت : بلی درست اس ، هر طور شما میخواین.....

نامه را به مرد داده و از او سوال کردم: بیادر، اگه درست شنیده باشم خودت دیشو گفتی که امروز باید به پسته خانه هم بروی ، همینطور بودنی؟ مرد با لبخند گفت : بلی مه باید بعضی نامه ها و شماره های قطب نما ره به پسته خانه ببرم، چرا سوال کدین ؟ ... با عجله گفتم اطو کدام گپ خاص نبود، ایطور اس که مه میخواستم از خودت خواهش کنم که اگه گذرت طرف پسته خانه شد، و خودت خو بیازو هم امروز همو طرف ها میری، از خیرت کده اینمی بسته پستی مره هم ده پسته خانه تحویل بئی. مه دور از جاننت یک کمی پای دردی دارم، زیاد پیاده روی کده نمیتانم

مرد در حالی که لبخند میزد ، دوستانه جواب داد: به سر چشم ، ای هیچ زحمت نیس، به مرد گفتم به زحمت میسازمت بادار ببخش مرد با مهربانی ادامه داد نی خواهش میکنم مه خو امروز بیازو به پسته خانه رفتنی بودم... بتین بسته پستی تانه از مرد تشکر کرده و ضمن خداحافظی درحالی که احساسات افغانی ام مثل دیگ سمنک به جوش آمده بود صمیمانه با دست به شانه مرد زده و گفتم

بیادر ده ای ملک مسافرت، ده ای مهاجرت ، افغان که به درد افغان نخوره، دگه کی به درد افغان بخوره ؟!!!



۱۰ توصیه برای غلبه بر بدبینی تان

۱. به هر پیمانه که شما بیشتر باشکست تان در یک مورد حساب کنید، به همان اندازه احتمال ناکامی تان بنابر افکار منفی یا مخربی که در زمینه دارید، زیادتر خواهد بود. بنابراین باید همیشه به قدرت و موثربیت افکار (انتظارات) مثبت و خوشبینانه آگاه باشید. امید و خوشبینی موفقیت را بسوی خود میکشانند.
۲. کوشش کنید حتی در هنگام وقوع حوادث و پیش آمد های ناگوار نیز نکته مثبتی را بیابید. شما به این طریق چانس اندکی را که در موفق شدن عملی دارید، بیشتر میسازید، زیرا خوشبینانه تر و فعالانه تر (باتحرک بیشتر) با موضوع برخورد مینمایید.
۳. کوشش کنید تا شکست های تانرا واقعاً باخونسردی بپذیرید. کسی که در چنین حالاتی خونسردمیمانده، میتواند بریک تجربه تلخ و منفی و بدبینی حاصله از آن به آسانی غلبه نماید.
۴. درباره مشکلات تان ساعات متمادی، شدیداً فکر و دلخوری نکنید. در تصورات و خیالات تان همواره شکست تان را در کاری، در نظر مجسم نساخته و خود را فوراً در برابر نتیجه منفی عملی قرار ندهید، برعکس نیروی تان را بروی این نکته منسجم سازید تا موفقانه عمل نمایید.
۵. کوشش کنید تا در هرگونه شرایطی ابتدا به این نکته پی ببرید که چه طرز برخوردی، نتایج و اثرات مثبتی را برای شما به بار میآورد، و پس از آن وقتی به زودی موفقیت های کوچکی رخ دهند، این موضوع خوشبینی شما را تقویت خواهد کرد.
۶. اجازه ندهید تا به نوعی بدبینی متمایل و آزاردهنده منصرف شوید. شما نباید بخاطر اجتناب از شکست هایی احتمالی دست از هر نوع تلاش کشیده و بدبینی را هدف خود قرار دهید. این نوع بدبینی ناشی از این آرزوست تا خود را به موقع از برخورد با نوسیدی ها و شکست های ممکنه حفظ نماییم. این نکته ضعیفست که حتماً باید در مقابل آن بجنگید.
۷. هنگام مواجه شدن با یک تلاش ناکام در حل یک مشکل، فوراً شماره (لیست) اشتباهات تانرا در برابر تان قرار نداده بلکه بیشتر به لیست موفقیت ها و راه های حل درست تان توجه نمایید. اشتباهات (تفکر زیاد در مورد اشتباهات) شجاعت شما را سلب نموده و باعث تضعیف خوشبینی شما در حل مشکلات آینده میشود. هرگاه شما از جمله ۱۰ سوال، به سوال جواب درست و به سوال دیگر آن جواب غلط داده باشید، در اینصورت شما جواب درست دارید، نه اشتباه.
۸. کوشش کنید تا در اوقات فراغت بیشتر با انسانهای خوشبین در تماس شده و طرز رفتار آنان را مورد بررسی قرار دهید. از طریق ملاحظه و بررسی دیگران شما میتوانید نظریات و عقاید خوشبینانه را بیاموزید، بر علاوه خوشبینی دیگران بطور ناآگاهانه به شما نیز سرایت نموده و بالا تان اثر مینماید.
۹. در مورد این نکته باربار فکر نموده و بخود واضح سازید که: بدبینی از بدو تولد خصوصیت ذاتی ما نیست و مانند بسیاری از طرز العمل ها و برخوردهای انسانی، میتوان آنرا تغییر داده و در یک مسیر فکری جدید، یعنی خوشبینی هدایت کرد.
۱۰. هرگاه شما با افکار خوشبینانه تان، در موردی موفقیتی بدست آورید، به این نکته فکر نموده و بخود واضح سازید که عامل حقیقی این موفقیت نیز، خوشبینی تان بوده است.

Autor : Peter Lauster

Buch : Persönlichkeit

برگردان از آلمانی به فارسی : س. بامدادان

آ تست : آیا از اعتماد بنفس کافی برخوردار بوده و بخود اطمینان دارید؟

لطفاً 32 جمله زیر را تا آخر با دقت بخوانید. شما باید هر بار در برابر هر جمله در جدول درجه بندی شده زیرین نشانی نمایید که تا چه حد در مورد یک مشکل فکر میکنید. در هر جمله عدد مطابق جواب تانرا که در حین زمان نشاندهنده اینست که مشکل ذکر شده تا چه پیمانه شما را مصروف میسازد، نشانی کنید.

کوشش کنید تا فوراً و بدون تفکر زیاد جواب دهید و اجازه دهید در هنگام جواب دادن تا حد ممکن توسط احساس تان هدایت شوید. در هنگام جواب دادن با خود صادق باشید.

نمونه زیر بشما نشان میدهد که چگونه جواب تان را بروی جدول درجه بندی شده، نشانی نمایید:

مثال : من انسان بسیار فعال و اهل عمل نیستم.

این جمله مرا مصروف میسازد:	هرگز	به ندرت	بعضاً	بارها	اکثر اوقات
	0	1	2	3	4

اگر شما در این باره که " انسان فعال و عملی نیستید"، بعضاً فکر میکنید، در اینصورت باید عدد 2 را که در زیر کلمه "بعضاً" نوشته شده است نشانی کنید.

آزمایش :

این جمله مرا مصروف میسازد:	هرگز	به ندرت	بعضاً	بارها	اکثر اوقات
	0	1	2	3	4

1. من آرزو دارم که اطرافیانم به من بیشتر قوت قلب و شجاعت ببخشند.
2. من احساس میکنم که در وظیفه ام از لیاقت و اهلیت لازم برخوردار نیستم.
3. وقتی به آینده ام فکر میکنم ، پریشان و ناراحت شده و یک احساس بدداشته میباشم.
4. من از محبوبیت زیادی برخوردار نیستم و کسان زیادی مرا جالب نمیابند.
5. من نسبت به دیگران دارای قوه عمل کمتر بوده و نمیتوانم قدم اول را بردارم.
6. من در این مورد فکر میکنم که آیا تمام افکار من نورمال استند.
7. من از این میترسم که در جایی خود را مسخره نموده و باعث رسوایی و شرمنده گی خود شوم.
8. دیگران زیباتر و بهتر از من به نظر میرسند.
9. من از اینکه در مقابل آدم های بیگانه صحبت یا سخنرانی نمایم، ترس دارم.
10. اکثر کارهایی که من به دست میگیرم و یا به آن دست میزنم، برهم خورده و به شکست مواجه میشوند.
11. من با میل زیاد آرزو دارم بدانم، که انسان چگونه با دیگران سر صحبت را باز نموده و یک گفتگوی خوب و دلچسپ را پیش میبرد.
12. من با کمال میل میخواهم تا اعتماد بنفس بیشتر داشته باشم.
13. من در این باره فکر میکنم که چگونه نزد اطرافیانم احترام، علاقه و قدردانی بیشتر بدست بیاورم.
14. من بیش از حد فروتن و شکسته نفس استم.
15. من خودخواه و خودپرست استم.
16. اکثر انسانها مرا به درستی نسنجیده و درمورد من قضاوت درست نمیکند.
17. من کسی را ندارم که با او راجع به چیزهای شخصی و خصوصی صحبت کنم.
18. دیگران از من توقع بیحد زیاد دارند.
19. آنچه من انجام میدهم بسیار کم مورد توجه و علاقمندی دیگران قرار میگیرد.
20. من بسیار به آسانی دست و پاچه و حیران میشوم. (احساس خجالت)
21. من این احساس را دارم که اکثریت انسانها مرا درک نمیکنند.
22. من خود را در دوروبرم (در محیطی که قرار دارم یا جمعی که در میان شان قرار دارم) مطمئن و راحت حس نمیکنم.
23. من اکثراً بدون علت غم و غصه میخورم.
24. وقتی من به جایی داخل میشوم که مملو از آدم های زیاد باشد، احساس ناراحتی و بی میلی میکنم.
25. من این احساس را دارم که دیگران در پشت سر راجع به من حرف میزنند.
26. من آنقدرها از خود، راضی نبوده و خود را طوری که استم، راحت و خوب حس نمیکنم.
27. من فکر میکنم که برای دیگران انجام دادن تقریباً همه چیز آسانتر است تا برای من.
28. من میترسم که مبادا اتفاق ناگوار یا حادثه بدی برآیم رخ بدهد.
29. من در این باره فکر میکنم که اطرافیانم با من چگونه رفتار میکنند.
30. من باکمال میل آرزو دارم اگر معاشرتی تر و اجتماعی تر میبود.
31. در بحث ها و گفتگو ها من صرف در صورتی چیزی میگویم که از درستی و صحت گفته ام متیقن باشم.
32. من در این مورد فکر میکنم که آیا انتظارات و توقعات دیگران (یا اجتماع) را برآورده ساخته میتوانم.

بررسی تست:

برای اینکه مجموعه نمرات تانرا حساب کنید، لطفاً تمام اعدادی را که به حیث جواب در برابر هر جمله نشانی نموده اید، باهم جمع نمایید.

در جدول ارزیابی زیرین مجموعه نمرات تانرا مطابق گروپ (سن و سال) تان پیدا نموده و مشاهده کنید که تا چه اندازه اعتماد بنفس در شما وجود دارد.

درجه اطمینان بخود	بالاتر از 30 سال مجموعه نمرات	22 - 30 سال مجموعه نمرات	17 - 21 سال مجموعه نمرات	14 - 16 سال مجموعه نمرات
بسیار قوی	15 - 0	12 - 0	20 - 0	8 - 0
قوی	16 - 29	25 - 13	36 - 21	17 - 9
متوسط بامیلان به طرف قوی	46 - 30	40 - 26	44 - 37	33 - 18
متوسط بامیلان به طرف ضعیف	66 - 47	59 - 41	69 - 45	54 - 34
ضعیف تر	128 - 67	128 - 60	128 - 70	128 - 55

نتیجه تست :

بسیار قوی : شما با اعتماد بنفس هیچگونه مشکلی ندارید. این موضوع که آیا شما بالای اطرافیان تان یک تاثیر خوب بجا میگذارید یا خیر، به ندرت شما را مشغول میسازد.

شما هیچگونه احساس خود کم بینی نداشته و هیچگاه به خود و قابلیت های تان شک نمیکنید .

قوی : در مقایسه با گروپ سن و سال تان شما از یک اعتماد بنفس خوب برخوردارید. شما به ندرت راجع به این نکته فکر میکنید که بالای دیگران چگونه تاثیری از خود بجا میگذارید. شما از احساس حقارت و شک به خود، بسیار کم رنج میبرید.

متوسط با میلان بطرف قوی : شما دارای یک اعتماد بنفس (اطمینان به خود) نورمال هستید که در حد متوسط قرار دارد. در چوکات همین حد متوسط، اطمینان بنفس شما در جهت قوی میلان داشته و بطور قویتر ظاهر میشود.

متوسط با میلان بطرف ضعیف : شما از یک احساس اعتماد بنفس نورمال برخوردارید که در حد وسط قرار دارد.

در چوکات این حد متوسط، اعتماد بنفس در شما در جهت ضعیف میلان داشته و بیشتر به شکل ضعیفتر بروز میکند.

شما به شک در برابر خود آغاز نموده، در این باره فکر میکنید که چه تاثیری بالای دیگران از خود بجا میگذارید و خود را با احساس خود کم بینی تان مصروف میسازید.

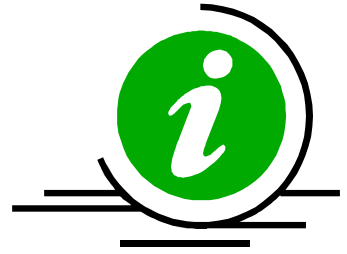
ضعیفتر : اعتماد بنفس برای شما واقعاً یک پرابلم جدیست.

شما اکثر اوقات مصروف این فکر هستید که چه تاثیری از خود بالای دیگران بجا میگذارید (یا دیگران در مورد شما چه فکر میکنند). شما باکمال میل آرزو دارید تا اطمینان بیشتر بخود داشته و با اعتماد بنفس بیشتر، راحت تر و روحاً آزادتر، با مشکلات زندگی برخورد نمایید.

Autor : Peter Lauster

Buch : Persönlichkeit

برگردان از آلمانی به فارسی : س. بامدادان



آیا میدانید که ...

آخرین دولت در افغانستان که حدود سیاست مملکت را با حدود طبیعی منطبق ساخت دولت ابدالی در قرن هژده هم بود.

ولی در قرن نهم با انحطاط دولت ابدالی، واستقرار دولت محمد زائی، حدود کشور افغانستان از هر طرف، مخصوصاً از جبهه شرق و جنوب، قیچی شده رفت، تا شکل کنونی اختیار نمود و از سواحل بحر ورود سند عقب زده شده، محاط به خشکه گردید.

بدین ترتیب در دوره **شاه محمود ابدالی** :

۱. ولایت **خراسان** در شمال مغرب افغانستان در سال 1803 بدست حکومت قاجاری ایران افتاد.

۲. **قلعه اتک** در کناره سند در سال 1812 به حکومت سک پنجاب گذاشته شد.

۳. ولایت **ملتان** در سال 1818 بدست حکومت سک افتاد.

در دوره **محمد زائی** :

۴. ولایت **کشمیر** در سال 1819 به دولت پنجاب ملحق شد.

۵. ولایت **دیره غازی خان** در 1821 به پنجاب گذاشته شد.

۶. ولایت **دیره اسمعیل خان** در 1821 بدست سک افتاد.

۷. ولایت **پشاور** را در سال 1823 سک اشغال نمود.

۸. ولایت **سند** را در سال 1843 دولت انگلیس گرفت.

۹. ولایت **بلوچستان** را در سالهای 1854 – 1876 حکومت انگلیس تصرف نمود.

۱۰. ولایت **مرو** را در سال 1884 دولت روسی زاری گرفت.

۱۱. **علاقه های شال، فوشنج تا کوژک، کورم ولندی کوتل** در سال 1878 طبق **معاهد گندمک** از طرف امیر محمد یعقوب خان به حکومت انگلیس داده شد.

۱۲. ولایات **سوات، باجور، چترال**، و **علاقه های ارنوی، وزیر، داورچاگی**، و **چمن** در سال 1893 طبق **معاهده دیورند** از طرف امیر عبدالرحمن خان به انگلیس ها داده شد.

۱۳. **علاقه پنجه** در سال 1885 بدست دولت روسیه زاری افتاد.

۱۴. ولایت **سیستان** (قسماً) در سال 1872 از طرف هیئت حکم انگلیسی به ایران گذاشته شد.

ماخذ : افغانستان در مسیر تاریخ
تألیف : میر غلام محمد غبار

ن. فردا

چکیده ها ...

بیشتر از خود تقاضا کن ، کمتر از دیگران انتظار داشته باش.

Konfuzius

بجای اینکه به تاریکی دشنام بدهی، بهتر است تا چراغی را روشن کنی (ضرب المثل چینیایی)
وقتی انسان به زندگی "بلی" میگوید، ولی زندگی خود، به انسان "نه" میگوید، باید در برابر این "نه" هم "بلی" گفت.

Christian Morgenstern

کسی که میخواهد انسانهای دیگر را بدست آورد، باید قلب خود را به گرو بگذارد.

Adolph Kolping

یک انسان تا زمانی خردمند باقی میماند، که در جستجوی خرد است. وقتی میپندارد که خرد حقیقی را یافته است، در آنصورت به یک ابله مبدل میشود. (تلموت)

کتاب: (مجموعه) Lebens Weisheiten

برگردان از آلمانی: س. بامدادان

صدای سرمد

خروش عشق

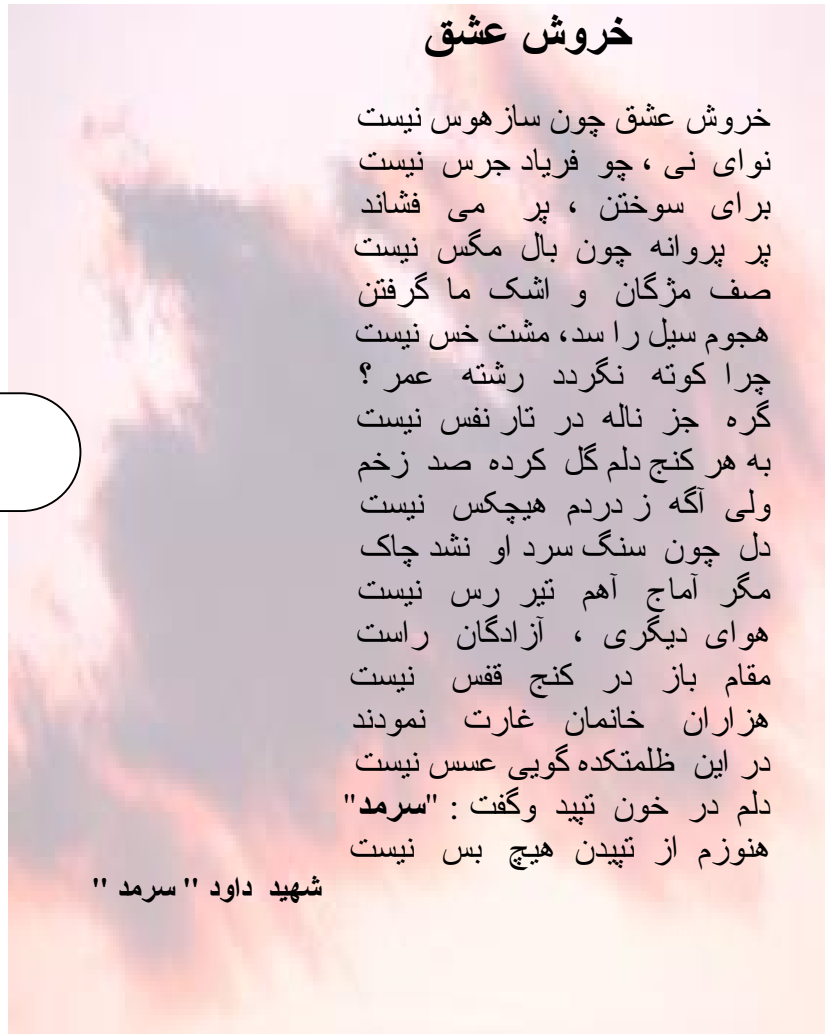
خروش عشق چون ساز هوس نیست
 نوای نی ، چو فریاد جرس نیست
 برای سوختن ، پر می فشاند
 پر پروانه چون بال مگس نیست
 صف مژگان و اشک ما گرفتن
 هجوم سیل را سد، مشت خس نیست
 چرا کوتاه نگردد رشته عمر؟
 گره جز ناله در تار نفس نیست
 به هر کنج دلم گل کرده صد زخم
 ولی آگه ز دردم هیچکس نیست
 دل چون سنگ سرد او نشد چاک
 مگر آماج آهم تیر رس نیست
 هوای دیگری ، آزادگان راست
 مقام باز در کنج قفس نیست
 هزاران خانمان غارت نمودند
 در این ظلمتکده گویی عسس نیست
 دلم در خون تپید وگفت : "سرمد"
 هنوزم از تپیدن هیچ بس نیست

شهید داود " سرمد "

جزو مد ...

قربان شود هر چند بهر لحظه ، صد ما
 زانو نزند تا دم مردن احد ما
 خاکستر ما نیز پراکنده کند دهر
 بیهوده مگیرید سراغ لحد ما
 هر جا برسد ذره خاکستر ما نیز
 پیدا شود هر لحظه، زهر ذره ، صدما
 هر چند شکستیم امید ظفری هست
 بحریم که پیوسته بود جزو مد ما
 در خلوت ما دردپرستان همه جمع اند
 بر سینه بیداغ خورد دست رد ما
 چون سرواگر ریشه ما در دل خاک است
 از هیبت توفان نکند خواب قد ما
 میخواره و رندیم ، همه دشمن تزویر
 بگذار که بی پرده شود نیک و بد ما
 " ما گلخنیان سنبل و نسرين نشناسیم
 آتش بود آتش ، گل روی سبد ما "
 چون لاله ز خوناب دل خویش بنوشیم
 گر ابر ز رحمت بنماید مدد ما
 ما تیر به صید دد و دونان بگرفتیم
 "سرمد" نرسد جز به بدان هیچ بد ما

شهید داود " سرمد "



رحیمه توخی (۴ مارچ ۲۰۰۷)

آغاز بهار ...

آمد بهار، چمن رنگی دیگر گرفته است
 این چلچله ها عشق گل از سر گرفته است
 پروانه زنده شد زبوی گل در چمن
 دشت و دمن رونقی دیگر گرفته است
 هر صبح و دم بگوش رسد نغمه ای هزار
 باغ و چمن بوی معطر گرفته است
 شمیم گل ز هر طرف آید بامشام
 بلبل غنچه غنچه گل، در بر گرفته است
 پروانه بال زنان نشیند بروی گل
 زنبور ز گل، بوسه ای شکر گرفته است
 عطر و گل و نشاطی بهار، خرمی هزار
 اشجار ز گل، تاجی بر سر گرفته است
 هنگام عشرت است، گل و سبزه در چمن
 ساقی بدست، باد و ساغر گرفته است
 آغاز بهار بر دلم اندیشه ای وطن
 در آتش اشغال، وطنم در گرفته است

{ { { { { { { { { { { {

رتبیل (دهلی جدید - اول جنوری ۱۹۹۵)

بذر شهاب

هوشمندی از سنگر ، نعره کشید :
« هوش دارید ای عزیزان

نه چنین است نه چنان
این جادوگران دورانند
که با مار و طومار و جمجمه ی انسان
در "دخمه" جغدان شوم (۵)
و در زیر "خرگاه" عنکبوت مصدوم (۶)
بر چله نشسته اند
تا طلسم انقیاد جهان
و امتداد عصر عروج "غولان" ... "پخته گردد" (۷)
ور نگرند ،
باری دگر ، در پی اورادی دگر شوند
کنون در سرزمین ما شب تارست
"هفت آتشکده" اش را روشنایی در کارست
تدبیری باید ... »

نو باوه ای چون رعد غرید :
« اگر اختران رخشنده مشرق
در قندیل سحر آمیز شعبده بازان مغرب
مسحورند
و گر سیاره های گریزنده ، فاقد نورند
ستاره های تابنده ، چرا مهجورند ؟ »

خروشید زنی پای در زنجیر :
« هان ! ای فرزندان بومسلم و بابک
اگر کاغذین فانوس های بنام آفتاب
که از برق اسلحه "دزدان دریایی"
نور شان خیره شده
واز هیبت سور و شپیور اسرافیل
و هم بر تن شان چیره شده
چه باک
آتش زنی بر هر خس و خاشاک !
دشت سبز سینه های ستبر تان ،
تابناک
به هر شیار خونین اش
بذر شهاب ، باید کاشت
تا دانه دانه مهر
و خوشه خوشه خور برداشت » .

ابر نازا ، به پهنای سپهر
کاکل سیاهش را افشاند
بادی تشنه ، زوزه کشید
فرو آمد و زخم ناسور زمین را لیسید .
خاک بر بیثبه و تل بارید
استوانه گرباد
به سان برج دوار ، چرخید
و ، با پرماش اعماق "شهر مخروبه" را شکافت

فریادی برخاست :
« ای مردم !
بنگرید ، بنگرید که چسان
ویرانه های مان
فتادست در چنبر توفان
حکم کردگار است این !
یا که ، عصیان دوزخیان
زمین زیبای ما افسون شده
از مدار خورشید بیرون شده
راهش بگریید ، بازش بدارید
که می شتابد بسوی نبود »

آوازی آمد بگوش :
« کدامین ازدهای "هفت" سر خشمگین (۱)
از روی نفرت و کین
می روید با پال مردارش
"آذر برزین" را ؛ (۲)
کدامین بابوی بی لگام دهن چرکین
که دارد بر کمرگاهش
"هشت" منبر به جای زین (۳)
می کوبد با سم خونبارش
آموت شاهین را ؛
کدامین "نوظهور" هیولای هول و هراس (۴)
جسته از مغاک آتشی زمین
که تنوره می کشد اینچنین ... »

- (۱) هفت باند اسلامی غارتگر ، آتمکش و خابن به وطن، که توسط (CIA) و (ISI) در پاکستان بسته بندی گردید. (از جمله باند های مذکور ، (KGB) با تاسیس "شورای نظار" در راس باند جمعیت اسلامی آنرا از درون تسخیر و در خدمت سیاست استعماری خود قرار داد .)
- (۲) "برزین" ("آذر برزین") ، نام یکی از هفت آتشکده مشهور زرتشتیان در بلخ باستان بوده است.
- (۳) هشت گروهک رهن ، جنایتکار و وطنفروش ساخت جمهوری اسلامی ایران که بعداً به "وحدت" رسیدند. و با نفوذ خاد (خادبخش کشتنمد، آن "حزب" به دو بخش تقسیم گردید. بعداً بنا بر دستور (KGB) جناب صدر اعظم : «سلطانعلی کشتنمد زمانیکه بعد از دوره دوم حکومت بر طرف گردید، از حزب و دفتر سیاسی آن استعفا داده شرمسارانه گفت : "به حزب وحدت تعلق فکری دارد و برای تحکیم آن سعی نموده و ائتلاف شمال را بر حق میدانم. «(نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان" اثر عبدالقدوس غوربندی عضو کمیته مرکزی حزب مذکور - صفحه ۱۱۶)
- (۴) "نوظهور" : طالبان ضد تمدن ، سازمان یافته توسط (CIA) و (ISI) که عساکر پاکستان و تروریستان عرب نیز شامل آن بوده و در اوایل، بخصوص در ساختمان بدنه نظامی آنها بخشی از خلقی ها نقش سازنده داشتند.
- (۵) "دخمه" (تالار سازمان "ملل متحد") .
- (۶) "خرگاه" : (عمارت پنتاگون) .
- (۷) "غول پاکلین" (اشاره ایست از "و. ا. ل." به امپریالیزم) .

به استقبال ورود گوهر گم شده

سر باز بر آوردی از سینه صد توفان
دیوان بخون تشنه شد سوی چمن تازان
شد چهره تو غایب از دیده مشتاقان
بلبل ز فغان لب بست شد مسکن او زندان
بشکستی بتان را دل شد سخره یخ لرزان
شد عاشق و جان بازت درمقدم تو رقصان

ای اختر رخشنده ای شعله جاویدان
چون ابر بلا جوشید از ظلمت و تاریکی
از دود و فنا و مرگ از ظلمت و تاریکی
بشکست قد شمشاد شد غنچه گل پرپر
ای اختر رخشنده چون باز درخشیدی
تا چهره تو شد تابان شد چشم عدو گریان

ای اختر رخشنده ای شعله جاویدان
سر باز بر آوردی از سینه صد توفان

کرده است شرار مرگ خانه بدل دیوان
از کثرت تب گوید هر شام و سحر هذیان
تابید چو نور تو بر دیده خفاشان
افگندی نقاب آخر از چهر تبه کاران
بر زخم دل عشاق مرحم شدی و درمان
بنگر که پس از عمری شد صبح شب هجران
بلبل به نوا آمد شد غنچه گل خندان

از پرتو نور تو ای شعله جاویدان
با دیده خون افشان باناله و صد افغان
و امانده ز پرواز و گم کرده ره دخمه
ای اختر رخشنده ای شعله سوزنده
ای شعله سوزنده ای خنجر رزمنده
شد خیمه شب آخر با تیغ شفق پاره
از فیض قدم تو در گلشن و باغستان

ای اختر رخشنده ای شعله جاویدان
سر باز بر آوردی از سینه صد توفان

یا مرگ یا پیروزی مانویستان کانادا
حافظ هزاره 29.12.2005

پاسخ برخی از خوانندگان به انگک و بنگک:

بس که از هجر "سیا" و جورج بوش نالیده است
در جهاد امریکایی "دولت دین" باخته است
زانکه برهان بی سر و ته درشورا نالیده است
بسکه در فکر و خیالش با حوران آرمیده است

"گلبدین" از خستگی در زیر پل خوابیده است
.....
.....
.....

{با عرض معذرت از کلیه شاعران محترمی که
از اشعارشان استفاده نموده ایم}



شوخی با شعر شاعران!!

للو های هفتگانه !!!

آلوی "مزاری"
 حاکم "دشت برچی"
 "برار" تو "خلیلی"
 همکار تو "اکبری"
 مزاری کلان شوه
 جاسوس "ایران" شوه
 ده چور و غارت خود
 چنگیز دوران شوه
 مزاری هلاک شوه
 "خلیلی" چالاک شوه
 "اکبری" ره تیغ زده
 ده فرقکش میخ زده
 مالک املاک شوه

آلوی لولو
 آلوی "نبی" لولو
 نبی ده تکرری لولو
 نبی جان کلان شوه
 ده کوه سرگردان شوه
 از راه چور و دزدی
 آخر "قوماندان" شوه
 نبی گک عقده داره
 اندام ریزه داره
 ده گردن سیاهش
 دول (دهل) دوسره داره

آلوی لولو
 آلوی "گلو" لولو
 "گلو" ی بدخو لولو
 "حکمتیار" کلان شوه (شود)
 بیادر (برادر) شیطان شوه
 از پاکستان تا ایران
 خاین دوران شوه
 چشمه ره (چشم ها را) سرمه کنه
 زنگ ها ره (را) بسته کنه
 عاطل و باطل شوه
 ده "مافیا" شامل شوه
 کونکار ها ره باد کنه
 "مافیا" ره شاد کنه

آلوی لولو
 آلوی "سیاف" لولو
 ده زیرک لیاف (لحاف) لولو
 وقت خواب ناز تست
 کل پغمان گاز تست
 وقتی که رهبر شوه
 بی کله و خر شوه
 "کابل را افتو (آفتاب) بته"
 هفت روز و هفت شو (شب) بته
 وقتی که کلان شوه
 دلال "شیخان" شوه
 ده بازار "وهابی"
 "تاجر زنان" شوه

آلوی "محسن" لولو
 محسن کم سن لولو
 "محسنی" کلان میشه
 "امام" زمان میشه
 "صیغه" کنه هفته وار
 شوی (شوهر) دخترای جوان میشه
 محسن نشانی داره
 خال ده پیشانی داره
 حکمت "آیت اله"
 چاپ روحانی داره

آلوی لولو
 آلوی "یونس" لولو
 "یونس" خالص لولو
 یونس جان کلان میشه
 دغل و پالوان (پهلوان) میشه
 وقتی که جهاد کنه
 بروت هاره قات کنه
 ریشکه (ریشک را) حنا کنه
 مردمه تباہ کنه

آلوی لولو
 آلوی "مجو" لولو
 بچه بیو لولو
 ده حرص تخت و چوکی
 مجوی پررو لولو
 "صبغت" جان جوان میشه
 خیلی خوش بیان میشه

آلوی "گیلانی"
 ای "پیرک" عراقی
 گیلانی جهاد کنه
 نکتهای ره قات کنه
 با فابریکه "موتز" اش
 غیغب ها ره باد کنه
 گاهی که حیران شوه
 پت و پریشان شوه

آلوی ازبکی
 "دوستم" بای ره کم نگی (نگیر)
 وقتی که کلان شوه
 والی جوزجان شوه
 "پسر خوانده بیرک خان"
 "جنرال" دوران شوه
 ماشاله سواد داره

ده مدرسه "دیوبندی"
 عالم "زبان" میشه
 هم "انگلیش سی بات کری"
 هم "اردو سی بات کری"
 مجو جان کنه میشه
 روزبه روز لوده میشه

به "غرب" خرمان شوه
 ده غرب "ستی زن" میشه
 نامی چو "تارزن" میشه

تا ۴ صنفه یاد داره
 لشکراش پاچه کشال
 ده کل سمت شمال

آلوی "ربانی"

چه چهره نورانی !!

"پروفیسورہ" خو برده

بوٹکشه (بوٹک اش را) او (آب) برده

ریشک ایشہ گاو خوردہ

وقتی کہ کلان شوه

به کابل روان شوه

بیلہ (بیل را) ده شغنان مانده

"عضو پارلمان" شوه

"برهان" جان نخره داره

ادای تازه داره

ده فن عشوه گری

نازهای زنانه داره

* * * * *



"پرویز" با تفنگ همی گشت گرد شهر
 کز "دیورند" سیرم و خنجانم آرزوست
 گفتم خیال خام مکن، شهر آتش است
 گفتا رهی که جنگ بود اتم آرزوست
 زین کاسه های دال خدایا دلم گرفت
 قند و قروت و پسته و تلخانم آرزوست!!!

(پرویز: مشرف ریس دولت پاکستان)

دو قوماندان زنی دزدیدند

سر تقسیم باهم جنگیدند

آندو بودند چو گرم زدو خورد

"بن لادن" زن شانرا زد و برد!!!

نماز شام "خمینی" رخ به زن کرد
 دلش جولان زدو قی بر چین کرد!!!

* * * *

تو دزدی می کن و در کیسه انداز
 که "طالب" در بیابانش کند باز



تهیه کنندگان: انگک و بنگک

طنز از : م. زرکوب**هر چه از دوست رسد نیکوست !!!**

دوستان گرامی قطب نما، بیادر تان هم مثل همی چهار میلیون دگه، یکی از جمله مهاجرین وطنپرست استم. ایکه ده طول ای سالها در اروپا، ده ای ملک مهاجرت، دور از گل ولوش و خاک و خاکباد کابل، دور از برف و قحطی و قیمتی، دور از بیکاری و بی خانگی، دور از جنگ و بی امنیتی، ده ای آپارتمانهای راحت، ده پهلوی ای مرکز گرمی های گرم، ده ای سرک های پاک و نظیف، ده ای او ونان تیار، سر مه چه میگذره، ای ره خو مامور سوسیال میدانه و مه میچشم !

اگر چه از افغانستان دور استم ولی مه اولاد همو خاک استم و فرض خوده فراموش نکدیم، وقتی گپ نام وکلنور و فرهنگ افغانی ده بین باشه، بیادرتان گریبانه خوده تا تکمه آخر پیراهن خود پاره میکنه، ای مهاجرت کل ما ره یک رقم سیاسی ساخته، هر سنگه که بالا کنی، از زیرش یک سیاسی سبز میشه، باور کنین که ده بحث ها در وقت چای خوردن ده محافل ختم و عروسی، ده مجلس های افغانی، کسی جلو افغانه گرفته نمیتانه، چپ و راسته میکوبم و انتقاد میکنم، مگم ده وقت تظاهرات و جمع آوری اعانه بره افغانستان و ایطور شادی بازی ها، آب خوده خریده و ده کنج خانه خود میشینم. ای کارها قطعاً فایده نداره! به ای مظاهره کردن ها کار ملک جور نمیشه !

به نظر مه عشق به وطن مثل "صدای دهل" از دور خوش است!! زیاد باید طرفش نزدیک نشوی، اگه نی ده غم اش میمانی. مام از همی دورها و جیبیه ملی خوده انجام داده یگان شعار داده، یگان شعر و قصیده کاپی در هجر وطن نوشته کده، یگان بیانیه داده و او خوده پف کده زندگی میکنم. مقصد حق خوده ادا میکنم!

یک مه نی، اکثریت افغانهای مهاجر به همی درد مبتلا استن، مهاجر وطنپرست ما چون ده مقابل خاک و گل وطن حساسیت داره زیاد پیش نرفته و از همینجه خاک وطنه سر مه چشم خود میکنه، آواز خوان ما از همینجه، گلون خوده ده هجر وطن پاره میکنه و بر ثبوت افغانیت خود کالای اوغانی پوشیده و برای اولین و آخرین بار در عمر خود لونگی زده و آهنگ "دا مو ده دادا وطن" برای صدمین بار تکرار خوانده و "استاد اول میر" ره از همو آهنگ پشیمان میکنه، شاعر ما ده درد دوری از وطن اگه یکدفعه قلمه ورداره و به قصیده نوشتن شروع کنه، تا قلمه خشک نکنه ایلا دادنی نیس، سیاسی ره خو پرسان نکوکه اگه یک دفعه سر ریز آمد، خدا پس چپ اش کنه، دولت های اروپایی هم خوب ترک افغانها ره فامیدن، یک دفعه که اعلان میکنن که افغانها ره اخراج میکنیم، باز چونگ کل شانه بند میشه، داد و او بیلای شان به آسمان میبرایه، کلاه و لونگی ده زمین افتاده، قلم ها خشک میشن و به زور ولچک و زولانه، ده طیاره پس روان شان میکنن. ای که ما تمام ای رنجه به ای شهامت، خاموشانه تحمل میکنیم، ای خو از ننگ و غیرت افغانی ماس!! ای خو زور همو کلنور و فرهنگ افغانی ماس!!

گپ کمی دراز شد، مه میخواستم که بر شما اصلاً چیز دگی ره قصه کنم مگم باسیاسی های چارطرف شسته مام یاد گرفتیم که آدم باید راساً سر اصل مطلب نروه، اول باید یک نیم ساعت واری در مورد موضوع حاشیه روی شوه اگه نی بحث مزه نمیده، اگه میخواستین که ده مورد مثلاً نواسه یک نفر گپ بزنین، از بابیه و بابیه کلانش شروع کنین!

قصه از ای قرار بود که همو روز صبح هم از بیکاری طبق معمول دوربین خوده ورداشته و ده برنده برآمده بودم که شاروباز ره یک ایسو و اوسو سیل کنم و خدا را شکر که برآمده بودم اگه نی یک نفر تلف میشد و خونش هم به گردن مه. دوربینه چپ و راست انداخته و در حین تماشا دفعتاً چشمم به پنجر یک اتاق در طرف مقابل سرک افتاد.

چه میدیدم! چند دقیقه اول خو بکلی هک و پیک مانده بودم و به آنچه میدیدم باور نمیتوانستم، ده درون اتاق کسی ده یک فعالیت و تپ و تلاش بود. باخود گفتم نکنه که کدام دزد باشه! ای چی میکنه؟ دوسه قدم پیشتر رفته و درجه دید دوربینه قویتر ساختم. حالی میتوانستم که ده درون اتاقه بخوبی نگاه کنم.

ده داخل اتاق یک مرد جوان که رنگش مثل زعفران زرد و زار شده بود، در حالی که عرق از سرور و بیش جاری بودو از شدت خستگی نمیتوانست به درستی راه بروه، مصروف انجام دادن کاری بود. خیز و جست های مرد بقدری مره کنجکاو ساخته بود که بادقت بیشتر اوره زیر نظر گرفتم. حالی اوره کاملاً بخوبی دیده میتوانستم، اودر برابر کمپیوتر نشسته و مصروف نوشتن چیزی بود و آنچه ره مه اول آرمونیه خیال کده بودم تستاتور کمپیوترش بود. کوت کاغذ و خط ده سر میزش افتاده بود و در حینی که با دست نوشته میکرد، با پایش ده زیر میز مصروف پالیدن چیزی بود، و بادست دگه گوشی تیلیفونه قایم گرفته و با کسی حرف میزد، کتی خود گفتم پناه بر خدا! ای بیچاره خو ده یک جان کندن است.

روز به کندی میگذشت و مام از بیکاری همتو ده برنده سنگر گرفته و چشم از دوربین نمی برداشتم. ساعت 11 شد 12 شد... بجه، 2 بجه، مرد همچنان مصروف کار بود، با خود گفتم ای بیچاره روزه غرقه گرفته، نه نان میخوره، نه استراحت میکنه، ایطور مصروف کار اس که فقط قیامت آمدنیست، عجب آدمی!

بالاخره توبه مه قبول شد و طرف 3 بجه، مرد از پشت میز برخاست و با کمر خمیده و رنگ و روی پریده از اتاق خارج شد. مام خدا ره شکر گفته و میخواستم دوباره از برنده ده اتاق خود داخل شوم که چشمم ده سر سرک به مرد افتاد که از دروازه خانه خارج شده و در حالی که لباس کار گر ها ره خاک و خاکپلوت به تن داشت، بسوی یک گروپ کارگران سرک سازی که مصروف کار های تعمیراتی ده سرک مقابل بودند روان شدو پس از چند لحظه با بیل و کدال و برمه شروع به کار کرد. با خود گفتم عجیب اس ای بیادربعد از ایقه جان کنی و کار مغزی ده خانه حالی ده ای پایین مشغول سرک سازی هم است؟

تا شام هر دفعه که بره سگرت کشیدن ده برنده میبر ادم، تصادف چشم به مرد میافتاد، که مصروف بردن و آوردن قیر و سنگ و خشت بود و از ضعف زیاد با هر تکان برمه خودش درخت بید واری چپ و راست میلرزید و چهره اش زرد تر و خسته تر بنظر میامد. وجدان مه بیخی ناراحت شده بود، با عصبانیت برنده ره ترک کده و با خود گفتم، ای بیادری هم کته همی سرک قرارداد کده ، فقط که ده کل شار اینمی یک تا سرک اس و بس! خلاصه شب شد و مه هم که از دست پهره داری مانده وزله شده بودم به بستر خواب رفتم. تازه چشم هایم ده جای خو گرم آمده بود که روشنی چراغ اتاق مرد از طرف مقابل سرک ده دیوار اتاق مه افتاد. دوباره به فکر زندگی عجیب مرد افتادم و ده همی چرت خو از چشمم پرید. آخر طاقت نتوانسته و باز دوربینه گرفته و ده برنده برآمدم. چه میدیدم؟

باز همو پروگرام صبح چالان بود، با ای فرق که مرد بیچاره دگه از شدت خستگی بروی پاهای خود ایستاده شده نمیتوانست، یکبار به سختی خوده تا پیش کلکین کش کده چشمهای خوده مالیده و چند نفس عمیق کشید و باز طرف میز کمپیوتر رفته به نوشتن شروع کرد، پس از چند دقیقه باز به مالیدن چشم هایش پرداخته و در حالی که رنگش مثل گچ سفید شده بود از گوشه میز قایم گرفته و میخواست که از جایش بلند شوه که تعادل خوده از دست داده و نقش بر زمین شد. مه ده حالی که از وارخطایی دست و پایم میلرزید و یک چپلق ده پایم و پای دگیم لچ، دوربینه ده برنده انداخته و با عجله به طرف منزل مرد به دویدن شروع کدم. ده راه همی باخود گفته میرفتم که خدایا خیر! خدا کنه که ناوقت نرسم! ای آدم خو از یکسو خوده ده کشتن داد از سوی دگه خو مره هم خراب کد، ای نمره "نوت فال" چند بود؟ به پولیس زنگ بز نم یا به داکتر؟ او بابا ده چی غمی ماندم! چی بد کدم که ده ای نیم شو باز ده برنده برآمدم! خداره شکر که دروازه تعمیر و اتاق مرد هردو باز بودو توانستم که بدون مشکل ده اتاق داخل شوم.

ده نور خفیف اتاق مرد بیچاره ره که دور و دراز ده روی زمین افتاده بود، شناختم با عجله بطرف مرد خم شده و به شوردادن بازویش آغاز کردم: بیادری صدایمه میشنوی؟ چی شدیت؟ با دست آهسته چند بار به رویش زدم تا به هوش بیایه، صدا از سنگ برایه و از مرد بیچاره نی. چند قطره آب به سرورویش پاش دادم، بینتیجه! کم بود که مه خودم هم از ترس ده همونجه چپه شوم که مرد آهسته چشم های خوده باز کد، با خوشحالی صدا کدم شکر خدا که بهوش آمدی، نامت چیس گل بیادری، خوب شد که مه به سر وقت ات رسیدم آگه نی کارت تمام بود کجایت درد میکنه؟ تکلیف قلبی داری یا چطور؟ به داکترت زنگ بز نم؟ نامته بگو پالوان ... مرد در حالی که به زحمت نفس میکشید با صدایی که گویی از چاه میبر ادم بریده بریده گفت: "ا... ا... ال... ال... ال... ال...". با خود فکر کردم قواره اش هم خوبه عرب ها نیممانه ای ال.. ال .. دگه چی معنی داره ، باز سوال کدم: بیادری مه نفامیدم باز تکرار کو ، مرد در حالی که عرق چک چک از شقیقه هایش جاری بود به زحمت تکرار کرد: "ا... ا... ال... ال... ال... ال...". با آنکه مه گوش های خوده خوب و چ کده بودم باز از کلمات کنده و بریده مرد چیزی نفامیدم ، به چهار طرف اتاق نظر انداختم تا شاید کدام کارت یا تذکره مرد را یافته و به هویت اش پی ببرم ، ده کنج اتاق بروی میز یک گلدان با "گل های گلاب" پژمرده به نظر میخورد، معلوم بود که بیادری ما وقت آب دادن به گل های خوده هم نداشت ، بروی دسته چوکی یک پیراهن یخن قاق " سرخ" ، افتاده بود، ده دیوار اتاق تابلوی قشنگ یک "اسب" نصب بود، نه کارت هویتی، نه تذکره یی، نه نام و نشانی، خلاصه هیچ اثری از هویت قهرمان ما به نظر نمیرسید، مرد به زحمت بار دیگر تکرار کرد: ال.. ال .. آخر طاقتم طاق شده و گفتم بادری چی میخوایه بگویی: الدی؟ البقره؟ الجزیره؟ العربی؟ القاعده؟ ای ال .. دگه چه معنی داره؟ جان بیادری مه نامته پرسان کدم، نامت چیس؟ مرد در حالی که تمام قوای خوده جمع کده بود برای سومین بار تکرار کد: "مه ال .. ال .. الف .. الف .. الف .. الف .. ان .. ان .. انیس استم" " الف انیس عض .. عض... عضو هیئت تحریر قطب نما ..."

و با گفتن همی دو جمله دوباره از حال رفت . نیم ساعت کامل در کنار بستر مرد به انتظار نشستم تا بالاخره چشم باز کرده و با نگاهی که در آن امتنان و حیرت هردو موج میزد آهسته به سخن آمد: "ای ای شما ده کجا بودین" " شما چطور به سروقت مه رسیدین؟ چه اتفاقی افتاده؟"

بطور خلاصه جریان همو روز صبح را تا بیهوش شدن اش ، برایش قصه کردم و از اینکه به یک افغان خود کمک کرده بودم احساس غرور شدیدی مرا در بر گرفت !! . مرد ده حالی که به آرامی به حرفهایم گوش میداد، مرتباً آهی از دل میکشید. بالاخره قصه را تمام کده و از مرد پرسیدم: حالی نوبت خودت اس، لطف کده خوده معرفی کو، تو کی استی؟ تو چرا یک لحظه قرار و آرام نداری؟ ای تپ و تلاش بخاطر چی؟ جریان چیس؟ ای چی وظیفه اس که هیچ خلاصی نداره؟ مه خو از صبح تا حال ده ای باره چرت زدم و چیزی نفامیدم!

مرد در حالی که دوستانه لبخند میزد گفت: محترم از ای که مه باعث ناراحتی و تشویش شما شدیم معذرت میخوام، آگه قول میتین که گپ پیش خودتان میمانه ، جریان را برای تان قصه میکنم ، مه نمیخوام که کسی از مه آزرده شوه یا به ناراحتی وجدان دچار شوه ، میدانین دوستایم بر مه بسیار مهم و باارزش استن، مه نمیخوام که از مه قهر شون قول میتین که ای گپ بین مه و شما بمانه؟

با عجله گفتم البته ، خاطر جمع باشین ، معلوم دار که گپ پیش مه میمانه ، مه هم افغان استم !! بگوین که موضوع از چی قرار اس؟ قصه کنین!

مرد با صدای شمرده شمرده شروع به صحبت نمود:

مه پیشتر بر تان گفتم که مه الف انیس ، عضو هیئت تحریر نشریه قطب نما استم . مه و دوستانم کوشش میکنیم که نشریه قطب نما در وقت معیین و منظم از چاپ برایه و ای به گفته شما "جانکنی ها" از خاطر همی نشریه اس. " ولی یگان وقت فشار سر آدم زیاد میشه " و مه ام مجبور میشم که ده کارها عجله کنم.

از مرد پرسیدم ، دوستانای تان چی؟ همراي تان کمک نمیکنن؟ مرد با لبخند بیرنگی پاسخ داد: درست اس که "دوستانم هیچکدام نمیگوین که همکاری نمیکنیم ولی آدم باید رفیق و دوست خوده واقعاً هم کمک کنه " نشر قطب نما " یک کار جمعی اس و آدم از کار جمعی لذت هم میبره " اگر دوستانم فعالتر شون ، نه تنها کارها منظم تر و فعال تر پیش میره ، بلکه چاپ نشریه نیز سریع تر صورت

میگیره ، در اول ما حتی نام نشریه ره ارگان مرکزی مانده بودیم ، یعنی ای یگانه نشریه ما نیس بلکه ما میخواستیم به یک جزوه تحقیقاتی منظم در مورد مسایل روز هم بپردازیم ، مه خیال میکنم که دوستانم مره ده ای راه واقعاً کمک میکنن ولی افسوس
 با تعجب پرسیدم بیادر ای هیئت تحریر شما چند نفر استن ؟ ، حتماً کارهای تان تقسیم شده ، یا چطور ؟
 مرد آرام به صحبت ادامه داد " ده اینجه خو ما صرف چند نفر استیم ولی همکاران و دوستان مجله زیاد استن "

باز سوال کردم : وظیفه خودت چیس بیادر ؟

مرد در حالی که چین به پیشانی انداخته و کمی ناراحت بنظر میرسید ادامه داد : " چی بگویم محترم....

مه خودم ده مجله مقاله نوشته میکنم ، نوشته های رسیده ره اصلاح میکنم، نامه های رسیده ره تحویل گرفته و از پست بکس میاورم ، اشعار و نوشته های رسیده ره تایپ میکنم، بعداً نشریه ره بر ای چاپ کنن به چاپ خانه میبرم، بعداً به پسته خانه رفته و هر شماره نشریه ره به آدرس دوستان و همکاران ارسال میکنم، بعداً به منازل دوستانی که در شهر سکونت دارن رفته و برای صرفه جویی ده هزینه پستی، نشریه ره مستقیم به دست شان میتنم، به جلسات و نشست دوستان رفته و برای بهبود نشریه به جمع آوری نظریات ، انتقادات و پیشنهادات میپردازم، به تیلیفون های دوستان جواب میتنم، در تظاهرات، بر ای کمک به بودجه مجله ، به فروش نان و مواد خوراکی میپردازم، و چون خودم هم یک زندگی شخصی دارم و باید پول کرایه خانه و خرچ و خوراک خودم کمایی کنم، چند روز ده هفته هم ده سرک سازی به حیث کارگر تعمیراتی کار میکنم.

مه در حالی که با تاسف به حال مرد بیچاره سرمیچنابندم، گفتم : بیادر خی ای دگه رفیق ها و دوستایب چی میکنن؟

ای کل فشار کار خو سر تو اس؟ عجب قطب نمایی ره ده دست گرفتی که خودت راه ته گم کدی !!!

مرد در حالی که فروتنانه تبسم میکرد گفت: " مه از کار شانه خالی نمیکنم ، مه ای ره به دوستای خود هم گفتیم که بالاخره یک کسی باید ای کاره انجام بته، مه خو هم از اول تاییست نبودم ، ضرورت اس و باید اقدام کرد...."

در جلسات و بحث ها هم بر شان گفتیم که اگر همکاری نمیکنین شرافتمندانه بگویین ، نی "

همی چند ساعت پیش " مه از بس مدت زیاد ده پیش مونیاتور کمپیوتر نشسته بودم، یک دفعه حس کدم که دگه هیچ چیزه دیده نمیتانم، صفحه کمپیوتر بیخی ده نظرم سفید میامد، چشم هایم چند بار مالیدم و باز به کار ادامه دادم، باز همه چیز را سفید میدیدم " ، از جایم بلند شدم که طرف کلکین رفته چند نفس عمیق بکشم، همو بود که تعادل خودم از دست داده و دگه چیزی نفامیدم و به زمین چپه شدم ..."
 به مرد گفتم: ای رقمی که خودت قصه کدی، مالوم اس که از کله ای رفیق ها به خودت هیچ خبری نمیرسه، ده زندگی عادی چطور ؟

یگان کمک کتی ات میکنن یا نی؟

مرد سر تکان داده ویاتاسف ادامه داد: کمکه خو بانین که بعضی دوستا حتی دیده همی زندگی ساده مره هم ندارن، ده وقت رفتن ، قاشق و طعام بخش مره هم ده جیب زده و خانه مره لوف میکنن ...مه زیاد تحمل کدم ولی آخر کاسه صبرم لبریز شد و حالی جیب های هر کدام شانه ده وقت رفتن تلاشی میکنم که کدام چیزی ره زیر نزنن.

دوباره از مرد سوال کردم : و علاقمندان مجله تان چی ؟ مطالبی که بر تان میرسه چطور اس؟

مرد با صدای آرام ادامه داد، بر مه تمام دوستان و خوانندگان قطب نما ، گرمای و قابل احترام استن ، ولی یگان چیز های خورد و کوچک وجود داره که آگه اصلاح میشد، خوب بود

گفتم مثلاً چی ؟

مرد در جایش جابجا شده و در حالی که از پنجره به بیرون مینگریست ، ادامه داد :

" ببینین ، وقتی که آدم انتظار داره که مجله سر وقت از چاپ برایه، حداقل باید سهم لازم خودم خو بگیره " " متاسفانه سطح فرهنگ

عمومی پایین اس، مردم فکر نمیکنن که از طرف خود حرکت کنن و یک قدم بردارن، یک مه ، چقدر باید پیش گام شوم ؟؟ ، خوانندگان ما خود میگوین که ما به قطب نما ضرورت داریم، ولی از خود شروع نمیکنن که کار خودتر پیش بره. " دوستای ما ده هفته ، هشت بار زنگ میزنن و سوال میکنن : " مجله از چاپ نبرآمده ؟ چرا ایقه دیر شد؟ چرا مجله به وقت معیین به ما نمیرسه و غیره و غیره"

ولی یک دفعه هم از خود سوال نمیکنن که " مه به قطب نما چی کمک کده میتانم؟ ، یا مثلاً با وجود ای که ده هر شماره قطب نما، ما کلان نوشته کدیم که خوانندگان باید قیمت شماره و هزینه پستی ره بپردازن، مگم بعضی خوانندگان محترم ما، همی قسمت مجله ره نادیده گرفته ، و به ما یک تنگه هم نمیرسه و هیچ ده همی مورد چرت هم نمیزنن که بابا ما هم خو کدام خرپول نیستیم و حتی به کمک

نقدی شان محتاج هم استیم. بعضی دوستان ما، که امکاناتشه هم دارن و ده کمپیوتر وارد هم استن، از تنبلی و بی مسوولیتی زیاد

اشعار ارسالی خودم به قلم نوشته و روان میکنن و باز کار تایپ اش به گردن مه افتاده و وقت زیاده ده بر میگیره ، ده حالی که آگه همو شعر یا متن خودم ده دیسکت روان کنن، کار ما هم ساده میشه. یگان خط، با املا و انشایی نوشته شده که آدم هیچ خواننده نمیتانه ، یا مصراع های شعر شان ، کوتاه و دراز اس و آدم مجبور هر کدام شه مثل لاشتک کش کنه تا برابر شده و حداقل شکل اش به شعر بمانه ...

بعضی دوستای ما خدا یار جان شان بسیار تنبلی میکنن ، آگه قرار باشه که ده باره زندگی نامه یک شخصیت تاریخی ، خلص ، یک

صفحه نوشته کنن ، از همو چهار خط اولی که نوشته کدن، پیش نرفته و ماه به پایان میرسه و از مقاله شان خبری نمیشه ، یا یگان

علاقمند کنجوس هم داریم که آگه از شان خواهش کنیم که بخاطر اخذ معلومات به یک کتاب اش ضرورت داریم و آنرا امانت قرض

میگیریم، با چشم سفیدی انکار میکنن....

بعضاً مطالبی بر ما میرسه که به اصلاح ضرورت داره، در حالی که آگه نویسنده یا شاعر محترم ما همو نوشته خودم خودش یک یا دوبار بخوانه به وزن و قافیه شعر خود کمی بیشتر توجه کنه یا متن خودم به کدام دوست فاضل خود نشان بته، کار ماره آسانتر میسازه، خلاصه موضوعات زیاد اس

مه در حالی که بجای الف انیس خود خشمگین شده بودم گفتم : جان بیادر چرا ای گپ ها ره بر هیئت تحریر تان یا بر خوانندگان مجله

تان سچ و پوست کنده نمیگین و خودم از ای عذاب بی غم نمیکنین ؟ انتقاده خو دوست میکنه!

مرد در حالی که سر تکان میداد گفت : نی نی بهیچوجه

مه خو بر تان گفتم که مه نمیخوایم که دوستایم از مه خفه شون ... دوستایم بر مه بسیار مهم استن

مدافعان قلم بدست طالب در تقابل با مدارک

(۲)

نوشته: آذرویه

«...موضوع اکثریت و اقلیت باید حل شود یعنی که اکثریت تاجیک ها در تاجیکستان اند، اکثریت ازبک ها در ازبکستان اند و اکثریت ترکمن ها در ترکمنستان اند...»
 معلوم نشد که وی چرا جمله اش یعنی معادله ی داده شده ی ISI را ناتمام گذاشت و نه گفت که « اقلیت ها باید از کشور بکوچند و بروند به طرف اکثریت های خود». شاید که طالب دیگر با کشیدن دست به ریشش، گوینده را متوجه ساخته باشد که «راز مگوی» سازمان ISI در مورد تجزیه افغانستان را نباید بر ملا کرد. طوری که در نشریه « آینده افغان» آمده، بعداً دیپلماتک خلقی زیر پوشش طالب از ابراز چنین مطلبی از حضار مجلس معذرت خواست (چهار زانو نشست).

۷- تحریف و تطهیر طالبان توسط حقوقدان کشور آقای داکتر عثمان روستار تره کی:

آقای داکتر عثمان روستار تره کی در نشریه " مجاهد ولس " شماره ۲۳۵ حمل ۱۳۷۶ مقاله ای دارد تحت عنوان «مطبوعات غرب و حوادث افغانستان» که پرداختن به تمام خطوط اساسی آن در این یادداشت نمی کنجد؛ مگر نمی توان یکی دو خط آنرا مورد ارزیابی قرار نداد.
 آقای روستار تره کی بعد از آن که از توطئه سکوت مطلق (!) مطبوعات غرب در قبال ائتلاف احمد شاه مسعود [این عضو استخبارات وزارت دفاع شوروی] با پرچمی ها، و تقرر پرچمی ها در پست های نظامی، زبان قلمش را به ناله آورده می نویسد:
 «...این در حالیست که دستگاه مفتن تبلیغاتی کشور های غربی از سر و صدای ائتلاف حکمتیار با خلقی ها و با رخنه عناصر خلقی در صفوف طالبان گوش فلک را کر ساخته اند، بی آنکه در مورد اخیرالذکر اسنادی ارائه کرده باشند.» (تکیه از آذرویه)

موثق ترین و مهمترین اسناد و مدارک در مورد باند های جنایت پیشه، اجیر و میهن فروش جهادی، طالبی، ملیشه ای، همین قسم خلق و پرچم و خاد را میتوان در نشریه معتبر « پیام زن»، نشریه " شعله جاوید " و برخی نشرات مبارز، حتی نشرات امریکا پسند؛ مثل « آینده افغان» مشاهده کرد.
 در ذیل نگاهی به اسناد منتشر شده ی «پیام زن» در قسمت رابطه خلقی ها با طالبان می اندازیم، با آنکه میدانیم انتشار دوباره آن احساس و غرور ملیت پرستانه ی آقای روستار تره کی را (که عقیده دارد «... خداوند (ج) رسالت نجات افغانستان از بن بست فعلی را بدوش فرزندان اهل و صالح کشور که با شمشیر و قلم با اهریمن شکست خورده متجاوز می جنگد، گذاشته است.») سخت جریحه دار خواهد ساخت. (تکیه از آذرویه)
 در صفحه ۶۳ شماره ۴۲ «پیام زن» مورخ حوت ۱۳۷۴، گذارش عین الدین از کابل جلب توجه میکند:
 « به تاریخ ۱۳ سنبله ۱۳۷۴ فردی بنام حشمت الله که از چنگ طالبان زنده نجات یافته ولی شدیداً مورد شکنجه قرار گرفته بود، ناخن های دست و پایش را که کشیده بودند نشان داده گفت: « این یکی از اشکال معمولی شکنجه مدافعان اسلام است» وی افزود: « به این دلیل که گویا سلاح دارم توسط طالبان دستگیر و به منطقه گلنار و لایت لوگر برده شدم در جریان تحقیق و پرسش طی هفده روز توسط پرچمی ها و خلقی هایی شکنجه گردیدم که با طالبان در آزار و اذیت مردم در مانده ی ما همکاری اند...».

همچنان در صفحه ۶۰ شماره ۴۴ «پیام زن» مورخ میزان ۱۳۷۵ زیر عنوان « طالبان و پیلوت های خلقی و پرچمی شان» به نقل از خبرگزاری فرانسه در اسلام آباد مطلب ذیل درج شده است:
 « اسلام آباد (خبرگزاری فرانسه) بر اساس گزارش منابع افغانی پیلوت هایی که سابقاً برای رژیم پوشالی کار می کردند در سه فروند طیاره جنگی که بروز یکشنبه کابل را بمباران نمودند حضور داشتند... در حالی که جنگجویان طالب که سال گذشته جهت سر نگونی مجاهدین افغان از مدارس پاکستان سر بر آوردند و هیچگونه تعلیمات نظامی در زمینه جنگ هوایی ندارند و مسئولیت حملات مذکور پذیرفتند... جت های جنگی که طالبان از نیرو های دولتی گرفته اند همه توسط افراد ملکی اغلب کمونیست های سابق (خلقی و پرچمی) که فعلاً در استخدام طالبان اند [و هم اکنون مستقیماً در خدمت بآدار جدید شان یعنی امپریالیزم جنایتکار و اشغالگر امریکا قرار گرفته اند که حضور دو جنایتکار و اجنت KGB از دو جناح خلق و پرچم، یعنی جنرال علومی و جنرال گلاب زوی را میتوان به مثابه مشیت نمونه خروار نشانی کرد] مورد استفاده قرار می گیرند. این پیلوت ها که توسط اشغالگران روسی حامی دولت پوشالی آموزش دیده اند از بهترین پیلوت های منطقه محسوب می شوند... » (فرترنیست ۲۸ نوامبر ۱۹۹۵).

هکذا رشید از کابل در زیر عنوان « مرحله تکاملی چاکری خلقی ها» مطلبی را تهیه و به شماره ۴۵ مورخه حوت ۱۳۷۵ « پیام زن» ارسال داشته که مجله آنرا در صفحه ۶ به چاپ رسانده است:

« بعد از سقوط دولت نجیب، میهن فروشان خلقی با ماهیت نوکر منشی خویش بی درنگ خود را به پای ISI و از طریق آن به CIA انداختند. هر دو دستگاه مارک طالب را بر جبین آنان حک و ریش و لنگی را جاگزین نشانهای روسی آنان کردند. نمونه این خلقی های تازه ملا شده را در قوای هوایی و مدافعه هوایی صالبان می توان دید: جیلانی فعلاً منحیت قوماندان قوای هوایی، سابق خلقی مربوط گروپ تنی، عبدالرحمن سر انجنیر قوای

هوایی ، خلقی مربوط باند تره کی، فیض محمد خلقی قوماندان گارنیزون خواجه رواش، سید عمر خلقی قوماندان غند ۲۷۳ مربوط باند امین و شیر آقا سر انجیر غند ۲۷۳ وابسته به باند امین به مزدوری مشغولند. بعد از نصب این غلامان در پست های مهم هوایی، وقتی کسی به تیریکی شان می رفت دست خود را به دهن وی پیش می بردند تا بوسه نمایند.»

همینطور گذارش هاشم تحت عنوان «طلبه کرام متشکل از کیانند» در شماره ۴۶ مورخ اسد ۱۳۷۶ « پیام زن» منتشر شده است :

« افراد طالبان متشکل از یک تعداد روحانیون فروخته شده، یعنی خلقی هایی که این بار گوش به فرمان CIA اند، افغان ملتی ها و مساواتی های می باشند که با حمایه امریکا و مزدوری پاکستان مردم افغانستان را به غم نشانده اند. برخی افغان ملتی ها که در زمان کار مل زندانی شدند و با یوسف واکمن یکجا از طریق تلویزیون آنوقت اعتراف و از دولت پوشالی خواهان عفو شده بودند، اینک با طالبان اند و اشغال وظیفه کرده اند. ستارپکتین (معین وزارت صحت عامه) عبدالله صافی ، داکتر منیر شینواری و عبدالله لون. اینان از جمله ایدلوک های طالبان اند که به سادگی قادرند خود را به هر رژیم فاشیستی بفروشند.»

به گذارش حبیبه زیر عنوان «میهن فروشان خلقی در خدمت خابان طالبی» مندرجه صفحه ۶۸، شماره ۴۸ « پیام زن» و گذارش علی فریاد از بامیان نشر شده در صفحه ۷۷، شماره ۴۸ «پیام زن» («سید داود مصباح خود فروخته هزار چهره»)، نیز توجه نمائیم:

« لست خلقی هایی که در رژیم پوشالی وظایفی داشتند و فعلاً در رژیم طالبان موقعیت های برجسته را احراز نموده اند:

۱- دگروال کریم معاون اول غند ۳۳۵ در شیندند در سالهای ۶۴-۱۳۷۰ از ولایت هلمند، فعلاً رئیس ارکان قوای هوایی و مدافع هوایی.

۲- جکر غنی کوهی از ارزگان معتمد روغنیات در شیندند، فعلاً رئیس لوژستیک قوای هوایی و مدافع هوایی.
۳- سلیمان شاه از قندهار داماد مرچ آغا قندهاری پیلوت در شیندند. در رژیم طالبان زمانیکه بگرام را در دست داشتند سرپرست گارنیزون بگرام بود.

قابل یاد آور است که تعداد قابل توجهی از خلقی های مربوط بخش کریم زرغون در رژیم طالبان مقام های حساسی را صاحب شده اند. همچنان افرادی مربوط به عصمت مسلم مشهور که بعداً با کلبدین خاین پیوستند نیز در نوکری طالبان قرار گرفته اند.

۴- دگروال ظریف پیلوت از وردک معاون سیاسی غند ۳۳۵ که فعلاً رئیس سیاسی قوای هوایی و مدافع هوایی می باشد.

۵- بهلول از غزنی منشی کمیته ولایتی غزنی در سالهای ۵۹ و ۶۰ مدیر اداری ولایت غزنی فعلاً به عنوان مسئول بخش اوپراتیفی استخبارات اجرای وظیفه نموده و در ساحه قلعه فتح الله و وزیر آباد مشغول جاسوسی برای طالبان است.

۶- شاه محمود حصین که در بورد پشتوی روزنامه حقیقت انقلاب ثور کار میکرد، با آمدن طالبان به کابل به عنوان سر مشاور این ولایت مقرر شد.» ؛

« سید داود مصباح ... از سر سپرگان شوروی سابق و طرفدار سر سخت کریم میثاق بشمار میرفت. از سال ۵۷ تا ۱۳۵۸ به حیث والی بامیان تعیین شد. در سال ۱۳۵۸ در لو گر والی مقرر گردید. به اساس اختلافات بین جناح خلق و پرچم، در سال ۱۳۶۱ پست ولایت از وی گرفته شد و در وزارت تجارت به حیث رئیس کار میکرد... در سال ۱۳۶۸ بعد از شکست کودتای مشترک گلبدین- تنی، به پاکستان آمده در حیات آباد زندگی میکرد. در سال ۱۳۷۰ در ایران رفته با خامنه ای دیدار کرد. زمانی که تنی حزب تشکیل داد، مصباح با وی همکاری نمود. در سال ۱۳۷۵ از طرف طالبان وظیفه گرفت تا بامقداری دالر با کریم خلیلی در بامیان مذاکره نماید. بعد از این مذاکره زمانی که عازم مزار بود، در جریان راه توسط افراد محقق دستگیر و مدت سه ماه در مزار زندانی بود. ولی بعد از سه ماه به وسیله خلقی های حزب وحدت و دوستم فرار نمود. این مزدور چند جانبه فعلاً بنام « سادات گرائی» در کابل به نفع طالبان کار ماموریت دارد.»

حال توجه خواننده کاوشگر و قایع خونبار کشور را به سند جالب دیگری از زبان اخوانی مشهور جلب می نمایم. به تاریخ ۲۵ جنوری آقای نثار احمد زوری مسئول نشریه « آینده افغان» ، که در نیویارک منتشر می گردد، در شماره هفتم نشریه اش در مصاحبه بانمایندگان فوق العاده طالبان در نیویارک سوالش را اینطور مطرح نمود:

«مولوی تره خیل [اخوانی مشهور] در یک مصاحبه تلفونی با رادیوی خطاب، که از یک شهر کلفرنیا بخش می شود ، گفته که : او یعنی تره خیل یک هزار وینحصد نفر اعضای خلقی حزب خلق را که کارمندان فنی و تحصیل یافتگان شوروی سابق بوده اند به تحریک اسلامی طالبان معرفی کرده و این برده بر افراشتن از حقایق یک تعداد زیادی از مهاجرین را سخت متاثر ساخته، در این مورد نظر شما چیست؟»

مولوی وکیل احمد متوکل [این خلقی نهایت بیرحم و قسی القلب که به دستور سیا اعدام یک زن مظلوم افغان را در استدیوم ورزشی کابل و در حضور مردم اسیر گرفته شده ی ما بر پا نمود تا رژیم منفور طالبان بیشتر از پیش مورد نفرت جهانیان قرار گیرد. و زمینه تجاوز بادرش به افغانستان مساعد گردد. به خاطر تشدید نفرت هموطنان آنگاهی که اعدام در استدیوم مورد اعتراض خبر نگار غربی قرار گرفت، وی را مخاطب قرار داده از کشور های غربی تقاضای اعمار یک کشتار گاه را به عوض استدیوم ورزشی نمود] سوال اخیر را چنین جواب داد: « مولوی صاحب تره خیل در جمله دیگر علمای مذهبی... مویدین قدم به قدم تحریک اسلامی طالبان اند، ... ما به صراحت میگوئیم که ما در افغانستان دیگر به کمونیستان دیدن خواب به قدرت رسیدن را نخواهیم داد و آنها را

متروک میدانیم و به هیچ صورت امکان بازگشت آنها دیده نمی شود. اگر تا جایی که امکان موجود باشد نام های آنها گرفته شود تا پرده بیشتر از حقایق گرفته شود... در افغانستان تنها اعدام نجیب شهادت میدهد که دیگر برای اینها در افغانستان جای نیست . و سلام.

این جلاّد خاین به کشور، بزعم خودش گویا دیپلماسی کرده، با گفتن «یک نه و صد آسان» از بیان واقعیت طفره رفته است . چه بهتر که به ادامه همین موضوع گفته های یکتا از خابنین مشهور جهادی، یعنی صیغت الله مجددی را _ که بعد از عمری مزدوری و خدمت به سازمانهای استخباراتی انگلیس، امریکا و پاکستان و خیانت به مردم افغانستان، با پشتاره دالر، کلدار و روبل روسی، گاهی به سر زمین فراغنه و زمانی به دیار ... پناهنده می گردد.

مطلب در شماره ۸ «آینده افغان» مورخ ۲۰ می ۱۹۹۷ زیر عنوان «محفلی با حضور داشت جناب صیغت الله مجددی در نیویارک دایر شد که در آن چهار جانب درگیر در قضیه افغانستان اشتراک داشتند» [یعنی باند های وابسته و مزدور، طالبان، «جنبش ملی» دوستم گل جمع، داره ی وحدت و نماینده احمد شاه مسعود] را ذیلاً مرو نمائیم:

« در مورد اینکه طالبان از کدام کشور خارجی پشتیبانی ندارند ، به گفته آقای مجاهد جناب مجددی گفت: " آقای مجاهد زور آوری نکن خود پاکستانی ها بمن گفتند که آنها به طالبان کمک میکنند و همچنان خود امریکایی ها بمن گفتند که به طالبان کمک میکنند مکرراً پاکستانی ها بمن گفته اند که به طالبان کمک میکنند. حتی خلقی ها و صاحب منصان آن در میان طالبان است. من قومندان های خلقی را می شناسم ما نباید حقایق را پامال و پنهان کنیم... با آنکه خلقی ها در میان شان اند اما اشخاص درست نیز در میان است که باید کاملاً بیطرفانه قضاوت کرد...» نماینده طالبان با ناراضی تمام ، خواست گفته های او را در مورد خلقی ها و کمک های خارجی رد و با مناقشه کند. جناب مجددی با ناراحتی تمام علاوه کرد که، « من به این ریش سفید دروغ نمی گویم من از تمام حقایق خبر دارم» مجاهد گفت: « جناب حضرت صاحب شما جانبداری می کنید...» من از کسی هراس ندارم که جانب داری کنم» [مردی که خود و خانواده اش از ده ها سال قبل بدینسو یکی از عوامل عمده اعمال سیاست های استعماری انگلیس و ... در افغانستان بوده، و با زد و بند های پشت پرده به کرسی مؤقت ریاست جمهوری افغانستان نیز تعبیه شد، مسلماً از وجود خلقیان که بدون قلابه استخباراتی و اطلاعاتی کشور بیگانه زیست نمی توانند در داخل طالبان اطلاع دارد و میداند که قومندانان خلقی در درون داره طالبان فعالیت دارند] .

آقای داکتر روستار تره کی چون پدری که با اغماض و چشم پوشی تمام اعمال و کردار پسرش را نادیده بگیرد و در برابر اعتراضات اجتماع لجوجانه از وی به دفاع بر خیزد؛ از طالبان جاهل و آله دست پاکستان سرسختانه جانبداری نموده، و به دفاع از آنان برخاسته، چنین می نویسد:

«اما همین ماشین پروپاگند بیرون مرزی ... جبهه مشترک ضد منافع علیای افغانستان بخشی از مطبوعات افغانی هجرت و شبکه پروپاگند بین المللی غرب روزی نیست که در رابطه به مداخله پاکستان که هیچگونه سندی معتبری در مورد ارائه نگردیده است داستان های جعلی و تحریک آمیز را بدست امواج رادیو ناسپارد و در مطبوعات به نشر نرساند.»

باز هم به دو سند معتبر _ « نه از زبان ماشین پروپاگند بین المللی و مطبوعات افغانی در هجرت» ؛ بل از زبان داکتر برنت روبین دانشمند افغان شناس و برجسته امریکایی که بتاريخ ۲۴ اکتوبر ۱۹۹۷ در سنای امریکا و مرکز بین المللی «کارنگی» واشنگتن طی یک محفل در بسته که نماینده نشریه «آینده افغان» نیز در آنجا حضور داشت، به نمایندگان موسسات مختلف دولت امریکا در مورد افغانستان بیانیه داده و بیانیه موصوف درج شماره های ۶ و ۷ اکتوبر و فیروزی ۱۹۹۷ «آینده افغان» شده - توجه نمائیم:

«... جنگنده های اسلامی در نتیجه چنان معلوم شدند که فساد اداری در میان تبارز کرده و نیز طوری هویدا شد که کشور شانرا فروختند بخاطر کمک های خارجی که به آنها می رسد و بالاخره خود آنها از ارزشهای ملی و ناموس شان تخلف کردند، مثل تجاوز به زنان و دیگر تخلفات حقوق بشر...»، «... در سال ۱۹۹۴ بی نظیر بوتو به صدارت انتخاب شده و نصرالله بابر به حیث وزیر داخله و خود را پشتون و از افغانستان و متخصص در امور این کشور خوانده و کمک به حکمتیار را روی دست داشته و بدین منوال سیاست در افغانستان شیرازه میگرفته، بابر به شیوه جدیدی متصل شده و برای ایجاد گروه طالبان دست بکار گردید . در حقیقت و اصلاً در عمق خود طالبان مربوط به یک سازمان دیگر در پاکستان است و این سازمان جمعیت العماهی پاکستان می باشد که بریاست قاضی فضل الرحمن می چرخد. این سازمان یک جمعیت اصلی و عنعنوی پشتون های پاکستان بوده که در اساس یک ارگانایزشن سیاسی است تا مذهبی که با پیپلز پارتی (حزب مردم) پاکستان علایق سیاسی و حزبی دارد . قاضی فضل الرحمن چیرمن این حزب بوده که با خان ولی خان در مسابقه است. این دو شخصیت بابر و قاضی رحمن این پلان طالبان را ایجاد کردند»، «واقع هرات وقتی رخ داد که یک ماه یا کمی بیشتر کانکرس امریکا مبلغ دو صد ملیون دالر را به سیا تخصیص داد تا کمک به تحت تاثیر آوردن ایران را باین مبلغ پیش ببرند... و ایران، جریان را چنان خواند و تصور کرد که این قدرت نظامی طالبان را در هرات بوجود آورده است و به عواقب آن نگران ماند»، «عربستان سعودی تصمیم گرفت تا یکمقدار از پول (پول هنگفت) در راه این تلاش (تقویه طالبان) بکار اندازد. این مقدار پول توانست موفقیت اخیر زمینی طالبان را تضمین کند و آنها را قادر ساخت تا جلال آباد را تصرف کنند " (شماره ۷ فیروزی ۱۹۹۷ «آینده افغان») .

آقای روستار تره کی چنین سند معتبر و مهمی را جزو تبلیغات و پروپاگند کشورهای غربی محسوب کرده می نویسد:

« چنان معلوم میشود که بخشی از وسایل ارتباط جمعی پروپاگندی بیرون مرزی به شیوه آگاهانه و یا نا آگاهانه یک توطئه بزرگ بین المللی را برای قلع و قمع نفوذ اکثریت قومی در افغانستان شکل میدهند...»... طالبان فرزندان اهل و صالح کشورند که با شمشیر می جنگند و مستحق شاد باش می باشند». این نظر را سیزده ماه قبل از نوشته داکتر روستار تره کی، یک کانگرسمن امریکایی در سنای امریکا به گونه دیگری بیان کرده: «در مورد طالبان آقای روهرباگر، گفت او فکر میکند که آنها یک عامل منفی در افغانستان نیستند، در حالیکه آنها یک گروه دیگری اند که از تعداد وسیع مردم نمایندگی می کنند...» («آینده افغان» شماره ۶ مورخ اکتوبر ۱۹۹۶).

به نظر نماینده سرمایه مالی امریکا طالبان عامل مثبت اند و نماینده اکثریت پشتون و آقای روستار تره کی جمله وی را دستکاری نموده «عامل منفی نیستند» را حذف کرده و به جای آن «فرزندان اهل و صالح» را نشانده و در عوض «تعداد وسیع مردم»، «اکثریت قومی» را جاگزین ساخته است. چه تفاوت ماهوی میان نظرات یک دانشمند و افغان شناس امریکایی که با وجدان عاقل و بی هراس و بی خوف واقعیت طالبان را منعکس می نماید و نظرات متحد المحتوای دو فرد دیگر (یکی سرمایه سالار و دیگری مداح حقوق «بازار») وجود دارد.

هر واقعیتی که سیر شتابنده تفکر شوونیستی آقای روستار تره کی را دچار تکان و تشتت نماید، یا در بستر حرکت آن موانع ایجاد نماید ولو تحت تاثیر وجدان و عاطفه لحظه ای آنرا بپذیرد؛ مگر بعد از لمح ای (بنا بر مصلحت اندیشوارگی) آنرا نادیده و ناشنیده انگاشته و با لجاجت فاشیست گونه در کتمان آن سعی و تلاش می ورزد؛ حتی آنرا سرچپه هم جلوه میدهد. برای تثبیت این مدعا به نوشته فرید افسان در شماره، ۴۰ و ۴۱ مجله «پیام زن» مورخ سرطان ۱۳۴۷ تحت عنوان «آقای روستار تره کی در مزبله تحریف و تطهیر» مراجعه می نمایم:

«... پوهاند کاکر [پروفیسر کاکر در زندان پلچرخ] با بیشرمی تمام در برابر جلادان کی جی بی و چاکران خادی آن سر تعظیم فرود آورده، از الطاف روسها و دولت پوشالی نسبت به زندانیان به پاهو سرایی پرداخت ... گروه فلمبرداران روسی و چاکران کمره بدست خادی آنان گفتار بی اعتبار و خاپناهی تلویزیونی آقای کاکر [زندانی شده] را در اختیار «عفو بین الملل» و سایر بنیاد های بشر دوست هوا خواه پوهاند کاکر قرار دادند ... جناب محترم داکتر روستار تره کی ، شما که ده سال قبل نخستین زندانی بودید که مصاحبه آقای کاکر را [در زندان پلچرخ] با دولت دست نشانده شوروی [بدرستی خیانت خواندید، چه عامل، کدام شانتاژ از طرف کدام جناح و چه مصلحتی موجب شد که آقای کاکر را [ده سال بعد] در نوشته ی تان، مندرجه شماره ۱۷۶-۱۹۹۲ نشریه «مجاهد ولس» چاپ ناروی فرد مبارز در زندان پلچرخ و انمود سازید؟ یکی دیگر از خصایص تاریخ در اوضاع بحرانی و توفانی این است که واقعیت ها را از میان انبوه مسایل متراکم و ظاهراً فراموش شده، با شتابی هرچه تمامتر بیرون کشیده و آنها را بر کتیبه اش طور ی حک می نماید، که نه با چکش اغماض و سخا می شکند و نه با تیزاب کتمان و مصلحت سترده می شود» .

۸- « طالبان، خنجر دیگری بر گرده ی مردم ما » :

«پیام زن» نخستین نشریه ای بود که تحت عنوان فوق متن هوشدار دهنده ای را در مورد طالبان در دست نشر سپرد و راز «ظهور» آنان را بر ملا ساخت. اینک بخشهای از متن سر مقاله شماره ۲۹ حوت سال ۱۳۷۳-۱۳۷۴-۱۳۷۵ آن مجله :

«ارتجاع مذهبی پاکستان از دوران ضیاءالحق به اینسو غیر از احزاب بنیاد گرا، نیروی ذخیره را هم بدون سر و صدا در مدارس دینی شهر های مختلف پاکستان زیر نام «طالبان» پرورش میداد، تا روز مبادا آنرا به میان آورد. آنروز فرا رسید. طالبان در ظرف کمتر از پنج ماه حدود هفت ولایت را از کنترل «برادران ناکام و جنایتکار جهادی» خارج ساختند و اینک با فراری کردن «برادر حکمتیار» صدراعظم (!) می خواهند «امارت» کابل را از آن خود سازند. برای طالبان سوار بر سر انگشت بیگانگان و موج خشم و نفرت بیکران ملت علیه قصابان بنیاد گرا ، پیشروی در بسیاری از نقاط کشور هم قابل پیشبینی است.»... «جالب است که طالبان، خاینان جهادی را از گلبدین تا مزاری متهم به هر چیز و حتی «ضد اسلامی» بودن می کنند ولی به مزدوری شان به کشور های بیگانه میهن فروشی، تبهکاری، دشمنی بازن و آزادی و دموکراسی و ارتجاع بنیادگرایی کوچکترین اشاره ای ندارند. آیا این به آن معنا نیست که طالبان با گلبدین و شرکای خابنش احساسات «برادرانه ی جهادی» داشته و دیر یا زود دست در دست هم طناب اسارت بر گلو ی مردم ما را خواهند کشید؟

به زودی و به طور انکار ناپذیر بر همگان معلوم خواهد شد که آیا طالبان نسخه جدید و برادران تازه نفس بنیاد گرایان اند یا آفتی مهلکتر از آنان. به زودی ثابت خواهد شد که آنان بازوی نوین امریکا و پاکستان و عربستان اند که با گسترانیدن جهالت پیشگی و آزادی کشی هر چه تمامتر ، در پاسداری از منافع آن دول لحظه ای غفلت نخواهند کرد یا «منجیان ملت»؟ ، «... ما پدیده ی طالبان را تیره تر شدن ابر های سیاه بر فراز افغانستان خرابه و بنیاد گرا زده ی خود میدانیم که سه سال است از آن خون و خیانت میبارد...»، «حاکمیت احتمالی طالبان هرگز دیریا نخواهد بود زیرا نه قادرند به خواستهای اقتصادی و آزادی طلبانه مردم ما پاسخ دهند و نه توانایی پرچیدن طومار نظامی نیرو های رقیب را دارند. طالبان اگر با برادران بنیاد گرای شان به سازش تن ندهند، درگیری هر دو کمپ مدت ها ادامه خواهد یافت و خطر تحقق سهمناکترین خیانت (تجزیه کشور) بیش از هر زمان دیگر خواهد بود.» ، «ما یقین داریم که تمامی تشکلهای آزادی طلب و طرفدار دموکراسی ، نسبت به طالبان دچار تصورات واهی نشده، با امید و شهامت و خستگی ناپذیری بیشتر از پیش توده های ستمکش ما را بخاطر یورش علیه هرگونه ارتجاع و حامیان خارجی آن به منظور استقرار آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی متشکل خواهند ساخت. این وظیفه ی تخطی ناپذیر و مبرم هر مبارز راه آزادی و دموکراسی است.»

۹- « طالبان تاج و تخت » :

دومین نشریه « شعله جاوید» است که زیر عنوان بالا (مندرج شماره سیزدهم دوره دوم ماه حمل ۱۳۷۴-۱۹۹۵) و در پنج پیکره ، تحلیل و تفسیر مبسوط و همه جانبه ای از طالبان نموده، که اینک نگارنده غرض آگاهی بیشتر خواننده صرفاً پیکره نخست مقاله را انتخاب و شامل این جزوه می نماید:

« از زمان ورود طالبان، در صحنه سیاسی افغانستان، یعنی ماه سپتمبر سال گذشته، تا حال صرف مدت هفت ماه می گذرد. ولی در طی همین مدت کوتاه این نیروی به اصطلاح نوظهور ناگهانی به یک قوت بزرگ مبدل گردیده و هم اکنون مراکز دوازده ولایت، از ولایات سی گانه کشور را تحت کنترل داشته و در این منطقه پهناور تمامی «نیروی های جهادی» را از قدرت برانداخته و سیعاً خلع سلاح شان نموده است (به استثنای مناطق هزاره نشین ولایت ارزگان، غزنی و میدان). این نیرو چگونه پدید آمد و بنابر چه علل و عواملی اینگونه سریعاً رشد نمود و چه اهدافی را دنبال می نماید؟ برای پاسخگویی به این سوال، «جنبش طالبان» را از زوایای مختلف مورد ارزیابی قرار میدهیم .

پایه اجتماعی اصلی:

حرکت انقلاب اسلامی افغانستان اولین تنظیم جهادی بود که در سال ۱۳۷۵ تحت سرپرستی ISI پاکستان و ساواک [واواک] ایران و نظارت اصلی CIA در پاکستان ایجاد گردید. این تنظیم ها که در واقع اتحادی از دو شاخه اخوانی های افغانستان یعنی شاخهء گلبدین و شاخهء ربانی بود به علت ناسازگاری هر دو جناح در انتخاب رهبری تحت ریاست مولوی محمد نبی محمدی که به اصطلاح شخص ثالث بالخیر در میان دو جناح مذکور محسوب می گردید، تشکیل شد. گرچه این اتحاد دیر دوام نمود و هر چند ماه بعد از تاسیس آن ، هر دو جناح برهان الدین و گلبدین یعنی جمعیت اسلامی و حزب اسلامی از آن بیرون رفتند؛ اما حرکت انقلاب اسلامی به عنوان اولین تنظیم جهادی ساخته شده در پاکستان باقی ماند.

تنظیم «انقلاب اسلامی» از همان شروع جنگها در مناطق جنوبی کشور علیه رژیم مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی یعنی بهار سال ۱۳۵۸، به تنظیم ملا ها معروف گردید، زیرا که اکثریت قاطع ملا ها و طلاب دینی پشتون ها در این تنظیم عضویت داشتند. از آنجائیکه در این مناطق- که دقیقاً همین دوازده ولایت تحت کنترل طالبان را در بر می گرفت- از یک طرف نفوذ اخوانی ها ضعیف بود و از طرف دیگر حسب سنت دیرینهء جامعهء پشتونها، قشر ملا ها و طالبان مدارس دینی کثیرالتعداد، «تنظیم ها» به عنوان نیروی اصلی جهادی برآمد نمود که نیروی جنگی ضربتی آنرا گروه های خاص طالبان تشکیل میداد. تنظیم ملا ها، علیرغم انشعابات و پراگندگی روز افزون، در طول سالهای جنگ مقاومت همچنان به عنوان نیروی اصلی جهادی در این منطقه باقی ماند. البته علاوه بر این ولایات، «تنظیم ملا ها» در سایر ولایات و در میان ملا های غیر پشتون نیز نفوذ داشت که بعضاً مثلاً در ولایت بامیان، غور، و بادغیس کم و بیش گسترده و نیرومند نیز بود.

از جانب دیگر سرازیر شدن آوارگان افغانستانی [افغانی] به پاکستان، مدارس دینی، چه در کمپ های مهاجرین و چه در شهر های مختلف پاکستان بویژه شهر های مناطق پشتون نشین پاکستان، سمارق وار روئیدن گرفت و تعداد شان بطور روز افزون افزایش یافت. این مدارس که به کمک مراکز آخوندی کشور های مختلف اسلامی و حتی کمک های دولتی بعضی از این کشور ها دایر میگردد، تعداد زیادی از اطفال و نوجوانان خانواده های آواره را بسوی خود جلب نمود. تعداد طلاب دینی در میان آوارگان افغانستانی آنچنان افزایش یافت که علاوه بر مدارس دینی متعلق به مهاجرین، بطور رسمی در مدارس مربوط به جمعیت علمای اسلام پاکستان تحت رهبری مولانا فضل الرحمن نیز جای گرفتند. البته علاوه بر مدارس دینی در پاکستان، تعداد معینی از این مدارس در افغانستان در مناطق نزدیک به سرحد پاکستان نیز دایر گردید، که بیشتر توسط جمعیت طلبهء « حرکت انقلاب اسلامی» و تا حدودی نیز توسط سایر ملا ها اداره می گردید.

جنبش طالبان پایه اصلی خود را از میان ملا ها و طلاب مدارس دینی فوق الذکر و همچنان از میان ملا ها و طلاب قبلاً مربوط به تنظیم حرکت انقلاب اسلامی و تا حدی کمی هم از میان ملا ها و طلاب بیرون از این تنظیم کسب نموده است. حلقه اصلی رأس رهبری جنبش طالبان یعنی ملا محمد عمر، ملا محمد ربانی، ملا احسان الله (یا ملا امان الله) به علت خیرگی چاپ بدرستی خوانده نشد - نگارنده یاداشت) ، ملا محضر، ملا عبدالمنان و ملا خیرالله همگی قبلاً عضو جمعیت طلبهء حرکت انقلاب اسلامی بودند. و در جبهات تنظیم مذکور فعالیت داشتند. تعدادی از اینها - مثلاً خود ملا محمد عمر - پس از فروپاشی رژیم نجیب الله در مدارس دینی پاکستان مجدداً به زندگی طلبگی روی آوردند. و از همین مدارس توسط ISI و CIA در رابطه با جلوگیری از قاچاق مواد مخدر توظیف گردیده و سر انجام در رأس جنبش طالبان قرار گرفتند. علاوه شیرازه بندی سازماندهی و ستونهای اصلی نیرو های نظامی طالبان را ، ملاها و طلاب اصلی تشکیل میدهند.

البته در پهلوی ملا ها و طلاب دینی اصلی، یک تعداد افراد نظامی و ملکی « خلقی » های سابق نیز به هیئت ملا ها و طلاب دینی درآمده و در میان طالبان در واقع برای طالبان به فعالیت مشغولند و بر علاوه تعدادی از افسران نظامی به اصطلاح بیطرف متعلق به حکومت های گذشته توسط طالبان به خدمت گرفته شده اند. اینها علیرغم اهمیت کم و بیش خدمات شان، نیروهای فرعی و ضمیمه را تشکیل میدهند و پایه اجتماعی اصلی جنبش طالبان شمرده نمی شوند. همچنان در صفوف طالبان یک تعداد مجاهدین سابق از « توده عوام» نیز فعالیت می نمایند که کم اهمیت تلفی میشوند، زیرا که طالبان معمولاً از میان عوام سر باز گیری نمی نمایند و در صورت مبادرت به چنین کاری فقط از آنها به اصطلاح کار می کشند و صلاحیت خواص را به آنها نمی سپارند.»

واینک پاراگراف پایان مقاله مندرجه نشریه « شعله جاوید» :

« با دوام جنگهای ارتجاعی که نتیجه مستقیم آن خرابی روز افزون توده های مردم و ویرانی بیشتر مملکت است، دو دور نمای احتمالی ارتجاعی خود را نشان میدهد. یکی دوام حالت تجزیه غیررسمی کنونی و یا تجزیه رسمی کشور و دیگری تأمین حاکمیت تئوکراتیک ارتجاعی سرتاسری با سلطه شوونیسم پشتون و یا شوونیسم تاجیک. افغانستان و مردمان ملیت های مختلف این کشور فقط یک راه نجات دارند و آن راه انقلاب و راه سرنگونی قهری ارتجاع و امپریالیزم است. این راهی است که باید خود توده ها تحت رهبری پیشاهنگ انقلابی، در آن گام بگذارند و خود را نجات دهند. هیچ نجات دهنده غیبی آسمانی و زمینی ای وجود ندارد که نجات توده ها را ممکن و میسر سازد».

۱۰- پاکستان « صوبه ی سرحد» و «خلقی» ها :

منافع اقتصادی و سیاسی استعمار و امپریالیزم چنین تقاضا میکرد، تا بعد از خروج اجباری از کشور های مستعمره، در جغرافیای سیاسی آن کشور ها بازنگری کرده، مرز های نوین و دلخواهش را به شگرد گوناگون منجمله از طریق مزدوران بومی قبلاً پرورش یافته _ بر مستعمرات تازه به استقلال رسیده تحمیل نماید، چنانچه استعمار مکار و حيله گر انگلیس بعد از شکست مفتضحانه در افغانستان خط منحوس «لارد دیورند» ی هزاران بار لعنت شده را با امضای خائین ملی یعنی دست پرورگان افغانیش در سال ۱۸۹۲ عیسوی رسمیت بخشید. و بخشهای وسیع و استراتژیک سرزمین قبایل نشین (پشتون) ما را بیرحمانه از پیکر افغانستان برید و آنرا با هند تحت سیطره اش ملحق ساخت.

به مجردی که از زاهدان هند، پاکستان بی نسب زاینده شد، و پا به عرصه وجود سیاسی گذاشت، بیدرنگ خود را وارث بی چون و چرای قلمرو های «خدا داد» آنطرف خط خیانت نشان «دیورند» خواند. بنا بر گفته ی مایکل بری «مقامات پاکستان از همان ۱۹۴۷ با اینطرف تصمیم گرفتند سیاست شبیه کنترل غیر مستقیم امپراتوری انگلیس را در سر زمین های قبایلی تطبیق کنند، بلافاصله بعد از انضمام این سر زمین، شورش «تیرا» تسلط برتانوی را در این مناطق متزلزل ساخت» (مندرجه شماره ۲۸۲ نشریه «امید»، ی وابسته به « شورا ی نظار»، که خالق نظامی- سیاسی- اطلاعاتی و فرهنگی هر دو K G B می باشد)

دولت وابسته استعمار انگلیس (پاکستان) برای آنکه ثبات و استقرار مداوم و تکان ناپذیری را در این مناطق تأمین نماید، دست به سلسله ریفورم های زیرکانه ای زد ، که پرداختن به آن از طرح مسایل این نیشته خارج میباشد؛ ولی نباید از سر نکته اساسی این خدعه کلونیالیستی عبور کرد. و آن اینکه نسل جوان و جنگجویان غیر مسن این قبایل را با پول هنگفت، با اسم و رسم مدد معاش دوره تحصیل، همچنان بسا امتیازات، به مکتب های نظامی و ملکی پذیرفت. و بعد از اختتام دوره تحصیل آنانرا در نهاد ها و سازمان های ملکی و نظامی بخصوص استخباراتی (اطلاعاتی) به سمت مدیران و صاحب منصبان باصلاحیت به کارگمارد. جوانان و اسلحه بدوشان این قبایل که به سهولت تطمیع شده بودند، یعنی دانه های زهرآگین ریفورم استعماری را چیدند و به دام امتیازات و مقامات دولتی و صلاحیت و صلابت های دل انگیز و لذت بخش آن افتیدند. در واقع مبارزه به خاطر آزادی کامل سر زمین شان از سلطه دولت تازه در نقشه جغرافیای جهان جای داده شده را به دست فراموشی سپردند. دولت وابسته به ناف انتلیجنت سرویس جاسوسی انگلیس [که رهبر پر آوازه اش محمد علی جناح عضو نازدانه ی آن بود] از ریزش دانه و گیرش دام هایش ؛ منجمله به دو هدف اساسی دست یافت : نخست احساس ناسیونالیزم ملت غیور پشتون و جدایی سرزمین شان از پاکستان را از لوح دماغ دستکاری شده ی آنان سترد. و دیگر اینکه این طیف تطمیع شده را از طریق اعطای مقامات ملکی و نظامی و استخباراتی تحت نظارت مستدام و دسپلین شدید نظامی قرار داد. و وظایفی را در رابطه به افغانستان به آنان محول کرد ؛ منجمله _ بعد از تأسیس "حزب دموکراتیک خلق" _ وظیفه جلب و جذب خلقی های این حزب را به این طیف تطمیع شده (در واقع فریب خورد) سپرد.

KGB که اوضاع قبایل آنطرف خط نام نهاد « دیورند» را دقیقاً تحت نظر داشت، همانطوری که در افغانستان هسته «حزب دموکراتیک خلق» را به ثمر رساند، در آن مناطق یعنی «صوبه ی سرحد»_که از چندی بدینسو، روی منظور خاصی، به «ایالت پشتونخوا» تسمیه شده است _ نیز به پرورش و تشکل هسته های سیاسی و استخباراتی دست یازید. و عوامل تربیت یافته هر دو سوی خط را با هم در رابطه دایمی قرار داد. نمای تبلیغاتی رابطه تنگاتنگ عوامل مذکور را در روز های جشن پشتونستان _در مقابل خیبر رستوران_ نسل جوان سده ی چهل به خاطر خواهند داشت که چسان کارمل، تره کی، سلیمان لایق و سایر اعضای مرکزی حزب یاد شده به استقبال خان عبدالولی خان، اجمل ختک، خیر بخش مری، امام علی «نارسی»، _ که سه نفر اخیر در خانه های گرانقیمت وزیر اکبر خان در کابل اقامت داشتند _ شتافته با گرمی فزون از حد با آنان روبوسی و بغل کشی میکردند .

شاخه ی آسیایی انتلیجنت سرویس جاسوسی انگلستان (ISI) که بعد ها در خدمت CIA قرار گرفت (رشد هسته های سیاسی و استخباراتی این شبکه را قسمتاً در افغانستان (۱)، عمدتاً در پشتونستان با دقت می پائید و فعالیت آنهایی را که شناسایی شده بودند، با شگرد های مختلف در داخل مرز هایش بی اثر و بی ضرر می ساخت، و یا آنان را به سمت خود می کشانید. به همین علت فعالیت و سازماندهی این شبکه استخباراتی در مناطق قبایلی به کندی مواجه شده بود.

زمانی که کودتای ۲۶ سرطان داود خان به مجوز روسها متحقق شد، KGB از طریق «مصونیت ملی» داود خان یعنی «ریاست ضبط احوالات» انکشاف یافته که در آن نفوذ کرده و رده های بالایی آنرا در خدمت گرفته بود، شماری از عوامل استخباراتی آن ریاست را در نقش دیپلمات سفارت به اسلام آباد و اختر محمد پدر داکترنجیب الله را به سمت جنرال کنسل اقتصادی افغانستان برای بار دوم غرض کسب اطلاعات و فعالیت سیاسی به پشاور گسیل داشت [یاد آوری این نکته لازم است که اختر محمد خان دربار نخست ، در دوره تصدی صدارت داود خان نیز _ منحیث عضو "ریاست ضبط احوالات " _ در قالب وکیل تجار افغانی در پاکستان مشغول فعالیت سیاسی و اطلاعاتی بود. و ؛ اما نجیب الله در بار دوم ماموریت استخباراتی پدرش در پاکستان که جوانی بود از کدر های برجسته حزب (پرچم) مطابق دستور و رهنمود های حزبی _ غرض کار و بار استخباراتی و سیاسی _ به عنوان بازدید از پدرش به پاکستان مسافرت میکرد. (۲)]. بدینال آنان تعداد بیشتری از اعضای فرکسیون خلق را توظیف کرد تا در میان پشتونهای آنسوی مرز ، تبلیغ به خاطر آزادی پشتونستان و سازماندهی جوانان و سایر اقشار آن مناطق را رنگ و رونقی بیشتری بخشیده پول و اسلحه در میان شان توزیع نمایند. (*)

بعد از کودتای ننکین ثور ۱۲۵۷ اوضاع و حالات در مناطق مذکور دستخوش تغییرات گردید. پروژه تحزب و تنظیم سازی علیه دولت کودتای که عمال روسی در آن نفوذ کرده بود، توسط CIA و ISI طراحی گردید و نخستین تنظیم جهادی یعنی «حرکت انقلاب اسلامی افغانستان» در سال ۱۲۵۷ ذریعه دو سازمان استخبارتی فوق الذکر سرهمبندی گردید. متعاقب آن سایر احزاب و تنظیمهای اسلامی به همکاری عرب سعودی و ایران بسته بندی گردید. "سازمان امنیت شوروی" که اوضاع سیاسی را در آنسوی سرحد افغانستان عمیقاً تحت نظر داشت ، آن بخش از خلقی هایی قبلاً گسیل شده به «صوبه ی سرحد» را بداخل تشکیلات جهادی بخصوص «حرکت انقلاب اسلامی افغانستان» که اتحادی از دو شاخه اخوانی های افغانستان یعنی شاخه گلبدین و شاخه ربانی بود_ فرستاد. باینهم اکتفا نکرده برای دومین بار خلقی هایی را که در رابطه مستقیم و یا غیر مستقیم با آن سازمان (KGB) قرار داشتند بداخل تشکیلات اخوانی سرازیر نمود. اینان از یکسو ضرباتی را متوجه بدنه ی نظامی تشکیلات مذکور نمودند و از سوی دیگرغرض تسخیر و تعویض تنظیم های جهادی از دورن به فعالیت سیاسی و استخباراتی پرداختند. و عمدتاً در شاخه منشعب حزب اسلامی تمرکز نمودند [KGB از پروژه انتقال اعضای نفوذی خاد از کانال " شورای نظار" به داخل جمعیت اسلامی ، همینطور به درون حزب وحدت نتایج ثمر بخشی به دست آورد].

به علت فروپاشی اتحاد شوروی، هرگاه رابطه این بخش (همچنان قسمت های طالبی شده ی آن) با "سازمان اطلاعات و امنیت خارجی روسیه" F S B ، که صور نوینی K G B سابق می باشد، قطع شده باشد ؛ شماری از بخشهای مذکور بنا بر خصلت مزدور منشی و خدمت به اجانب ، نمی توانند که در خدمت آی اس آی قرار نداشته باشند.

پس از تجاوز ارتش شوروی به افغانستان، که با ا مضای نور محمد تره کی _ این مضحکه تاریخ سیاست _ و برژنف خون آشام مسجل شد، اوضاع سیاسی نه تنها در افغانستان و سرحدات آن ، بل در منطقه و جهان نیز دچار تکانهای شدیدی گردید. و ؛ اما در افغانستان، قتل امین جلاد توسط جنرال روسی و حبس اکثریت رهبری فرکسیون خلق و اعدام چند تن از اعضای زنده آن مانند عالمیار وزیر پلان و برادرش معروف به «عارف جدو» (که در آن سال ها محصلین پوهنتون به استشاره وی و شماری از خلقی هایی که در کمیته حزبی پوهنتون عضویت داشتند گرفتار ، زندانی و یا اعدام شدند) ، همینطور پیگرد و گرفتاری های پی در پی خلقی هایی عقده مند و پر کینه از جبهات ، یا ازحوزه های احزاب اخوانی، یا از محل وظایف شان در قشله ها و قرار گاههای عسکری و یا از کمیته های حزبی «حزب دموکراتیک خلق»، توسط خاد ، سایر اعضای آن فرکسیون را دچار ترس شدیدی نمود . بسان ترسی که در روز ترور سفیر امریکا در هوتل کابل، بر آنان مستولی شده بود. طوری که کرچ و کلاه ، فرم و نشان خود شانرا دور انداخته، با پروت های تراشیده و نیمه تراش، درست مثل موش های گربه دیده در سوراخ ها در آمدند، و باین ژست و حرکت دراماتیک ناظران را به خنده و تمسخر واداشتند.

عوامل تذکار یافته، خلقی های سرخورد و تحقیر شده را از همه چیز و از همه کس؛ حتی از «مبارزه طبقاتی»، که ذکر زبان و تکیه کلام همیشگی شان شده بود، متنفر و بیزار گردانید. در نتیجه با تأثیری آمیخته با خشم و انتقام _ انتقام از رقبای مسلکی یعنی پرچمی، خادی و سازایی(ستمی)؛ انتقام از میهن و مردم و فرزندان دلیر و مبارز آن_همراه با خانواده، کوله بار مسافرت بر دوش نهادند، و به صوب صوبه ی سرحد، یعنی مناطق قبایل پشتونهای جدا ساخته شده از بیکر افغانستان، شتافتند. اغلب اینان به هر تبار و نسب پشتون ها که تعلق داش داشتند از جانب عناصر دولتی و غیر دولتی مربوط به همان تبار و نسب پشتونهای آنطرف سرحد پذیرایی شدند. همچنان بخشهایی از صفوف پائینی و افارب سمپاتیک آنان که مذهبی بودند از طرف « جماعت العلمای » پاکستان به گرمی استقبال گردیدند.

کوچیدگان کنیرالعهده ی خلقی که بقای فزیک و سیاسی شانرا در چنبر حراست ISI و چتر حمایت سازمان CIA جستجو می نمودند، با نیت شوم و آرمان مسموم، که خواست همیشگی شان بوده، خویشتن را در معرض جلب و جذب میزبانان پشتون _ که هر کدام سابقه سالها خدمت در تشکیلات دولت پاکستان اعم ملکی و نظامی و اطلاعاتی داشتند_ قرار دادند. بعد از کسب به اصطلاح افتخار عضویت در ISI و آموزش لازمه در امور مربوطه (اینبار نه به خاطر فروش میهن به سوسیال امپریالیزم شوروی؛ بل به خاطر فروش آن به پاکستان) به گونه ی مخفی، نیمه علنی و علنی در به ثمر رسانیدن پروژه طالبان سهم قابل توجه پی گرفتند. همچنان آخرین بخشهای اینان یعنی منسوبین وزارت های دفاع، وزارت داخله و بخشهای از خاد ، که از جنگهای بین التنظيمی اخوانی های رهن، آدمکش، جاسوس و وطنفروش هشت ثوری به سر باندی حکمتیار، ربانی، «قهرمان مسعود»، مزاری،

سیاف، خلیلی، مجددی، محقق، حاجی دوستم ... و امثال شان جان به سلامت برده بودند، وحشت زده به پاکستان فرار کردند. فراریان اخیرالذکر به سفارش تنی، که خود و رفقاییش بعد از شکست کودتایشان علیه دکتر نجیب، از طریق حزب اسلامی به سازمان استخبارات نظامی پاکستان ISI پیوسته بودند، به عضویت آن سازمان پذیرفته شدند، و در میان طالبان افغانی (نه طالبان پاکستانی) به فعالیت آغازیدند.

۱۱- نگاهی به فعالیت خلقی ها در زندان پلچرخی:

عملکرد خلقی ها بعد از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷؛ واژه شریف خلقی به اندوهبارترین و مشمئزترین مقوله مبدل گردانید که یاد آوری آن جزء تحقیر و توهین مردم، پیگرد و گرفتاری، استنتاج و بازجویی و شکنجه، ترور و زندان و اعدام های دسته جمعی دهها هزار هموطن ما، در پلیگون... و پلچرخی و... چیزی دیگر را در اذهان مردم شکنجه شده ی ما متبادر نمی ساخت؛ مگر پس از ظهور طالبان این واژه (خلقی) ابعاد دیگر نیز اختیار کرد، یعنی بعلاوه اینها، واژگان و نامهایی منفور؛ مثل چلی، طالب، پاکستانی، ISI، CIA، القاعده، بن لادن، پولیس، سوت، شلاق، دره، قطع دست و پنجه، جمره و مثله و سنگسار [و کشتن زن با مرمی در استدیوم ورزشی و انهدام بت های با عظمت و باستانی بامیان ...] و بردن خانمها غرض معینه ... به شفاخانه و... را نیز در اذهان صدمه دیده ی مردم ما تداعی می نماید. و آنان را شدیداً ناراحت و حتی عصبی می سازد.

با در نظر داشت همین مطلب، بی جا نخواهد بود، هرگاه نگارنده این یادداشت، نگاهی گذرا به فعالیت اینان در زندان پلچرخی بنماید که کمتر کسی در خارج از زندان از همچون فعالیت ها آگاه شده اند. ضربه خوردن بر ق اساسی اعضای مرکزی فرکسیون خلق به رهبری دکتر شاه ولی صدراعظم [بعد از قتل امین به دست جنرال روسی] و انتقال آنان به زندان پلچرخی، واکنشها و عکس العمل های مذبحخانه ای را از جانب شماری از اعضای آن فرکسیون در خارج از زندان بار آورد. اینان در هر کجایی که فعالیت تخریبی بر ضد فرکسیون نازدانه پرچم داشتند، توسط خاد حرکات و جنب و جوششان شدیداً مراقبت و نظارت میشد. تداوم این فعالیت ها [باری فعالیت های ضد دولتی و ضد پرچمی اینان در ۱۳ میزان ۱۳۶۴ منجر به بر کناری دو صد تن صاحب منصب، تنزیل رتبه و تنی چند هم به سفارت خانه های کشورهای وابسته شوروی فرستاده شدند] سر انجام موجب بر کناری و یا گرفتاریشان می گردید. عناصر گرفتار شده ی خلقی در دوره استنتاج و بازجویی با اندکترین فشار روانی از جانب مستنطق پرچمی خادی شده، به گناه خودشان اعتراف کرده، از کرده و ناکرده ی شان با جبن و ترس، ذلت و شرمساری ابراز ندامت می نمودند و پیش از تعیین مدت حبس خودشان، داوطلبانه شامل گروه های استخبارات زندان شده، به فعالیت سیاسی و اطلاعاتی برضد زندانیان می آغازیدند.

یکی از مشهورترین شان در دوره تحقیق و شکنجه، همچنان در دوره ی نظارت زندانیان در کونته قفلی های صدارت، «غلام غوث هراتی» بود که به گفته زندانیان دهها زندانی را «به اعدام برابر ساخته بود». این عنصر بسپارمکار، زیرک و با هوش که خود زندانی بود، با شگرد های نوینی از سایرمحبوسین - که وی رامانند خودشان زندانی می پنداشتند - اعتراف میگرفت.

« بعد از حوت سال ۱۳۶۲ اداره سایر بلاکهای زندان پلچرخی، به استثنای بلاک یک و بلاک دو، مربوط وزارت داخله گلاب زوی - این عضو اصلی KGB - شد. به همین سبب فعالیت استخباراتی خلقی های توطیف شده در داخل سلولهای زندان پلچرخی محسوستر و ملموستر شده رفت، بخصوص در آن بخشهایی از زندان که مربوط وزارت داخله شده بود.

اینها در حلقه های آموزشی و پرورشی احزاب اسلامی که در دورن سلولها دایر می شد، اشتراک نموده و وظایف و فعالیت های متنوع اطلاعاتی را انجام میدادند؛ منجمله اختلاف نژادی، قومی، زبانی، منطقه ای را بین زندانیان بیشتر دامن زده، پشتونهای احزاب اسلامی را در تقابل با تاجیک ها و سایر اقوام دری زبان آن احزاب قرار می دادند. گاهی دامنه این مخالفت ها منجر به خونریزی بین طرفین می گردید»

(نقل از جزوه «فرار از آغوش خرس و...» مندرجه " پیام زن" صفحه ۳۳ شماره ۳۹ حوت ۱۳۷۳ - فبروری ۱۹۹۵)
بایست بطور فشرده توضیح کرد که نفوذ کنندگان اعم از خلقی و خادی (همچنان "سازایی") کلاً به دو صورت در حلقه های آموزشی و پرورشی احزاب اسلامی نفوذ می نمودند:

۱) خلقی هایی که هیچگونه فعالیت و یا سابقه ای در احزاب و تنظیم ها مذکور نداشتند، در داخل زندان از طریق خلقی ها و خادی هایی قبلاً نفوذ کرده به داخل تشکل اخوانی ها به مسئول حلقه منحیت مسلمان ومجاهد معرفی شده داخل حلقه مورد نظر شان می شدند.

۲) خلقی هایی که سابقه فعالیت و عضویت در تشکیلات فوق پیش از زندانی شدنشان داشتند. نمونه برجسته ی پیکره دوم، خلقی نفوذی ملا حکیم مجاهد (به گمان اغلب نماینده کنونی طالبان در نیویارک) می باشد. وی در داخل تنظیم "حرکت انقلاب اسلامی افغانستان" فعالیت سیاسی استخباراتی داشت. بعد از بدام انداختن حلقه و یا حلقات تنظیم مذکور، خود نیز زندانی گردید (وی در سلولهای زندان پلچرخی منجمله بلاک شش در حلقه ی «ملای لنگ» - از "ده کو" ی کوهدامن مربوط سرای خواجه منصوب به تنظیم فوق تدریس می شد). ملا حکیم مجاهد معمولاً شب ها بین ساعات ۲ و ۳ به دفتر اطلاعات زندان احضار می گردید و اطلاعات به چنگ آورده را به آن دفتر می سپرد.

اکثریت خلقی های زندانی شده (منهای اعضای رهبری شان) در سلولهای مختلف فعالیت های گونه گونه داشتند. تعدادی زیر پوشش حزب اسلامی حکمتیار منحیت باشی وظیفه گرفته، امور استخباراتی را نیز انجام میدادند. برخی دیگر شان در محراقهای اطلاعاتی زندان از قبیل «کتابخانه»، «شفاخانه» ها، بخصوص "سنگر زندانیان تسلیم شده" یعنی کارگاه زندان، مصروف و مشغول کار و بار استخباراتی بودند. (در این رابطه از دو برادر

یعنی خلیل و عزیز _ از هوا داران حفیظ الله امین _ باید نامبرد که از زمره پایگزاران کارگاه زندان بودند) ؛ همینطور شماری از ملا های قبلاً تربیت شده ی خلقی در پیشاپیش نماز گزاران سر بر زمین می نهادند، تا در آینده هموطنان شانرا زیر عنوان رهبر مذهبی «زندان کافر دیده»، فریب بدهند. و اما هیئت رهبری خلقی ها که در مخالفت با «کنج»، «کنج»، رمزی بود که اعضای رهبری در مورد گروه گلاب زوی، وطنجار، صالح زبری، پنجشیری، سروری و... که با دولت کارمل پیوسته بودند، به کار برده می شد (قرار داشته و آنان را بخاطر اشتراک در کابینه کارمل مورد انتقاد قرار می دادند، کدام ارتباطی با اطلاعات زندان نداشتند. مسئولین زندان خبر چین هایی را از میان خودشان برگزیده و توظیف کرده بود [۱-: سلطان از هرات فردی بسیار نزدیک به امین جلاد که به گفته ی یکتن از اعضای رهبری آن فرکسیون وی یگانه فردی بود که با تفنگچه اش بدون تلاشی نزد امین رفته می توانست. سلطان به آرزوی رهایی و مقرری دوباره اش به سمت معاون خاد، که به وی «وعده» داده بودند، روز شماری میکرد. مشاورین روسی زندان این فرد نهایت پلید و آدمکش حرفه ای را به همین وعده ی معاون ریاست خاد شدن، وادار به جاسوسی بر ضد رهبران ساختن بودند)؛ ۲-: عبیدالله محک که فعلاً در بخش پشتوی رادیوی BBC به نطای مشغول است؛ ۳-: آقا محمد تلاش ننگ ملیت نجیب هزاره؛ ۴-: کلیوال؛ ۵-: «مستری» (از جمله وابستگان امین بود که همیشه فحش و ناسزا نثار امین می کرد)؛ ۶-: قیوم مشهور به «خر قیوم» (وی مرتکب کشتار های دسته جمعی در قندهار شده بود)؛ ۷-: آذرخش حافظی شریک تمامی جنایات منصور هاشمی در بدخشان] .

چندین تن اعضای زبده ISI پاکستان، که بعد ها شمار شان رو به افزایش گذاشت؛ منجمله جاوید اختر که دو بار اقدام به فرار ناموفق از بلاک دو زندان پلچرخ کرد، در زندان پلچرخ بسری می بردند. سه تن از آنان، یکی ... دومی نثار احمد و سومی راجا انور با اطلاعات زندان رابطه داشتند. شخص اخیر که از پشتون های قبایل آنطرف خط منحوس «دیورند» بود، دایماً با هیئت رهبری فرکسیون خلق محشور و هم صحبت بود. موصوف بعد ها (در سال ۸۹ یا ۱۹۹۰) نظراتش را در مورد هیئت رهبری فرکسیون خلق که در زندان با آنان صحبت های داشت، در دو مصاحبه، از طریق رادیوی BBC انعکاس داد. قرار گفته گوینده ی آن رادیو، راجا انور با آن رادیو همکاری شده بود. حضور برخی از اعضای رهبری فرکسیون خلق، مثل کریم میثاق وزیر مالیه دولت کودتای ۷ ثور و تمرکز بیشترین کدر های آن در انگلستان، بخصوص بعد از رسیدن نجیب الله به قدرت؛ می رساند که این رمیدگان ظاهراً به تشویق عمال انتلیجنت سرویس انگلستان (که بنامهای M15 مسئول کسب اطلاعات در داخل انگلستان و M16 مسئول عملیات بر اندازی و جاسوسی در خارج از انگلستان_ مندرجه نشریه "ایران استار" و Information Research Department سازمان جاسوسی انگلستان- مندرجه شماره ۲۲ نشریه توفان_ تسمیه گردیده است)؛ اما در باطن، بطور آگاهانه خود شانرا وسیله اعمال قدرت امپریالیزم غرب_ که در قالب ISI، در منطقه امور دلخواهش را پیش می برد_ ساختند، تا اگر گرگس بخت شان بال بگشاید، و اینبار، نه از طریق «همسایه بزرگ شمالی»؛ بل از مجرای CIA و جماداران خوش بوی پاکستانی، زیر غشای طالبان به امارت دست یابند. چنانچه برای نیل به چنین مقصدی در مرکز کشور دیورند های معاصر (لندن) و در برابر دفاتر ملل متحد_ این آله ی دست امپریالیزم امریکا و شرکا _ دست به تظاهرات زده و از آن سازمان خواستند، تا هرچه زودتر امارت طالبان را به رسمیت بشناسد...

۱۲- شمه ای از فعالیت خلقی های طالبی شده در هند :

بخشی از اجنت های اکسا و کام در کشور هند زیر پوشش حزب اسلامی کلبدین با تحرک چشمگیری فعالیت سیاسی- استخباراتی داشتند. اینان که هم اکنون در کشور های غربی اقامت دارند و در محراق های به ظاهر خدماتی تجمع کرده اند، بنا بر علل عذیده ای از طالبان و مداخله پاکستان در افغانستان، بیشرمانه دفاع می نمایند [و تا هم اکنون که کشور در اشغال امریکا قرار دارد به این عمل ننگین شان کماکان ادامه می دهند] . از آنجایی که این اجیران شوروی سابق و ISI شده ی کنونی، عمده ترین و خطرناکترین دشمنان سوگند خورده مردم و کشورند، بایست نوشتار های خائینانه آنان شدیداً به نقد کشیده شده و گفتار های بیشرمانه شان خنثی گردد.

نگارنده با در نظر داشت این اصل، مطلب گرد آورده را که در صحت آن نمی توان شک کرد، در ذیل پیشکش می نماید، تا ماهیت واقعی و اصلی این مسلمان نماهای طالبی شده آشکارتر گردد.

بعد از تجاوز ارتش شوروی به کشور، رسانه های گروهی و ژورنالیزم غرب (با انضمام پایدو های منطقه یی آنان) در مورد نقش احزاب و تنظیم های جهادی در سازماندهی و بسیج مردم آزاده ما، که پیش از تجاوز به گونه ی خود جوش علیه دولت خون آشام خلقی ها به پا خاسته بودند، هیاهو و "غالغال" بی مانندی به راه انداختند. محور اینهمه جار و جنجال و تبلیغات میان تهی، حزب منفور حکمتیار خاین به وطن بود. تمامی شبکه های استخبارتی منصوب به نجیب الله، گلاب زوی، وطنجار، پنجشیری، مزدک، محتاط، کشتمند و... هم در زمینه بی توجه نموده کوشیدند از نفوذ بیشتر اخوانی های مذکور در همه عرصه ها، منجمله در میان مهاجرین جلوگیری کنند. به همین علت شماری از اجنت های اکسا و کام که بعد از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ ظاهراً غرض تحصیلات عالی عازم کشور هند شده بودند، دستور گرفتند، تا در دهلی زیر نام و نشان حزب اسلامی حکمتیار تبارز نمایند. اینان یعنی علی خان، برادران سیار و ملیار، و انجنیر عارف _ که مانند علی خان در رابطه خاد قرار داشت؛ بعد از علی خان در رأس باند (دفتر حزب اسلامی در دهلی جدید) قرار گرفت، انجنیر اسدی و ... به سازماندهی خلقی های مقیم دهلی در چهار چوب حزب مذکور پرداختند .

ادامه دارد

آگهی!

بدینوسیله به اطلاع همه رهروان و دوستداران راه آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی و بویژه خوانندگان "قطب نما" می‌رسانیم که به زودی، سایت انترنتی خودشان (سایت بابا)، بکار نشراتی خودش آغاز خواهد کرد. توضیح پیرامون این "سایت" یعنی شناسنامه (بابا) را، می‌توانند در صفحه ۱۶ همین شماره مطالعه نمایند.

البته به همت و همسویی دست اندرکاران (بابا) میباشد که "قطب نما" هم از این پس، جای مناسب خودش را در این "سایت" اشغال میدارد. به زودی و در اولین فرصت، نشانی انترنتی (سایت بابا) اعلام خواهد گردید.

هیئت تحریر "قطب نما"

حساب بانکی

KOTBNAMA
SPARKASSE LANGEN-SELIGENSTADT
KN. 0102272705
BLZ. 50652124
GERMANY

نشانی جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع-

افغانستان:

POSTFACH 2329
48010 MÜNSTER
GERMANY

«قطب نما»

نشریه ایست سیاسی، مستقل، دموکراتیک و انقلابی.

برای پخش افکار و اندیشه های دموکراتیک و انقلابی و دیگر آفرینش های سیاسی، اجتماعی، ادبی و... به هر اسم حقیقی یا استعاری از صفحات «قطب نما» بمثابة تریبونی آزاد استفاده نمایید!

«قطب نما» را بخوانید، به «قطب نما» نامه بنویسید، «قطب نما» را پیگیرانه انتقاد کنید و بدینسان نقش خودتان را در بهبودی، تنوع و ارتقای کیفی مطالب آن ایفا نمایید!

برای اینکه نشریه تان، واقعا «قطب نما» و زبان گویای هر فرد آزادیخواه و انقلابی باشد، به همکاری و مساعدت های مادی و معنوی خود شما، نیاز انصراف ناپذیر میباشد.

پیگیری در کار «قطب نما» و نشر آن در فاصله های زمانی کوتاه، مستلزم کمک های بی شایبه مالی شماست.

چاپ «قطب نما» فقط با حق عضویت ها و اعانات اعضای «جبهه...» تمویل میگردد؛ برای صرفه جویی در هزینه های پستی، «قطب نما» را، خود تکثیر و توزیع نمایید!

مضامین نشر شده در «قطب نما» الزاما، نمایندگی از موضع «جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان نمی نمایند، مگر آنکه به امضای «قطب نما» یا هیئت تحریرش باشند؛ مسولیت هر نوشته را نویسنده آن به عهده دارد.

